

# [Afghanistan Digital Library](#)

adl0953

<http://hdl.handle.net/2333.1/stjq2xc>

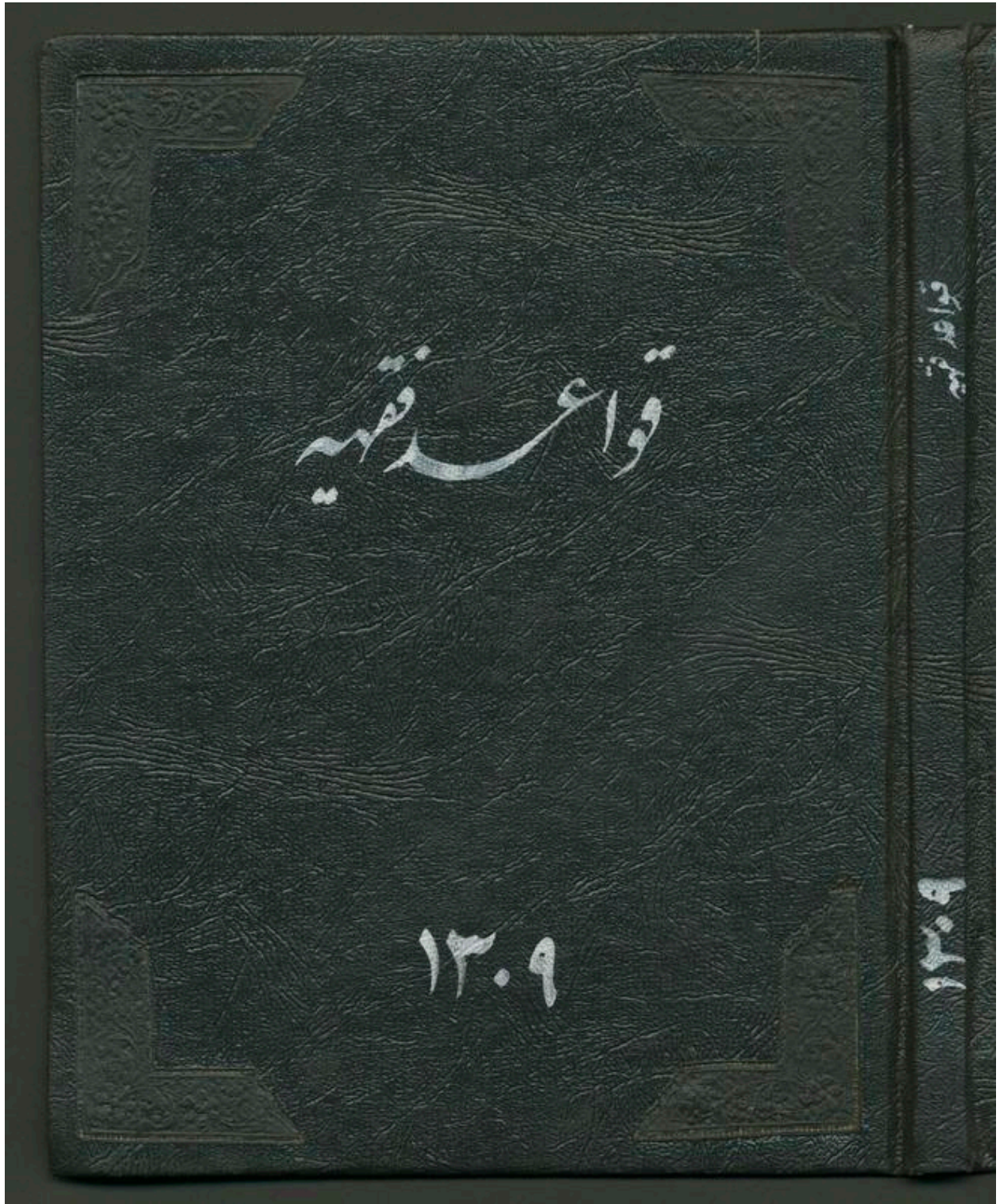


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

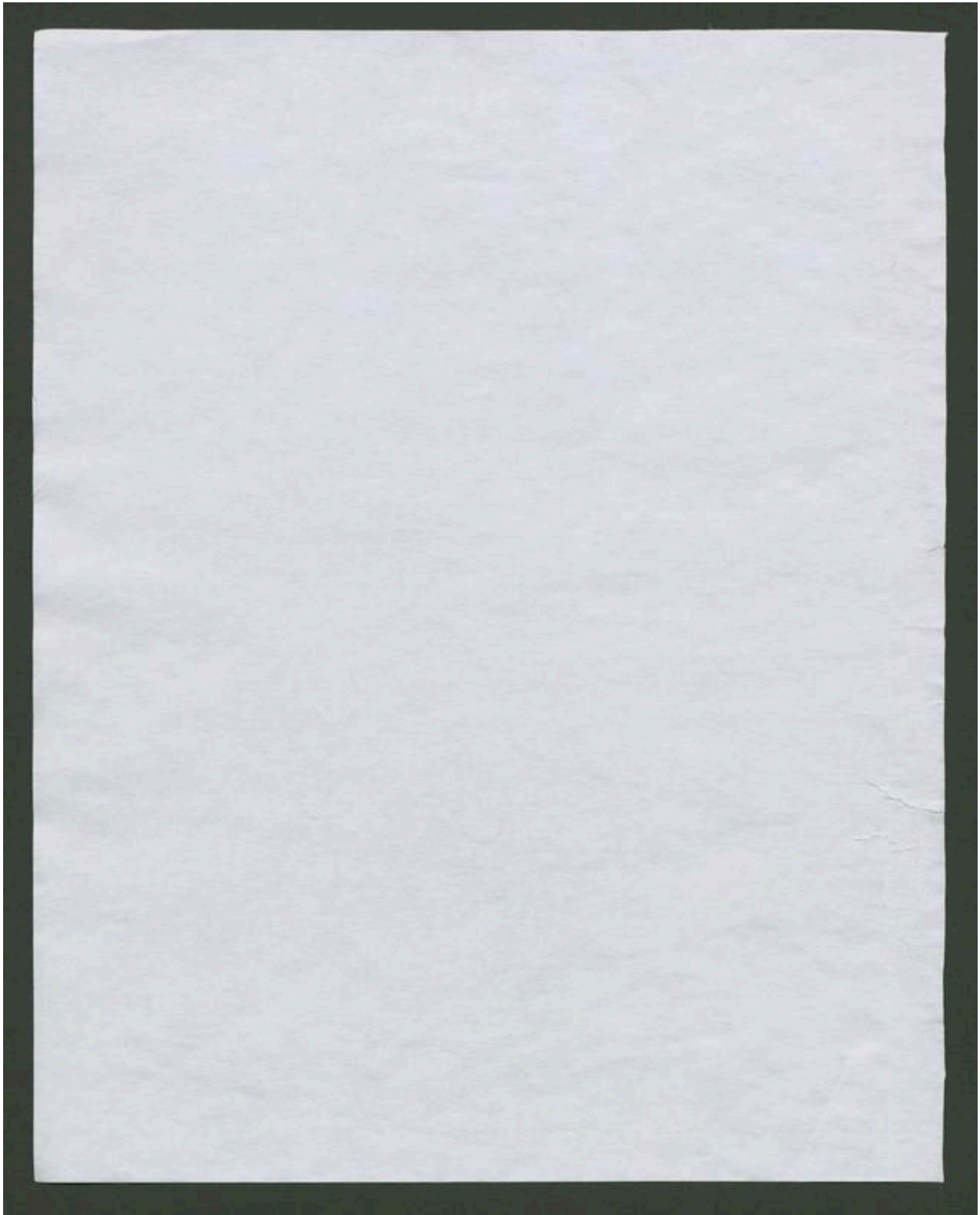
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

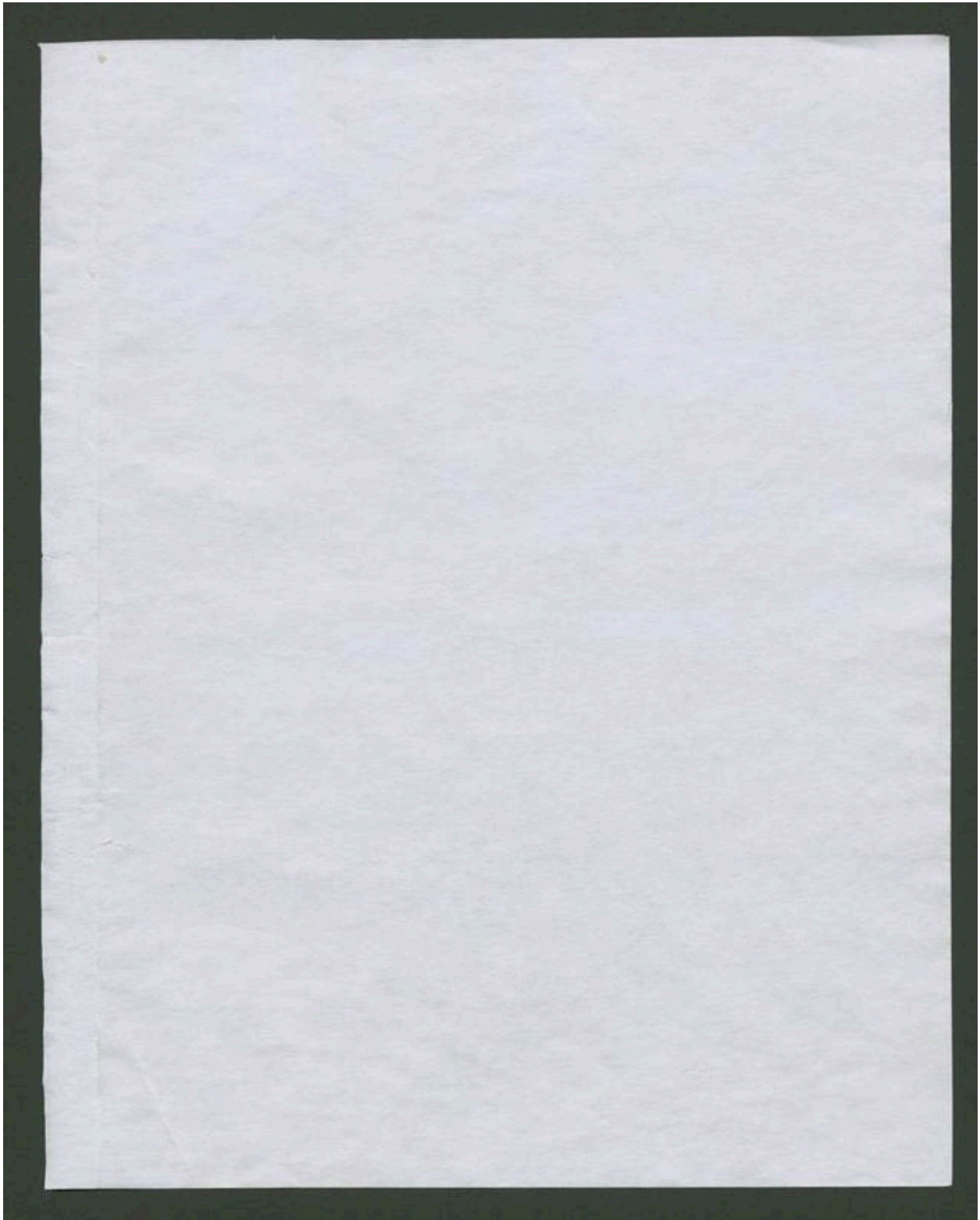












ریاست دارالتالیف

دنیات

۲۰



وزارت معارف

سلسله

۱۴۲

## قواعد فقہیہ

مطابق پروگرام صنوف مسالکی رشدیہ

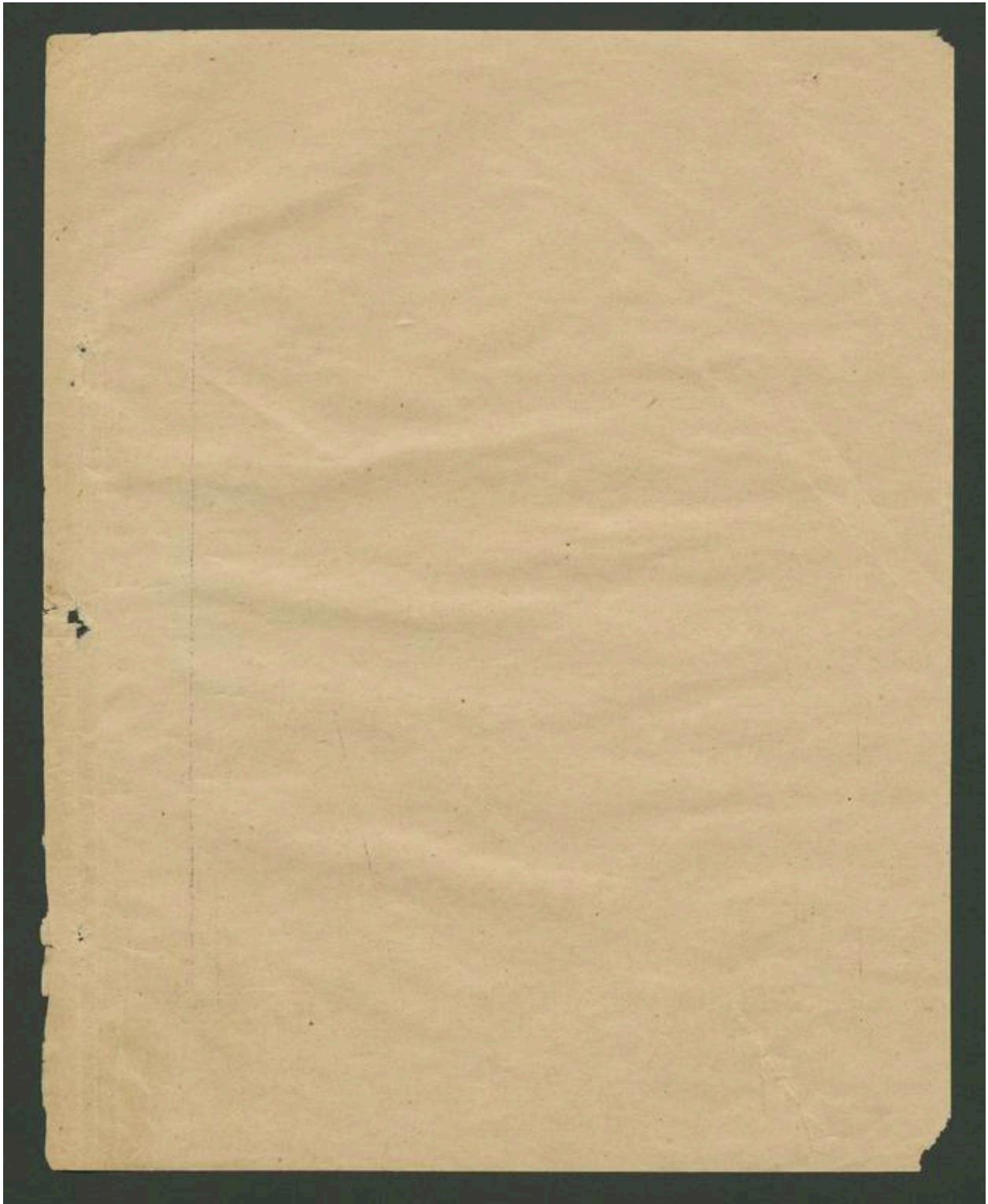
شارح - کمال عاطف - سابق متخصص قانون شورا

بتصویب وزارت معارف

طبع اول تعداد ( ۵۰۰ ) جلد

سنہ ۱۳۴۹ ق - ۱۳۰۹ ش

کابل - مطبعہ وزارت جلیلہ معارف





— بسم الله الرحمن الرحيم —

## تفسیر و ایضاح نود و نه قاعده فقهیه

### قاعده اول :

حکم هر کار مبنی بر قصد است . یعنی هر حکم شرعی که کار باو ترتب یابد ؛ باختلاف مقصد فاعل مکلف ، حکم این کار مختلف میشود ، استنباط این قاعده از حدیث شریف « انما الاعمال بالنیات » بوده وقاعده ایست واسع وجامع که بسیار مسائل فقه را در بر میگیرد . ازین سبب اورا « اصل الاصول » گفته میتوانیم . حقیقت قصد یک کار پنهانی و امر باطنی را بی وساطت چیزهای دیگر فهمیدن دشوار ؛ حتی غیر ممکن است . ازین رو « دلیل یک امر باطنی عوض آن قایم میشود » یعنی اگر فهمیدن حقیقت متعسر باشد ؛ حکم با دلیل ظاهری اوست ؛ از مقتضای قاعده فوق

است . درین قبیل مسئله ها مقصد فاعل کار ؛ از دلیل ظاهری  
کار منفهم و حکم آن بواسطه این دلیل واقع میشود .

### تفریع اول :

بنا بر قاعده فوق اگر شخصی در راه عام و یا جای دیگر مثل  
صحرا و جنگل مالی ( لقطه ) افتاده به بیند بقصد اعاده کردن بمالکش  
مال را گرفته محافظت کرده میتواند . این فعل در احکام شرعی  
مجاز و حکم این کار « اباحه » است .

بعد از گرفتن باین قصد در دست آن شخص بی صنع و تقصیر  
مال مذکور هلاک و یا گم شود ؛ بشخص آخذ اضمین نمیشود .  
ازین رو است که جواز شرعی منافی و مخالف ضمان است . لکن  
اگر آن شخص مالی را برای خودش میگیرد و بعد از گرفتن  
بدون قصور خود شخص این مال هلاک و یا گم میشود ؛ ضمان  
برگردن همان شخص است هر دوی این قصد امر باطنی بوده  
و رسیدن بحقیقت اینها مشکل است . ازین رو عوض حقیقت  
بدلیل ظاهری اعتبار کرده میشود . اگر اشخاص دیگر در نزدیک



شخص لقطه گیرنده حاضر باشند؛ لقطه گیرنده باید که من این مال لقطه را بخاطر پس دادن بصاحبش گرفته ام؛ هرگاه صاحبش از شما پرسان بکنند؛ مرا درک بدهید و یا مثل این سخنها چیزی دیگر باید بگوید. اگر در جای لقطه و زمان التقاط اشخاص دیگر موجود نباشند؛ بشهر و یا قصبه و یا ده حینیکه داخل میشود؛ بطور ایضاح فوق باید که اشهاد بکنند و یا باجرائد و اعلانها اعلان بنماید.

این کارها دلیل ظاهری است؛ بقصد باطنی او. اگر این دلیل موجود نباشد از نبودن دلیل ثابت میشود؛ قصد لقطه گیرنده در اینکه مال را برای خود گرفته و باین کار حکم غصب و حرمت مترتب میشود. اینک در دو مثال فوق لقطه گیرندگان مساوی میباشد. لکن باختلاف مقصدشان دو حکم مخالف بیکدیگر ظاهر میشود که اول را عدم ضمان؛ دوم را ضمان است. و دیعه مالی است که برای محافظت در نزد کسی نهاده شده باشد. صاحب مال را مودع و کسیکه و دیعه را قبول میکنند و دیع یا مستودع مینامند. و دیعی دریشی و دیعه را بی اذن صاحبش



-- 4 --

پوشید و بدون رسیدن عیبی بدریسی آن را از دوش خود  
بیرون کرده درجائی محفوظ نهاد؛ قصدش دفعه دیگر  
پوشیدن آن نبود. مگر ودیع از هلاك و دیعه درجائیکه حفظ  
کرده مسئول و ضامن شناخته میشود.

هر گاه قصد ودیع دیگر دفعه پوشیدن دریسی نباشد؛  
از هلاك و دیعه مسئول و ضامن نیست این قصد مثل قصدیست  
که در مسئله سابق بیان شده و امر باطنیت که دلیل ظاهری او  
بمقام قصد قائم گردیده.

### تفریح دوم:

بایست احراز بقصد مقرون باشد. آبی را که در یک حوض  
شخصی پر کرده مال صاحب حوض میشود. اگر کسی  
ازین حوض آب میکرد؛ بایستی قیمت آب را بدهد و لکن  
در دیگرها و یا ظروف حلبی شخصی آب باران جمع شده بود  
و صاحب این ظروف بی قصد گرفتن آب درجائی این ظروف را  
مانده باشد. ازین آب استفاده کردن دیگران مباح است. یعنی

شخص دیگری از این آب گرفته می تواند .

### تفریع سوم :

اگر کسی بقصد شکار در يك جا دام نهاده و در دام او شکاری افتاده این شکار مال صاحب دام میشود . هرگاه صاحب دام برای اصلاح و یا خشك کردن گسترانیده بود و شکاری که در آن افتاده مال صاحب دام نمیشود و دیگر کسی او را گرفته میتواند .  
در باغ شخصی وقتیکه يك مرغ وحشی آشیانه ساخته تخمی میگذارد مرغ و تخم آن ملك صاحب باغ نمیشود . پس شخصی دیگر آمده تخم و چوزه ها را گرفت ، صاحب باغ نمی تواند از و پس بگیرد . اما صاحب باغ که باغ خود را برای شکار مرغ وحشی و چوزه یا تخم مهیا گذاشته تخم و چوزه که در آن باغ بدست آید ؛ ملك صاحب باغ میشود . بسبب اینکه حکم هرکار مبنی بر قصد کار همان کار است .



## قاعدهٔ دوم :

اعتبار عقود بر مقصد و معانی است نه بر الفاظ و مبانی .  
تعریفات : عقود جمع عقد است . عقد فعل اشخاصی است  
که بقصد خود یک امر را تعهد و التزام میکنند و خودشان را با اجرای  
این تعهد و التزام مجبور میسازند . این عقد را با رطبات یعنی  
مربوط شدن به ایجاب و قبول وجود می یابد .  
( مبانی : از بناء مشتق است . بنا معنی زیر و اساس دارد که مبنی  
بنای کلیمه بنای لفظ است در اینجامبانی عطف تفسیر الفاظ است . )  
یعنی در عقود شرعیه مثل بیع ( خرید و فروش ) اجاره ،  
کرایه گرفتن و کرایه دادن و حوا حله الخ .. اعتبار بمقصد  
و مراحم عاقد آنها است نه بلفظیکه برای عقد میگویند .

## تعریف اول :

بناءً علی هذا در بیع بالوفا که یکی از عقود شرعیه است حکم  
گرو ؛ جاری میشود .  
تعریف بیع بالوفا : بیع است که شرط وفا در عقد موجود



باشد . مثلاً بایع ثمن مال فروش شده را اگر بخردارش پس بدهد مال فروخته را پس گرفته میتواند درین فروش حکم رهن جاری میشود .

این عقداگر چه بلفظ بیع منعقد است ولیکن باین لفظ در مقصد عاقدها تملیک مبیع بمشتری نیست . بلکه مقصدشان تأمین قرض بایع است که بایع از مشتری گرفته بود . درین حال « مبیع » مثل گرو در دست مشتری میباشد .

اگر گرو دهنده قرض خود را بمقروض خود پس میدهد ؛ مال گروی را پس میگردد . کذا لک گرو گیرنده نیز قرضیکه در گرو کردن داده است تقاضا کرده میتواند . این حکم ها و دیگر احکام گرو در بیع بالوفا مجری است ( جاری میشود ) .

### تفریع دوم :

کفالت بشرط بری شدن مدیون حوالت میشود . زیرا کفالت در مطالبه چیزی ضم ذمه است بدیگر ذمه اما کفالتی که در آن کفالت اگر برائت اصیل از دین موجود میباشد این شرط کفالت را به حوالت تحویل مینماید .

## تفریح سوم :

حوالت بشرط عدم برائت ذمت حواله کننده «سجل» کفالت میشود .  
زیرا حوالت و امی را از ذمت قرض گیرنده بدیگر ذمت که محال علیه  
میگویند ، نقل است اما بشرط عدم برائت معنای حوالت هر چند عقد  
بلفظ حوالت میباشد موجود نیست . این معنی معنی حوالت نیست بلکه  
معنی کفالت است . زیرا که در عقدها اعتبار بر مقصد است .

## قاعده سوم

یقین بسبب شك زائل نمی شود .

تعریف : در وقوع و یا عدم وقوع هر دو طرف يك چیز برابر باشد (شك)  
میگویند . وقوع و عدم وقوع يك چیز بطن قوی و غالب مجزوم و معلوم  
شود . میگویند که یقین مقابل شك است .

معنای این قاعده اینست : چیز یکه ثبوت و وقوع او محقق و فطری است ؛  
هر گاه برخلاف آن دلیلی موجود نباشد : بمجرد شك حکم کردن بزوال  
این چیز جائز نیست و اگر عدم ثبوت يك چیز محقق و بی شبهه بود : بمحض  
شك ثبوت آن شیء ثابت نمیشود . چه ، یقین از شك قوی تر است . ازین  
رو یقین قوی باشك ضعیف و ناتوان در وجود و تصور زائل نمیشود .  
لیکن یقین بادیگریقین اگر خلاف اول باشد زائل شده میتواند .



## تفریع اول :

تعریف ابرای عام : از همه دعاوی ، شخصی را بری و خارج کردن است .  
اگر شخصی بشخص دیگر « از کافه دعوی و اختلافات و حقوقی که بشما دارم  
ابرامیکنم » بگوید : این ابرای عام میشود و حقوقی که پیش از تاریخ ابرا  
داشت ضایع میشود . ابراکننده بر علیه آن شخص ، دیگر بار  
دعوی کرده نمی تواند .

اگر يك شخص بدیگر شخص بابرای عام ابرا کرده پس از تاریخ ابرا بدون  
تاریخ حقی را دعوی نمود : دعوی او مسموع نمیشود زیرا که ابرای عام  
و تاریخ این ابرا یقین است . اما تاریخ ثبوت شدن حق او احتمال دارد که  
پس از تاریخ ابرا باشد کذا محتمل است که پیش از تاریخ ابرا واقع شده باشد .  
یعنی تاریخ ثبوت حق شك و تاریخ ابرا و برات ذمت مدعی علیه یقین است  
ازین رو شك بایقین زائل گردیده دعوی مدعی مسموع نمیشود .

## قاعده چهارم :

اصل در بقای يك چیز حال آنچیز است .

یعنی چیزیکه در يك زمان بهر طور و حالی که واقع و موجود باشد و  
برخلاف اینطور و حال دلیل و برهان دیگر نباشد اصل و راجح برای این  
چیز حال سابق آن است . این حال خواه وجودی و خواه عدمی باشد



مساویست . علماء این اصل را استصحاب مینامند .

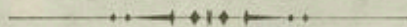
تعریف : استصحاب حکم کردن ببقای يك امر محقق که عدم او مظنون نباشد . چندی از فقهای حنفیه استصحاب را بدو قسم تقسیم کرده اند .

قسم نخستین : اگر يك چیز در زمان ماضی بیک حال موجود باشد و در زمان حال مثل زمان ماضی در یافته شود و بخلافش دلیلی نیست وجود این چیز را بهمان حال حکم کردن استصحاب است .

قسم دوم : اگر يك چیز الآن بیک حال موجود است و در زمان ماضی مثل زمان حال و بخلافش دلیلی موجود نیست ؛ آنوقت استصحاب حکم کردن بوجود چنین چیز میباشد .

فقهای حنفیه این قسم دوم را استصحاب مقلوب میگویند . لیکن تعریف فوق این دو استصحاب را شامل نیست . اگر بخوایم يك تعریف شامل بدست بیاریم تعریف استصحاب بوجه ذیل میباشد .

تعریف : استصحاب بنا بر ثابت بودن يك چیز در وقت حکم کردن بشودت آن شی در دیگر زمان است . علامه روم ابن کمال علیه الرحمه قسم دوم استصحاب را قبول نکرده و این قبیل استصحاب را تحکیم الحال گوید . و این استصحاب را يك دلیل دافع شناسد .



### تفریع راجع بقسم اول استصحاب :

تعریف : اگر حیات و ممت و جای بودن يك شخص معلوم نباشد آن شخص را در زبان شرع مفقود مینامند . مفقود در حق خود بر حیات شناخته میشود ، زیرا پیش از مفقودیت حیات او (بیقین) معلوم است . اگر خلاف حیات او که مرگت اوست ثابت نشود قاضی بحیات او که در زمان ماضی متحقق بود حکم میکند . بناءً علی هذا موت حقیقی او - که باشد و یا موت حکمی او که به پوره شدن نود سال حیات اوست ثابت نشود - مال مفقود در میان ورثه تقسیم نمیشود و اگر مفقود از مال خودش امانت داده است این امانت را ورثه مفقود گرفته نمیتواند . و اگر دارای زن باشد زنش را بدیگر مرد نکاح کرده نمیتواند .

### تفریع راجع بقسم دوم استصحاب :

پس از اختتام یافتن مدت کرایه يك آسیاب اگر مستاجر بسبب کمبودی آب در مدت اجاره تنزیل کرایه میخواهد بکند و مستاجرش در دعوی موجر خود روی انکار مینماید و هر دو طرف گواه



نداشته باشند و اختلاف درین مدت انقطاع یابد ، بتحکیم حال حاضر حاجت نیست . برای تعیین کردن مدت انقطاع آب ، یمین مستاجر برای حکم قاضی کافیت . و اگر اختلاف دراصل انقطاع آب باشد یعنی صاحب آسیاب کمبودی آب را قبول نمیکند بحال حاضر تحکیم کرده می شود . اگر در وقت دعوی آب جاری بود یمین موجر و اگر جاری نبود یمین مستاجر برای حکم قاضی کافی میشود .

استصحاب برای دفع کردن یک دعوی موضوعت نه برای ثابت کردن یک ادعا .

مسئله مفقود که در فوق ذکر یافت استصحاب ادعای ورثه را دفع میکند . لیکن برای توارث مفقود بدیگران حجتی ندارد . بناء علی هذا مفقود برای شخص خودش حی و بدیگران مرده شمرده شده است . ازین رو در زمان فقدان ، فرضاً پدر مفقود اگر بمیرد مفقود بپدرش وارث شناخته نمی شود . چه ، در استحقاق میراث بر حیات بودن وارث در زمان فوت مورث شرط است . چون حیات مفقود بطور استصحاب ثابت است ازین رو حجیت مثبت نیست .



بلکه حجت دافعه شناخته میشود. مفقودیت دیگر ورثه را از تقسیم حصه مفقود منع میکنند اما ثابت حیات مفقود در زمان فوت پدرش و یا ثبوت مرگ او پیش مرگ پدرش حصه مفقود از طرف قاضی در تحت حراست گرفته میشود. در صورت اول حصه مفقود در بین وارث مفقود و در صورت دوم حصه اش در میان وارثهای پدر مفقود تقسیم میشود.

### قاعده پنجم :

قدیم بطور سابق خود گذاشته میشود. یعنی هر چیزیکه از قدیم بهمان طور مشروع بوده هر گاه برخلاف او دلیل دیگری نباشد بهمان طور قدیمی محافظت می شود.

تعریف : قدیم چیزی است که هیچ کس اول آنرا بشکل دیگر نمی شناسد.

تفریع : در حق مرور و حق آب رو ( حق مجری ) اعتبار بقدم است. یعنی اینها مثل زمان اول جریان میکنند و برخلاف آنها دلیلی موجود نباشد تبدیل و تغییر نمی یابد. مثلاً آب رو یک خانه

از قدیم در باغ همسایه جاری بوده است صاحب باغ آب رو  
خانه را بند کرده می تواند اگر بند میکند از طرف حاکم  
بوضع قدیم ارجاع میشود. ناوه های سرپه ای که از قدیم  
بسرک راه داشته و از سرک ولوکان خیلی مسافه قطع کرده  
بعرصه پایان آن سرک رسیده جاری بوده صاحب عرصه نمیتواند  
که راه سیلان قدیم را بسته کند و اگر بسته کرد قاضی بندش را  
برداشته بحال سابق ارجاع مینماید.  
فراموش نباید کرد که قاعده آینده این قاعده را تقیید  
و تخصیص میکنند.

### قاعده ششم:

ضرر قدیم نمی شود. یعنی قدیم نامشروع حق بقا ندارد.  
تفریع: اگر چرکاب یک خانه از قدیم بطریق عام مجری دارد  
و ازین چرکاب آینده گان و رونده گان متضرر میشوند: این  
قدیم حق بقا ندارد. و بناء علی هذا مجری چرکاب از طرف  
قاضی بند و ضرر فاحش و عام ازاله می شود.



## قاعده هفتم :

اصل براءت ذمت است .

تعریف : در اصطلاح شرع ذمت نفس و ذات ؛ يك شخص است .  
تفریع : هر گاه کسی مال دیگری را تلف میکند و اگر  
در مقدار و یا قیمتش اختلاف واقع میشود ؛ سخن تلف کننده  
مسموع میگردد و صاحب مال مجبور است که ادعای زیادی قیمت  
مال را باینه اثبات بکند .

در اینجا سخن تلف کننده لازم التفصیل است . اگر صاحب  
مال زیاده قیمت را باینه اثبات کرده نمیتواند ؛ سخن متلف  
باین طرف قاضی قبول میشود . مثلاً : کسی در حضور  
قاضی بر علیه دیگری « این شخص سه خروار گندم للمی مرا  
تلف کرد . ازین سبب سه خروار ازین رقم گندم باید  
که بطور ضمانت بمن بدهد » گفت ؛ دیگری جواب داد  
که « من سه خروار گندم مدعی را تلف نکرده ام . بلکه شش سیر  
گندم مرا تلف کرده ام » .

اگر مدعی زیاده از شش سیر اتلاف مدعی علیه را اثبات

کرده میتواند و یا که مدعی علیه یعنی که مدعی باو داده و از طرف  
قاضی تکلیف شده بود از خوردن این یمین روی نکول بنماید  
قاضی موافق با دعای مدعی بر علیه مدعی حکم میفرماید .  
اگر مدعی از اقرار مدعی علیه زیاده را اثبات کرده نتوانست  
و مدعی علیه قسم خورد ؛ قاضی بر موجب اقرارش مدعی علیه را  
بشش سیر گندم للمی محکوم و در مقابل زیاده از شش سیر مدعی علیه را  
بری الذمه میسازد .

فرع :

بنا بر قاعده فوق در دعویها گواه ( بینه ) برای مدعی و یمین  
( سو گند ) برای مدعی علیه است .

فرع :

کسانی که در دعوی بخلاف اصل متمسک باشند ؛ باید که ادعایشان را  
ثابت بسازند ؛ اگر اثبات کرده نمیتوانند مدعی علیه شان با خوردن  
سو گند از دعوی مدعی بری میشوند .

تقریر : اگر مدعی علیه دعوی مدعی را اقرار کرد قاضی با اقرارش  
او را ملزم کند و اگر انکار میکند از مدعی شاهد ها بخواند .



تفریع : اگر مدعی دعوی خود را به بینه ثابت می‌کند قاضی  
بر موجب بینه حکم کند و اگر ثابت نمی‌کند بمدعی حق سوگند دادن باقی  
میانند اگر می‌خواهد حاکم مدعی علیه را بسوگند خوردن مکلف کند .  
اگر مدعی علیه سوگند خورد و یا مدعی بمدعی علیه سوگند نداد حاکم  
مدعی را از معارضه بی بینه بامدعی علیه منع کند . اگر مدعی علیه از  
خوردن سوگند نکول کند حاکم بر موجب نکولش حکم می‌کند .

### قاعده هشتم :

اصل در صفت‌های عارضی عدم این صفتها است . لیکن اصل در صفت‌های  
اصلیه وجود این صفتها شناخته شده است .  
تقسیم و تعریف : صفت بر دو نوع است یکی صفات عارضه دیگر  
صفات اصلیه .  
صفت عارضه : مثل سود یا تجارت با فائده عیب ، علت الخ است . این  
قسم صفت : بعد از وجود موصوف باصل موصوف طاری و عارض میشود .  
صفت اصلیه : مثل سلامت از عیب ها ، صحت ، حیات و دوشیزگی  
( بکارت ) الخ است که در اصل - یعنی بموصوف وجود  
یافته است .

فرع :

هرگاه در شرکت مضاربه بحکم کار و ربح در میان صاحب سرمایه و عامل اختلافی حاصل میشود . یعنی صاحب سرمایه میگوید که از معاملات تجاریه صد هزار روپیه سود ، تجارت حاصل شده بود و عامل جواب بدهد که هیچ حاصل نشده . سخن عامل در عدم سود با سوگند معتبر است . زیرا سود و فایده صفتی است عارضی که در زمان انعقاد شرکت موجود نبودند .

هرگاه صاحب سرمایه وجود سود را اثبات کرد : بر حسب اثبات وی قاضی حکم میکنند .

فرع :

متبایعان یعنی خرید و فروش کننده گان هرگاه در وجود عیب قدیم اختلاف بکنند ؛ سخن بایع را که دعوی عدم عیب بکنند ؛ معتبر شناخته میشود و اثبات عیب قدیم بگردن مشتری میباشد .

فرع :

اگر در میان بایع و مشتری در خصوص يك ماده گاو راجع بوصف شیر دادن گاو



بیعی منعقد شده بود از وجود و کبودی این وصف هرگاه نزاعی پیش آید سخن مشتری معتبر است . زیرا که این وصف از صفات عارضه است . اگر بایع در زمان بیع درگاه و جود این صفت را اثبات کرده نمیتواند : مشتری بیع را بحکم قاضی فسخ میکند .

### قاعده نهم :

چیزیکه وجود آن چیز در زمانی ثابت باشد تا برخلاف ثبوت این چیز دلیلی موجود نباشد : بر بقای او حکم کرده میشود . هرگاه برخلاف آن دلیلی موجود باشد : بموجب این دلیل عمل کردن واجب است .

#### فرع :

بناء علی هذا چیزی در زمانی بملکیت کسی بوده بعد از آن زمان دلیلی راجع به از الة ملکیت او موجود نباشد : این چیز بملکیت همان شخص شناخته میشود . هرگاه دلیلی بر از الة ملکیت مثل فروختن و بخشیدن موجود بود این چیز را در ملکیت آن شخص شناخته نمیتوانیم . بلکه فروختن و بخشیدن این چیز را بملك مشتری و یا موهوب له می شناسیم .

#### فرع :

شخصی بر علیه دیگری دعوای دین میکند و شاهد میآرد شاهدان مدعی بوجود دین در ذمت مدعی علیه شهادت میدهند

حاکم بر علیه مدعی حکم میکنند . زیرا دین در زمان ماضی ثابت بوده بلا دلیل مخالف بقای دین اصل و راجح است .  
• شخصی از ترکه متوفی دو هزار روپیه نقد دعوی میکند و شاهدان مدعی شهادت داده میگویند که مدعی را بر ذمه مرده همان مقدار دین موجود است ، اینقدر شهادت کافی است . حاجت بصراحت این نیست که این دین بر ذمه مرده تا وقت مرگ او باقی بود . و اگر دعوی مال معین را نمود یعنی دعوی کرد که در دست متوفی مال معین من موجود بود حکم نیز بر همان منوال است .

### قاعده دهم :

اضافات يك امر حادث بزمان نزدیک آن اصل و راجح است . یعنی در زمان حدوث يك كار اختلافی پیش آمد وقوع این کار، در زمان سابق ثابت نشود ؛ وقوع این کار در زمان نزدیکتر شناخته میشود .  
تعریف : مرض موت مرضی است که در این مرض احتمال مرگ مریض زیاده است اگر مریض مرد بود ؛ از کار خارجی و اگر زن بود ؛



از کار داخلی روزانه عاجز میباشد و درین حال پیش از یک سال میمیرد .  
بنابر قاعده و تعریف بینهٔ صحت ، بر بینهٔ مرض مرجح است .

فرع :

کسی از موروثهٔ خود مالی را هبه و تسلیم موهوب له کرده  
میمیرد ، وارثان موافق مسئلهٔ شرعیه ؛ بسبب هبه کردن  
در زمان مرض هبه را قبول نمیکنند و موهوب له میگوید که زمان هبه  
مصادف صحت و اهب است . سخن ورثه معتبر شناخته میشود .  
هر گاه موهوب له اثبات بکند که در زمان مرض نبود ؛ بلکه در  
زمان صحت واقع شده آنوقت مالک بچیز موهوب میشود و گرنه  
هبه را قاضی فسخ کرده مال موهوب را در میان وارثان مطابق  
بمسئلهٔ میراث تقسیم میکنند . مسئلهٔ اقرار مورث بوارث موافق  
تفصیلات فوق دل میشود .

### قاعده یازدهم :

اصل در سخن معانی حقیقی است . یعنی هر سخن گفته میشود  
معنی این سخن موافق بمعنی اصلی سخن است . اگر قصد معنای اصلی

و حمل این سخن بر معنی حقیقی ممکن نباشد؛ پس بمعنی مجازی حمل می شود. زیرا که مجاز خلف حقیقت است و خلف در مقابل اصل مزاحمه نمیتواند بکنند.

معنای حقیقی و مجازی هر دو در یک سخن جاری شده نمیتواند. ولیکن هر گاه حمل سخن بمعنی حقیقی ممکن نباشد آنوقت بمعنای مجازی حمل میشود. زیرا معنی کردن یک سخن از اهمال آن اولی تر است قاعده های (۵۹) و (۶۰) را به بینید.

تعریفات: حقیقت لفظی است که واضح: آن لفظ را وضع کرده بآن معنی که استعمال میشود.

مجاز لفظی است که در میان معنای اصلی و معنای مستعمل اگر علاقه موجود باشد بمعنای غیر اصلی بادالات علاقه: مستعمل میشود.

علاقه: مناسبتی است در میان معنای موضوع له و معنای مستعمل. علاقه در ماهیت مجاز داخل و قرینه - دلیل مانع - نیز در صحت مجاز ضروری است.

ازین تعریفات منفهم میشود که معنای حقیقی آن است که لفظ باین معنی



از طرف واضح تعیین یافته است و معنی مجازی بغیر معنی موضوع له (بسبب بودن علاقه و قرینه) بدیگر معنی مستعمل میشود .

فرع :

کسی گفت که پس از مرگ من ثلث اشیای خود را برای اولاد فلانی وصیت کرده ام و تا وقت مرگ در وصیت خود ثابت قدم ماند : هر گاه فلان شخص اولاد صلیبی داشت : اولاد اولاد آن شخص ازین وصیت حصه ندارد . بسبب اینکه : لفظ ( اولاد ) نسبت بمرگ ( در ولد صلیبی ) و نسبت بزین در ( ولد بطنی ) حقیقت و لفظ ولد را بسبب موجودیت اولاد فلانی بمعنای حقیقی حمل کردن ممکن است . و مطابق بایضاح قاعده فوق معنای حقیقی و مجازی هر دو در یک زمان مراد نمیشود . بنا برین مال موصی به هم در میان اولاد صلیبیه و هم در میان اولاد اولاد تقسیم نمیشود . ولیکن اگر ( اولاد صلیبیه ) فلانی موجود نباشد آن زمان مال موصی به در میان اولاد اولاد فلانی تقسیم شده میتواند . زیرا بقاعده ( ۲۰ ) وقتیکه حقیقت متعذر شد : بمجاز رفته میشود .

قاعده دوازدهم :

دلالت درمقابله صراحت اعتبار ندارد .

یعنی اگر در یک سخن دلالت بصراحت تعارض بکند : بموجب صراحت عمل واجب است و دلالت را اعتباری نیست . زیرا که دلالت نسبت بصراحت

ضعیف ؛ و ضعیف درمقابله قوی تاثیر نمیکند . لکن اگر دلالتی که بمقابلش  
صراحت معارض نمیشود دلالت حکم و معنی صراحت پیدا میکند . و اگر  
کسی بدلات کاری کرد بعد از آن صراحت پیش آمد در حکم کار تاثیری ندارد .

### تفریح :

کسی باذن صاحب خانه بخانه دیگری بطور مهمانی داخل شد ؛ آن کس  
بدلات گیلاسیکه بر روی میزاست آب نوشیده میتواند . زیرا که اذن بطریق  
دلالت مثل اذن بطریق صراحت است . ازین سبب اگر گیلاس از دست  
مهمان بپز رسیده و یا افتاد و شکست ضمان ؛ یعنی دارن قیمت  
گیلاس نیز بگردن مهمان لازم نیست . زیرا ( مطابق بقاعده ۱۸۹ )  
اجازت از طرف شرع ضمانرا سلب میکند . ولیکن اگر صاحب خانه  
مهمانرا بطور صراحت از نوشیدن آب با گیلاسی که در روی میزاست ؛  
منع کند و مسافر بخلاف منع صاحب خانه در اثنای نوشیدن آب  
با این گیلاس ، گیلاس بی تعدی و تقصیر مسافر شکسته شود ؛ ضمان  
گیلاس بگردن مهمان میباشد . اگرچه دلالت برله مسافر است ؛  
لیکن بمقابل صراحت دلالت را اعتباری نیست . دلالت در هر کاریکه  
یک دفعه عمل و تاثیر میکند ؛ تاثیر او مثل صراحت همیشه جاری است .



تفریع :

کسی مال دیگری را بدون وکالت و رضا میفروشد؛ این فروش  
معلق با اجازه صاحب مال است. این قبیل فروش را ( بیع موقوف )  
میگویند. صاحب مال اگر بخواهد بیع را فسخ کرده میتواند.  
و گرنه اجازت میدهد. در صحت اجازت بایستی شرائط اجازت  
موجود باشد. اجازت بفروش خواه بطور دلالت باشد و خواه  
بطور صراحت ممکن است؛ اگر صاحب مال « راضی شدم اجازت  
دادم برای این فروش » گفت؛ این اجازت بطور صراحت است؛  
و اگر « ثمن مبیع را میخواهم » گفت؛ این اجازت بطور دلالت  
است. ازین رو صاحب مال اگر در زمان شنیدن فروش، ثمن مال  
فروش را میخواهد فروش تمام است. بعد از آن رجوع از اجازت  
بطور صراحت اعتباری ندارد. زیرا پس از عمل بموجب  
دلالت صراحت معتبر نیست.

### قاعدهٔ سیزدهم :

در مورد نص مساع باجتهاد نیست. یعنی در مسئله که يك نص شرعی وارد باشد، درین مسئله نه حاجت باجتهاد است و نه بجواز اجتهاد .

تعریف :- اجتهاد در لغت کل قوت خود را صرف نمودن است ، یعنی با تعبیر دیگر معنی لغوی این کلمه ، کوشش بسیار و نهائی کردن است . در اصطلاح شرع شریف ؛ برای حاصل کردن « علم » و یا « ظن » در يك حکم شرعی فرعی ، کوشش بسیار و نهائی نمودن است .

فرع : در معاملات و حق عید تعداد شاهد ها ( نصاب شهود ) عبارت از دو مرد و یا يك مرد و دوزن است . این نصاب در آیت منصوصاً ذکر یافته . ازین رو در نصاب شهادت اجتهاد جائز نیست . اگر مجتهدی از مجتهدین کرام اجتهاد کرده باشند ؛ اعتبار بآن اجتهاد کرده نمیشود .



### قاعده چهاردهم :

چیزی که علی خلاف القیاس ثابت شود : بدیگر چیزها مقیاس  
علیه شده نمیتواند .

تعریف : قیاس در لغت بمعنی اندازه کردن يك چیز بدیگر  
چیز است . مثل اندازه کردن قماش و سائره بگز یا بهفت و یا بمتر .  
ازین روآلاتی که برای اندازه کردن مستعمل است : آنآلات را  
مقیاس میگویند .

در اصطلاح شرع حکم شرعی يك چیز را بنا بر علتی بدیگر  
چیز ظاهر ساختن و اثبات کردن است . بعبارت دیگر اثبات  
حکم مقیاس علیه بر مقیاس . پس شیء اول را اصل و مقیاس علیه  
و دیگر را فرع و مقیاس نامند . خلص این ایضاح آن است  
که مسئله که مخالف بقیاس و قاعده ولی بصراحت قرآن منیف  
و یا با احادیث شریف شده باشد این حکم خلاف القیاس برای  
دیگر مسائل که در حکم آنها صراحت نص موجود نیست :  
بطور قیاسی و بمثل عات داده نمیشود . ( ایضاح قیاس را در مقدمه  
کتاب به بینید . )

تفریع : مبیع که در زمان فروش موجود نباشد ؛ آن بیع را  
بیع معدوم مینامند . بیع معدوم در اصل قاعده شرع شریف  
باطلت و این قاعده ثابت بانص شرعی است . لیکن سلم  
واستفناع که عبارت است از بیع معدوم . کذا اجاره که عبارت  
از بیع منفعت معدوم است . مطابق ایضاح فوق باید که بقاعده  
بیع معدوم باطل باشد اما جائز شدن سلم و اجاره بصراحت  
ص و جواز استصناع بتعامل و باجماع امت جائز شده است .  
بناءً علی هذا احکام و معاملات سلم و اجاره و استصناع را ؛  
بسبب استثنائیت آنها از قاعده اصلیه که عدم جواز بیع معدوم  
است ؛ برای دیگر چیز مقیس علیه کرده نمیتوانیم . و گفته  
نمیتوانیم که مادام که سلم بیعی است که در آن مبیع مفقود  
است و جائز . و میوه درختها را که هنوز ظاهر نیست و دیده  
نمیشود ؛ مطابق بقاعده سلم میفروشیم .



### قاعده پانزدهم :

يك اجتهاد باجتهاد ديگر منقوض : شكسته نميشود . شخصى كه بمسائل شرعيه شرطهاى اجتهاد را در نفس خود جمع كرده است ؛ در اصطلاح فقها آن شخص را مجتهد ميگويند .  
در هر اجتهاد احتمال خطا و اصابه موجود است . در مسئله هاى اجتهادى از يك مجتهد نسبت بزمان متعدد اجتهادهاى مختلف بوقوع آمده ميتواند . كذا اجتهادهاى مجتهدين در يك زمان هم ممكن است بيكدیگر تخالف بكنند . اما حقيقت يكي است . البته از ميان اجتهادات يكي صواب و ديگر خطاست . وليكن ما نميتوانيم بگوئيم فلان اجتهاد خطاست و فلان درست است . كذا از اجتهادات يكي را بر ديگر نيز ترجيح داده نميتوانيم .  
تفريع : بنا بایضاحات فوق : يك مجتهد در يك كار و حادثه با اجتهادى حكم ميكند و پس از گذشتن مدتى چند ، مثل اين كار و حادثه ديگر حازه روى دهد مجتهد براى حل اين حادثه بطور ديگر اجتهاد كرده ميتواند . ليكن حكم اجتهاد اول را

تغیر داده نمیتواند .

يك مجتهد در يك مسئله اجتهاد و حکم میکند ؛ این اجتهاد و حکم اگر بدیگر مجتهد عارض شود ؛ دیگر مجتهد اجتهاد و حکم مجتهد اول را تبدیل کرده نمیتواند . بلکه آن حکم که بروی اجتهاد واقع شده تنفیذ و امضاء میکند .

مثلاً يك مسئله اجتهادی از طرف حاکم شافعی بموقع حکم رسیده باز این حکم بحاکم حنفی عارض شد ؛ این حکم اگرچه بمسائل حنیفه مخالف باشد ؛ حاکم حنفی این حکم را نقض کرده نمیتواند . بلکه امضاء و تصدیق میکند .

### قاعده شانزدهم :

مشقت ( سختی ) آسانی را جلب میکنند . یعنی در يك چیز شخصیکه زحمت می بیند این زحمت سبب آسانی میشود . و با تعبیر دیگر در زمان تنگی باید که وسعت بوقوع بیاید . مثل وام ، حواله ، حجر ، تعداد بسیار حکمهای شرعی باین اصل متفرع میشود . و خصت و آسانی که فقهای کرام برای هر مسئله شرعی می آرند



یعنی هر مسئله که مبنی بر تخفیف و آسانی است ازین قاعده  
منشعب است .

تعریف : رخص بضمة راء و بفتح حاء معجمه جمع رخصت است  
که در لغت بمعنای توسعه ، تسهیل ، آسانی ، سهولت میآید .  
در اصطلاح شرع شریف حکمهای که بطور آسانی ، و مبنی بر عذرهای  
انسانی که مخالف بقواعد اصلیه شرعیه در درجه دوم مشروع میباشد ؛  
رخص مینامند . بسبب تسهیل و آسانی این قبیل حکمها را رخصت  
میگویند .

#### فرع :

مردی که بگرسنگی مرگ خود بظنی غالب نزدیک و مظنون میباشد  
آن مرد از گوشت لاشه بمقدار کم خورده میتواند . اگر چه در اصل خوردن  
گوشت لاشه حرامست ولیکن صعوبت حکم حرمت را درین موقع ناچیز  
میکنند .

#### فرع دیگر :

بیع سالم هم باین اصل تعلق دارد ؛ لیکن اگر در یک مسئله نصی موجود  
باشد ؛ مشقت درین مسئله آسانی را جلب کرده نمیتواند .  
مثلاً : عوم بلوی یعنی مصابیت عوم یکی از سببهای تخفیف است اما

در قاروره آدمی بسبب وجود نص بقاعده فوق تعمیل نمیشود .

قاعده هفدهم :

« در کاریکه تنگی پیش آید ؛ وسعت داده میشود . » یعنی در  
يك كار اگر مشقت رخ دهد ؛ برای این کار بار خصت و وسعت  
معامله میکنند .

فرع :

اگر يك شخص با دای دین قادر نشود ؛ جنس او برای دین  
جائز نیست . بلکه در وقت یسر دین را ادا میکنند .

فرع :

اگر کسی تمام دین خود را تادیه نمیتواند ؛ در زمانهای  
متعدد یعنی با تقسیط تادیه میکنند .

فرع :

وقتیکه يك كودك مال دیگری را هلاك كند ؛ ضمان آنرا  
از مال كودك میکنند . و اگر مالی ندارد تا وقت توانگری طفل  
صاحب مال انتظار میکشد . ضمان بولی و وصی طفل راجع نمیشود .



مثل قاعده شانزدهم حکم این ماده جاری است؛ در مسائل  
که نصی در آن نباشد. مگر برای مسئله که دلیل صریح موجود باشد؛  
حکم این ماده جاری نیست.

### قاعده هجدهم:

• ضرر و مقابله با ضرر جائز نیست. یعنی ضرر در ابتداء غیر  
مشروع است. برای مقابله نیز ضرر - جزاء - غیر جائز  
شناخته شده است.

این قاعده دو حکم دارد: یکی ضرر جائز نیست. دیگر با ضرر  
مقابله هم جائز نیست.

#### فرع:

مال دیگری را بی مساعدت شرعی گرفتن و دین خود را  
بقرض دهنده در وقت تادیه اداء نکردن ظلم و ضرر است و ضرر  
غیر جائز. این فرع راجع بحکم قاعده سابق است.

#### فرع:

هر گاه شخصی بدیگری ضرر میرساند؛ آن دیگر بطور

پاداش بکسی ضرر رسانده نمیتواند . مثلاً : مظلومی را جائز نیست  
 که بکسی ظالم بکند ؛ بسبب اینکه بروی ظلم شده است . چنانچه زید مال عمرو را  
 تلف کرد بمقابله آنکه عمرو مال زید را تلف کرده بود هر دو ضامن  
 یکدیگر میشوند .

### قاعده نهم :

« ازاله ضرر لازم است . » یعنی ضرر بطور مشروع ازاله کرده میشود .  
 لیکن بمثل این ضرر ازاله نمیشود ( بقاعده [ ۲۴ ] به بینید ) . بنا براین  
 قاعده انواع خیارات یعنی اختیار فسخ عقد برای ازاله کردن ضرر در  
 شرع موضوع میباشد . کذا شفعه بخاطر ازاله ضرر همسایه بدخو  
 مشروع است .

### فرع :

مالیکه بابیع مطلق یعنی بدون گفتن در زمان بیع که این مال عیبی دارد ؛  
 بفروش برسد و حال آنکه در این مال عیبی از قدیم موجود بود ؛ خریدار  
 در میان قبول مبیع و فسخ بیع اختیار دارد . اگر مشتری دارای این اختیار  
 نبود متضرر میشود . برای ازاله ضرر خیار عیب در شرع پذیرفته شده .  
 ضرر فاحش بهر صورتیکه باشد ازاله کرده میشود . چنانچه مانع بمنفعت اصلیه  
 که در بناء متصور است ؛ مانند سکونت و یا مضر بناء باشد و یا بالآخره



ضرر پیدا بکنند مثل وهن و سستی که سبب خرابی آن است : ضرر فاحش گفته میشود .

مثلاً : اگر کسی متصل خانه دیگر کسی دکان آهنگری ساخت بسبب کوفتن آهن و گردآیدن اسباب در بنا سستی حاصل شد : ضرر رسانید و یا کسی تنور عام نان پزی و یا جای شیره کشی و تیل کشی ساخت . صاحب خانه از سبب دود و بوی آنان طاقت سکونت درین خانه آورده نمیتواند همه اینها ضرر فاحش است و ضرر فاحش بهر صورتیکه باشد از اله کرده میشود .

### قاعده بیستم :

« ضرورتها چیزهای ممنوع را مباح میسازد . »

تعریف : ضرورت در لغت بمعنی اضطرار ، احتیاج ، مجبوری است در شرع عذری است که ممنوع را جائز میسازد . ممنوع بمعنی حرام می آید . مباح فعلی است که فعل و ترک آن در نظر شارع مقدس مساوی است . معنی این قاعده بر وجه زیر است . یعنی اگر وقتی اضطرار و احتیاج متحقق شد کارهایی که در اصل ممنوع اند مباح می شوند . بتعبیر دیگر فاعل این کار در وقت ضرورت گناهکار و مسئول شناخته نمی شود .

در علم اصول فقه : حرمت و ممنوعیت بر سه قسم منقسم است :

قسم نخستین : حرمتی است که با هیچ ضرورت ساقط نمی شود . مثل قتل نفس و یا تلف کردن عضوی از اعضای انسان .  
دوم : حرمتی است که با ضرورت ساقط می شود . مثل خوردن گوشت لاشه در گرسنگی .

سوم : با ضرورت ساقط نمی شود ولیک در وقت ضرورت حکم رخصت میگیرد نه حکم مباح . یعنی بالکل حلال نمی شود اما با وجود حرمت باین کار شارع تعالی و تقدس حکم رخصت داده . مثل تلف کردن مال دیگری با کراه .

نظر بتفصیلات فوق معنی قاعده این نیست که ضرورتها هر چیز ممنوع را مباح میسازد . هرگاه حرمت کار از نوع اول باشد ؛ آن حرمت را مباح نمی سازد . بلکه بحال حرمت باقی است . مثلاً : شخصی بقتل کسی اگر مکره شد ؛ بنا بر اکراه کسی را کشت ضرورت در اینجا فعل ممنوع کشتن را مباح نمی سازد . حرمت کشتن باقیست مگر گناه کشتن بر گردن قاتل مکره است . اما بسبب اکراه ملجی قصاص اجرا میشود در حق اکراه کننده . اگر حرمت کار ممنوع از قسم دوم باشد ضرورت این ممنوع را مباح



می سازد .

تفریع : اگر يك کسی مضطر از گرسنگی بحال هلاک رسیده  
از گوشت لاشه بخورد : اگرچه از خوردن گوشت لاشه ممنوع است  
این کس مضطر ازین منع و حرمت مستثناست .

تفریع : کذا نظر کردن بعورت منع است ولیکن برای جراح  
وقبله در وقت ضرورت دیدن عورت جائز و حرمت نظر به محل عورت  
عفو است . اگر حرمت کار از قسم سوم باشد در وقت ضرورت  
حرمت بالکل زائل نمیشود . مگر نظر بساقط شدن حکم معامله  
مباح اجراء کرده میشود . مثلاً : گرفتن و خوردن و تلف کردن  
مال دیگری جرام است ولیک اگر کسی مضطر بدون رضاء مال دیگری را  
بقدر صدرمق گرفته بخورد : بسبب ضرورت غصب ساقط میشود  
و مضطر تعزیر نمی بیند . لیکن چون ضرورت حق غیر را اسقاط  
نمیکند . ( بقاعده ۳۲ ) بنا بر این قاعده باید که مضطر قیمت مال  
خورده را بصاحب مال پردازد و یا صاحب مال نظر بطلب مضطر  
حق خود را حلال بکند .

### قاعده بیست و یکم:

« ضرورت بقدر خود مقدر است . » یعنی چیزیکه برای ضرورت جائز و مباح میشود : بمقداریکه این ضرورت را دفع میکند : باین مقدار جائز است و زیاده از مقدار ضرورت جائز نیست .

تقریب : هرگاه گرسنگی حیات کسی را در تهلهکه انداخت این کس از گوشت لاشه میتواند بخورد . افزونتر از آن را جوازی نیست .

#### فرع :

نگریستن دا کتر بجای عورت باندازه ضرورت جائز بوده و خارج از آن ندازه بعورت دیدن حرام است . زیرا خارج از اندازه ضرورت گوشت لاشه خوردن و دیگر محل عورت را دیدن ضرورت نیست .

#### فرع :

مثلاً آشپزخانه ، صحن خانه ، سرچاه و مثل این جایها نشیمن زنان ، مقرر نسوان شناخته شده است . دیدن و ظاهر کردن این



جایها ضرر فاحش شمرده میشود. اگر کسی در خانه خود دروازه  
آئینه دارنو و یا که آئینه خانه نو بسازد هر گاه از دروازه ها  
و یا آئینه های این آئینه خانه جای نشیمن همسایه و یا خانه که  
در دیگر طرف سرک و جای نشیمن زنان است؛ دیده شود: قاضی  
برفع این ضرر حکم میکنند. و آن شخص بازاله این ضرر بساختن  
و ستر کردن مجبور است ولیکن خواه مخواه بسد دروازه تازه  
خود مجبور نیست.

فرع:

کذا، اگر شخصی از میان حائط کهنه چوبی خود نشیمن  
دیگر کسی را می بینید: قاضی حکم میکنند که حائط بسته شود.  
اما بجای این حائط چوبی: بتعمیر یک دیوار پخته حکم کرده  
نمیتواند.

### قاعده بیست و دوم:

« حکمی که بایک عذر جائز شناخته میشود بازوال این عذر  
جواز باطل میگردد. »

فرع :

شخصی برای وضو آبی بدست آورده نمیتواند و یا خود بسبب  
مرضی قادر بوضو کردن نیست : این شخص با تیمم نماز میخواند .  
لیکن هرگاه پس از تیمم آب را می بیند و یا مرض او زائل  
میشود : تیمم او باطل میگردد .

فرع :

در احکام شرعیه صغیر ، ( کوچک ) دیوانه ، معتوه در تحت حجر میباشد ؛  
اگر صغیر بالغ ورشید و مجنون و معتوه از دیوانگی و عته خلاص میگردد ؛  
حجر زائل میشود .

در شرع شریف اگر ما جور را عیبی پیدا شود : مستاجر غیر است .  
اگر میخواهد منفعت ما جور را گرفته تمام اجرت را بدهد و اگر میخواهد  
فسخ اجاره بکند . اگر اجاره دهنده پیش از فسخ مستاجر عیب نور را زائل  
کرد پس مستاجر را حق فسخ باقی نمی ماند .

### قاعده بیست و سوم :

« مانع که زائل شد : ممنوع پس میآید . » یعنی ثبوت یا صحت و جواز  
یک کار اگر یک چیزی مداخلت و ممانعت کرد : بسبب زوال این مانع ،  
ثبوت ، یا صحت و جواز عود میکنند .



تفریع : هرگاه يك صبی ، در زمان تمیز - یعنی پیش از بلوغ صبی را صغیر ممیز گویند - متحمل بشهادت يك امر شد . یعنی بطور شاهد يك فعل را دید : اگر در زمان صغرش شهادت میدهد : این شهادت بسبب صغارت اعتبار ندارد . اما پس از بالغ شدن اگر شهادت میدهد : شهادت او معتبر شناخته میشود .

تفریع : کوری در زمان بینائی بيك شهادت متحمل شد و در زمان کوری شهادت داد : شهادت کور بسبب کوری اعتبار ندارد و هرگاه پس از بینا شدن شهادت میدهد . شهادت آن معتبر است .

تفریع : در مسائل هبه نوشته شده که : واهب (هبه دهنده) اربخشش خود پیش از دادن مال بموهوب له (هبه گیرنده) خود بخود : یعنی بی رضای موهوب له و بی حکم قاضی رجوع کرده میتواند . پس از دادن مال موهوب بموهوب له اگر موهوب له به اعاده کردن مال موهوب به واهب راضی نشود و اعب بقاضی مراجعت و دعوی فسخ هبه میکند قاضی اگر مانع رجوع هبه موجود نباشد : هبه را فسخ میکند . و اگر مانع رجوع موجود باشد : فسخ نمیکند . اگر پس از مدتی مانع زائل شود : حق فسخ پس میآید . از جمله « موانع رجوع » یکی زیادت مال موهوب است . مثلاً : مال موهوب اگر زمین باشد و موهوب له بروی آن زمین عمارتی بسازد و یاد رختها بنشاند : يك مانع رجوع بوقوع میآید که بسبب این مانع واهب از هبه رجوع کرده نمیتواند .

اما اگر بناء سوخته و یا درختها کشیده شود ؛ آنوقت حق فسخ و اهاب عودت میکند .

تفریع : بیع مطلق اقتضا میکند که مبیع از همه عیب سلامت باشد .  
یعنی فروختن مال بدون ذکر کردن عیب ناکی و یا سالم از عیب  
اقتضا میکند که مبیع سالم و خالی از عیب است . چیزی که بایع مطلق  
فروخته شده باشد ؛ هرگاه عیب قدیمی در آن ظاهر شود ؛ مشتری  
در میان دو کار مخیر است : یا مبیع را بیا عیش رد و یا قبول میکند .  
و اگر اولاً نزد مشتری عیب نو در مبیعه ظاهر شد و پس از آن عیب  
قدیم مشتری نمیتواند که بسبب عیب قدیم رد کند . بلکه رجوع  
میکند بیا عیش بنقصان بهای مبیع . اما هرگاه عیب نو که سبب  
مانع رد است زائل شد ؛ آنوقت عیب قدیم موجب رد شده میتواند .  
مثلاً : شخصی اگر حیوانی را خرید و حیوان در نزد مشتری  
( باز مریض شد ) نمیرسد مشتری که بسبب عیب قدیم رد کند .  
لیکن اگر آن مرض زائل شود ؛ مشتری حق رد دارد . ( \* )

( \* ) ایضاً : مثلاً حیوانی پیش از بیع و تسلیم مشتری از بایع دارای عیبی بوده بعد از تسلیم مشتری عیبی نو نوازه  
در آن بوجود آمد ؛ مشتری را نمیرسد که بسبب عیب قدیم در بنصورت حیوان را بیا عیش مسترد بکند . مگر این  
عیب نو در دست مشتری رفع و زائل شود ؛ آنوقت مشتری این حیوان را بسبب عیب قدیم رد کرده میتواند .



### قاعده بیست و چهارم :

« يك ضرر بمثل آن ازاله نمیشود . » یعنی اگر چه ازاله ضرر لازم است ولیکن بامثل آن ضرر ازاله نمیشود . بلکه اگر ممکن باشد ؛ بی ضرر و اگر نباشد با ضرری که کمتر از آن ضرر است ؛ بقدر الامکان ازاله میشود . ( قاعده [ ۶ ] را به بینید . )

تفریع : یکی از صاحبان مال مشترك میخرد اهد مال مشتری که قابل تقسیم است ترمیم بکند . و دیگری اباہ مینماید . شریکی که خواهش حرمت دارد رجعت میکند بقاضی . قاضی بشریک دیگر در اشتراك تعمیر جبر کرده نمیتواند . بلکه مال مشترك قابل تقسیم را در میان شریکها تقسیم میکنند . اما اگر مال مشترك قابل تقسیم نباشد ؛ مثل سرای تجارت ، آسیاب و حمام و سائره .. آن زمان شریکی که تعمیر میخواهد بقاضی رجعت مینماید وقاضی با و اذن میدهد که تمام مال مشترك را تعمیر بکند . شریک باذن قاضی مخارج تعمیرات را ادی و پول مخارجی که بشریک دیگر عابد است تا استیفای آن شریک تعمیر کنند مال مشترك را

بکرایه میدهد و حصه کرایه شریکش را برای مخارج تعمیر  
تاختام دین خود میگیرد. زیرا که ضرر بمثل آن ضرر باد دیگر  
ضرر ازاله نمیشود. بلکه با ضرری که کمتر از آن ضرر است  
بقدر امکان ازاله کرده میشود.

.....  
قاعده بیست و پنجم:

« برای دفع ضرر عام ضرر خاص اختیار میشود. »

تعریف: ضرر عام ضرری است که باهالی ده یا شهر و یا یک  
مرکز تعلق دارد.

ضرر خاص: ضرری است که به یک و یا چند شخص تعلق  
میگیرد. فروع این قاعده در احکام شرعیه بسیار است:  
از آن جمله منع طبیب نادان ازین قاعده مشتق است. طبیب  
نادان را از اجرای صنعت منع کردن و از کار و کسب دور ساختن  
درست است. چونکه طبیب نادان در تشخیص ناجوری و دوا  
سازی<sup>\*</sup> ناجورها بسیار غلطی میکند و بسیار ضررها بعامه  
از دست او میرسد. ازین سبب برای منع ضرر عام ضرر خاص



اختیار میشود .

تفریع دیگر : منع مکاری مفلس از اجرای<sup>۱</sup> صنعت کرایه  
کشی نیز همین علت را دارد زیرا که این قسم کرایه کشها یعنی  
کرایه کشان بی سرمایه برای سفر کنندگان اسپ و شتری را  
بکرایه داده پس از گرفتن پول کرایه : اسپ و شتر خود را بآنها  
نمی دهند . ازین رو اشخاص نابلد ازین رقم کرایه کشها  
بسیار ضرر می بینند .

تفریع دیگر : يك مسئله متفرع باین قاعده این است  
که : اگر دیوار ویاعمارتی خراب ویامایل بسرك عام باشد ؛  
بی رضامندی صاحب آن دیوار ویاخانه از طرف اولی الامر غلطانده  
میشود . چه ، اگر افتانده نشود ؛ روزی بسرك عام افتاده  
انسان و مال مردم را هلاک میکنند .

تفریع : درائینای سوخت هر گاه گمان کرده شود که بواسطه  
خراب کردن يك خانه دیگر خانه ها از سوختن خلاص میشود ؛  
برای<sup>۲</sup> دفع ضرر عام اولوالامر ضرر خاص را اختیار کرده ؛ این  
خانه را خراب می کنند .

تفریع : تسعیر یعنی جواز نرخ دادن هم ازین مشتق است .  
اشیائی که متعلق با احتیاج ضروری مردم است : مثل آرد ، برنج  
روغن ، گوشت ، قند ، شیر و غیره . هرگاه سوداگران  
این چیزها را زیاده از حد معروف بفروشند ؛ برای این قبیل اشیاء  
حکومت پس از استشاره کردن با اهل وقوف نرخ مقرر میکند .  
و سوداگران را بفروختن زیاد از قیمت مقرر منع مینماید .  
اگر چه این نرخ بصاحبان مال ضرر است . چه : هرگاه نرخ مقرر  
نکند ؛ بیوا یگان و فقیران بسبب زیادی قیمت از گرسنگی میمیرند .

### قاعده بیست و ششم :

« ضرر شدید با ضرر خفیف ازاله میشود . » این قاعده مخصوص  
قاعده ( ۱۹ ) است . یعنی اگر چه ضرر ازاله میشود ولیکن يك  
ضرر بمثل آن ضرر و یا باشدید تر از آن ضرر ازاله نمیشود . بلکه  
با ضرر خفیف ازاله میتوان کرد .  
تفریع : کسی چوب عمارت دیگر را بطور غصب در عمارت  
نوخودی اندازد و صاحب چوب دعوائی رد چوب را میکند . اگر



قیمت عمارت زیاد از قیمت چوب باشد؛ گیرنده چوب قیمت چوب را بصاحبش داده و چوب را در عمارت محافظت کرده میتواند. اگرچه بی رضامندی صاحب چوب، تملك چوب بصاحبش ضرر است ولی خرابی عمارت بسبب کشیدن چوب از عمارت هم يك ضرر؛ و نسبت بضرر صاحب چوب شدیدتر. بنابراین با ضرر خفیف از اله میشود. تفریح: اگر مرغ خانگی يك کس؛ در (نگینه) دیگر کس را بخورد؛ اگر قیمت مرغ از قیمت نگین زیاد باشد؛ صاحب مرغ قیمت آن را بصاحبش داده تملك میکند و اگر قیمت نگین از قیمت مرغ زیاد باشد؛ صاحب نگین قیمت مرغ را بصاحبش میدهد و مرغ را میگیرد. زیرا ضرر شدیدتر بضرر خفیف از اله میشود.

و قتیکه تقسیم و تبعیض عین مشترك: بیعض شریکان نافع و بیعضی دیگر مضر باشد یعنی پس از تقسیم بسبب تقسیم منفعت مقصوده فوت میشود؛ اگر شریکی که از تقسیم منفعت دار است طالب قسمت بود؛ قاضی تقسیم میکند.

### قاعده بیست و هفتم:

«هرگاه دو فساد تعارض و تقابل بکند؛ کدام يك خفیفتر باشد؛ اختیار کرده میشود و برای دفع فساد شدید چاره پالیده میشود.» این قاعده بقاعده های (۲۶) و (۲۸) در مآل و معنی متحد است.

مثال تفریع چهارم از قاعده (۲۶) نیز باین قاعده مثال است . ولیکن اگر دوفساد بیکدیگر مساوی باشند : کسیکه مبتلای این دوفساد است : ازدو یکی را قبول میکنند .

تفریع : در اثنای سفر دریاء، هرگاه در جهاز حریق واقع شد : شخصیکه در جهاز باشد : بطور جزمی میسوزد و اگر خود را بدریا پندازد بطور قطعی غرق میگردد : پس این شخص در این زمان چه باید بکند ؟

حضرت امام ابوحنیفه (رح) درین مسئله میفرماید : « اینجا دوفساد بیکدیگر مساوی است و آن مرد مختار است در میان دوفعل . اگر میخواهد در جهاز مانده میسوزد و اگر میخواهد خود را بدریا انداخته غرق میشود . »

حضرت امامین (رح) میگویند : درینجا دوفساد مساوی نیست . زیرا انداختن خود ؛ بدریاء فعل شخص است ، هیچکس بفعل خود بهلاک نفس اقدام نمیکند . ازین رو در جهاز میماند و میسوزد .

تفریع : شخصی شخص دیگر را بزور گرفته بالای مناره می برد و میگوید که اگر تو نفس خود را از بالای مناره نیندازی ترا میکشم . شخص مظلوم نیز میداند که مکره باجرای تهدید خود



مقتدر است . در حل این مسئله اختلافاتی که در تفریع اول تفصیل داده شد : جاری است .

### قاعده بیست و هشتم :

« یکی از دوشر : که آسان تر است اختیار کرده میشود . »  
تفریع : هر گاه باغی که واقع بسر کوهی باشد : بطور هیلان سر باغ دیگر افتاد باغ کم قیمت تابع باغ قیمت دار میشود . یعنی صاحب باغ قیمت دار ؛ قیمت باغ دیگر را داده باغ خودش را با باغ دیگر تصرف میکند .  
مثلاً : قیمت باغ بالا دو هزار و قیمت باغی که در زیر آن واقع شده سه هزار روپیه باشد ؛ صاحب باغ پایان ده هزار روپیه بصاحب باغ بالا داده ؛ باغ بالا را تصرف میکند . این قاعده بقاعده های ( ۲۸ ، ۲۶ ) در معنی متحد است . و تفریع هسائیکه در آن قاعده ها داده بودیم ؛ هم برای این قاعده قابل تطبیق است .

### قاعده بیست و نهم :

« دفع مفسد از جلب منافع اولی است . » یعنی در یک چیز  
مفسدت و منفعت بیکدیگر مزاحمه میکنند دفع مفسدت از جلب  
منفعت اولی تر است .

تفریع : اگر ملکیت بالای یک خانه تعلق بشخصی وزیر آن  
بدیگر کسی عاید باشد ؛ صاحب خانه بالا در خانه زیر «حق قرار»  
دارد و برعکس صاحب خانه زیر در خانه بالا «حق سقف» دارد .  
ازین رو هر دو صاحب خانه از تصرفاتی که یکدیگر شان ضرر  
میدهد ؛ ممنوع می باشند . زیرا متصرف یک ملک در ملک  
خود هرگونه تصرف کرده میتواند ؛ بشرطیکه  
ازین تصرفها بدیگر شخص ضرر نرسد . اگر از تصرفات  
صاحب مال بدیگری ضرر برسد ؛ ازین تصرفات ممنوع است .  
زیرا دفع مفسد از جلب منافع اولی است .



### قاعده سیوم :

« هر ضرر باندازه امکان ازاله کرده میشود . »

تفریع : در احکام فقهیه، غصب کننده (غاصب) باید که عین مال مغضوب را در مکان غصب بصاحبش پس بدهد. اگر غاصب مال مغضوب را هلاک کرد : هر گاه مال مغضوب مثل گندم ، جو ، جوز و غیره از مثلیات بود : مثل آن را و اگر مثل کتاب قلمی ، اشیای سیمی و زرّی و سنگهای قیمت دار است ؛ قیمت آنها را در زمان و مکان غصب هر قدر که باشد ؛ بایستی بصاحب مال بدهد . زیرا پس دادن عین مغضوب بسبب تلف و کم بودن آن ممکن نیست . ازین سبب بنا بر قاعده فوق غصب کننده در مثلیات ضامن مثل و در قیمیات ضامن قیمت میشود . تفریع هائی را که در قاعده (۲۱) مصرح است ؛ برای این قاعده نیز تفریع کرده میتوانیم .



## قاعده سی و یکم:

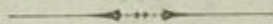
« حاجت یعنی احتیاج ناس خواه عام باشد؛ خواه خاص تنزیل کرده میشود بمثله ضرورت. چیزیکه در وقت ضرورت جائز شناخته میشود این چیزها را نیز در وقت حاجت جائز می‌شناسیم.

تعریف: بیع بالوفا و بیع بشرط وفا بیعی است که هرگاه باید ثمن مبیع را بمشتری پس بدهد؛ مبیع را از مشتری پس میگیرد. احکام بیع بشرط الوفا در کتابهای شرعیه مقرر است.

تفریع: بیع بالوفا اگرچه مخالف قواعد اصلیه حکمها دارد؛ لیکن در زمین بخارا بسبب زیادی دین اهالی این معامله با حاجت و ضرورت ناس جائز شناخته شده.

تفریع: مدت آرامی در حمام بازاری و صرف کردن مقدار آب گرم معلوم نیست مطابق بقاعده اصلیه فقهیه این نوع اجاره باطل باید باشد؛ لیکن این قسم اجاره را بنا بر احتیاج ناس؛ بخلاف قیاس؛ فقهای کرام در مسئله کرایه حمام برای شستن وجود انسان جواز داده اند.

تفریع: در اصل فروختن مال معدوم یعنی ناموجود باطل است لیکن بیع سلم از نقطه احتیاج جائز شناخته شده است.





## قاعده سی و دوم :

« اضطرار حق دیگر را ابطال نمیکند. » اضطرار مجبور شدن بکاری است در وقت ضرورت : کاریکه در قواعد اصلیه شرعیه ممنوع است ؛ این کار مطابق بقاعده (۲۰) جائز شمرده شده . لیکن در این کار اگر ب دیگری ضرر میرسد ؛ فاعل کار باید که این ضرر را تضمین بکند ؛ بتعبیر دیگر حق دیگر را باید که بدهد . زیرا اضطرار حق دیگر را ابطال نمیکند .

تفریع : یک شخص گرسنه برای خلاص کردن نفس خود از هلاکت بدون رضای صاحب نان نان دیگری را بخورد موافق بقاعده (۲۰) جائز است . زیرا ضرورتها ممنوع را جائز میسازد . لیکن بسبب اینکه اضطرار حق دیگر را ابطال نمیکند باید که قیمت نان را بصاحبش بدهد و یا حلالی بطلبد .

### فرع :

اگر شتری مست بشخصی حمله کند و بدون کشتن شتر دیگر چاره خلاصی از جمله های شتر ممکن نباشد ؛ درین صورت شتر را شخصی که معروض بحمله است بکشد جائز است . یعنی درین کار گناه ؛ تلف کردن مال دیگر شمرده نمیشود . مگر بسبب اضطرار حق غیر را ابطال کردن جائز نیست . ازین رو قیمت شتر را شخص معذور میدهد .

### قاعدهٔ سی و سوم :

« چیزی که گرفتن آن ممنوع است همچنان بخشیدن ممنوع می‌باشد. » یعنی کسی که چیزی را گرفتن خودش ممنوع است همچنان دادن این چیز به دیگر کس برای او ممنوع و حرام شمرده شده. تفریع : چنانچه رشوت گرفتن شخص ممنوع است، همچنان دادن آن حرام است. اجرت گرفتن نأخه ( نأخه زنی است که در روز مرده نوحه و فغان میکند. ) ممنوع است و هم دادن اجرت از طرف اقربای مرده. اگر بیک چیز ممنوع بسبب ضرورت مباشرت شود؛ دادن آن چیز برای دهنده حرام نیست لیکن گرفتن آن برای گیرنده حرام است.

مثلاً : رهنها در صحرا برای خلاصی مرگت از يك شخص رشوت میخواهند دادن ممنوع نیست اما گرفتن برای دزدها حرام.

### قاعدهٔ سی و چهارم :

هرگاه فعل چیزی ممنوع باشد طلبیدن این چیز هم ممنوع است، یعنی فعلی که در اساسات شرعیه ممنوع بوده اجرای آن کار را



طلب کردن و بمحصول آن کار وساطت کردن و یا برای این کار  
آلت شدن هم ممنوع شناخته شده .  
تفریح : اخذ رشوت و شهادت بدروغ هم ممنوع و طلبیدن  
اینها نیز از کس دیگر ممنوع است .

### قاعده سی و پنجم :

عادت محکم است . ( العادة محکمة )

یعنی برای ثابت کردن يك حکم شرعی عرف و عادت حاکم  
گردانیده میشود خواه عرف ، عرف عام باشد خواه خاص .  
تعریف : عادت امری است که در ضمیر مردم موجود و  
دائم التکرار و از طرف عقل سلیم مقبول میباشد . عادت برای  
يك چیز با تکرار بسیار مرة بعد اخری ثابت میشود  
و نه بتکراری چند .

محکم : بضم میم و فتح حاء با کاف مشدده مفتوحه از ماده  
اصلیه تحکیم اسم مفعول است .

عرف : چیزی است که باشهادت عقول مشهور و از طرف

طبعهای سلیم پسندیده باشد. در ایضاح قاعده عرف و عادت در يك معنی مستعمل شده است. عرف، بر او قسم است یکی عام دیگر خاص.

عرف عام: عرفی است که فاعلان (وضع کنندگان) آن معلوم نباشد. یعنی فاعل عرف عام باید که يك قوم بزرگ و غیر معین بوده در همه جاها و یا در جاهای زیاد جاری باشد.

عرف خاص: عرف يك قوم مخصوص است. مثل عرف منتسبین يك علم و یا فن و یا عرف يك قوم و یا عرف يك بلده و عرف يك صنف کاریگرها که همه آنها بنام عرف خاص نامیده میشود. عرف خاص هم بعرف شرعی شامل میباشد. واقعه‌هایی که برای این قبیل وقایع که صراحت نص شرعی موجود نبوده در ثبوت حکمهای شرعی باتفاق ائمه بعرف و عادت مراجعت کرده میشود. یعنی هرگاه مواد منصوص علیه نباشد؛ در حل این مواد عرف و عادت را «حکم» شناخته آن مواد حل میشود. لیکن در خصوصیه که نص شرعی وارد باشد و میان نص و عادت اختلاف و معارضه واقع شود؛ درین



خصوصها آرای ائمه حنفیه بیکدیگر معارض است. رأی طرفین  
( امام اعظم و امام محمد ( رح ) و روایتی از امام یوسف ( رح )  
اعتبار بنص داده .

روایت دیگر از امام ابو یوسف (رح) بطور تفصیل ذیل است « اگر نص  
مبنی بر عادت میباشد ؛ اعتبار بعرف و عادت است و گرنه بنص . »  
در بیان خرید و فروش روغن زیت و روغن ؛ نصی نداریم . اگر اختلاف  
واقع شود ؛ عرف در حل اختلاف حکم میشود . درین خصوص ائمه حنفیه  
اتفاق دارند . اما خرید و فروش گندم ، جو ، نمک و خرما را باصراحت  
نص باید که بکیل بکنیم و خرید و فروش طلا و نقره كذلك باصراحت  
نص باید که بوزن بکنیم . درین دو مسئله رای امام اعظم و امام محمد و روایتی  
از امام یوسف (رحمهم الله) اعتبار بنص است .

اما روایت دیگر امام یوسف ( رح ) سبب ورود نص در بیان خرید و  
فروش چهار چیز یعنی گندم ، جو ، نمک و خرما بکیل و طلا و نقره بوزن  
مطابق عرف و عادت است . بتعبیر دیگر نص عرف زمان پیغمبر (صلمم) را  
بیان میکنند . یعنی اگر نص بروی عرف مبنی باشد ؛ بتبدل عرف باید که حکم  
نیز تبدیل بکند . ازین رو اعتبار در این مسئله ها بعرف است نه بنص .

چندی از محققین فقها قول امام ابو یوسف را ترجیح داده قبول کرده اند .  
ازین رو در زمان ما خرید و فروش خرما بوزن و خرید و فروش

طلا و نقره بعدد است و این خرید و فروش موافق قول امام  
ابویوسف (رح) است .

### « حکم عرف »

باعرف عام حکم عام ثابت میشود . مثل استصناع که « عقد  
مقاوله است باهل صنعت برای ساختن چیزی » بعرف عام در همه جا  
جاری است بنابر حکم جواز استصناع ؛ باعرف خاص حکم خاص  
ثابت است . عرف خاص در میان دو شخص که از یک بلده و یا از یک  
قوم و یا از یک صنعت باشند جاری است . نه در بلد های مختلف  
یا شخص های مختلف القوم و یا دو کس از دو صنف .

تفریح : هرگاه شرطی در عرف بلده جاری باشد ؛ باین شرط  
بیع صحیح و شرط معتبر . یعنی اجرای شرط لازم است . بنابر  
این مقدمه اگر در عرف بلده بشرط دوختن پوست خرید و فروش  
شرط باشد ؛ بیع صحیح و هم شرط معتبر است یعنی بایع پوست با اجرای  
این شرط مکلف میباشد . هرگاه در شهرهاییکه این شرط عرف نیست  
درینجا بشرط دوختن پوست خرید و فروش جائز نیست و آن شرط



بیع را فاسد میکند .

تفریع : چیزهاییکه از مشتملات مبیع و یا از توابع متصله  
و مستقره آن نبوده و یا اینکه در حکم جزء مبیع نباشد و یا عرف و عادت  
در جزءیت و تبعیت در آن جاری نباشد در بیع مبیع داخل نمیشود .  
تا که در وقت بیع صراحةً ذکر نشود . ولیکن اگر در عرف  
و عادت شهر موجود باشد ؛ بدون ذکر ، این چیزها در بیع  
داخل میشود . مثلاً : اشیاییکه همراه مبیع برای نقل نهاده باشند ؛  
از یک محل بدیگر محل ؛ مثل صندوق و الماری و آرام چوکی  
بدون ذکر در بیع سرای و خانه داخل نمیشود . همچنین حوض  
آهنی ، حلبی و درختهای صغیری که شانده شده برای اینکه  
نقل کرده خواهد شد بدیگر محل ؛ در بیع بوستان ( باغ )  
داخل نمیشود بدون ذکر . لیکن لجام ( قیزه ) اسب سواری  
و مهار شتر و امثال آن در جاهاییکه اگر فروش آنها با مبیع  
هر گاه عرف و عادت باشد ؛ بدون ذکر در بیع داخل میشود .  
تعریف : بیعی که بدون ذکر تعجیل و یا تاخیل در قیمت منعقد  
شود ؛ بیع مطلق است .

تفریع : بیع مطلق بطریق تعجیل منعقد میشود . اما در کدام جا عرف مردم اگر چنین جاری باشد که بیع مطلق تا مدت معلوم بطریق تاجیل و یا بطریق قسط است : رعایت این عادت لازم است .

تفریع : بهوض نوعی از مسکوکات اجرای آن نیز داده میشود لیکن در این کار تبعیت عرف و عادت شهر لازم است .

تفریع : اشیائی که بر حیوان مثل هیزم و ذغال بار کرده فروخته شود در نقل و رسانیدنش بخانه مشتری بعرف و عادت شهر مراعات کرده میشود .

#### فرع :

در چیزهاییکه استصناع در آن چیزها تعامل است بطور اطلاق استصناع صحیح میباشد . اما در چیزهاییکه در آن استصناع متعامل نیست : در آن اگر مدت نهاده شود : این عقد « عقد سلم » میباشد و شرائط سلم در این عقد جاری خواهد شد .

تفریع : اگر يك ( دابه ) برای بار کردن بکرایه گرفته شود : در خصوص مقدار بار ، عرف شهر معتبر است .



### قاعده سی و ششم :

استعمال ناس حجتی است که باو عمل واجب میشود . این قاعده بقاعده گذشته در مال یکسان است .

تفریع : کسی بوت دوزی را پس از نشان دادن پای خود گفت که . « برای من يك جفت بوت از چرم وطنی به بدست افغانی بساز » و بوت دوز هم راضی شد . یا شخصی بيك فابريك والا بعد از بیان کردن درازی و پهی و نوع جنس « بقیمت دو هزار افغانی يك تفنگ شکاری بطور استصناع برای من بساز » گفت : فابريك والا هم موافقت کرد ؛ در میان آنها استصناع منعقد میشود . اگرچه فروختن يك چیز ناموجود در شرع ممنوع است ؛ لیکن استعمال ناس حجتی است که عمل بآن واجب میشود .

### قاعده سی و هفتم :

چیزیکه در عادت ممتنع ، یعنی غیر قابل قبول باشد ؛ مانند ممتنع حقیقی است .

تقسیم : امتناع دو قسم است . یکی امتناع حقیقی دیگر امتناع عادی .  
تعریف : امتناع حقیقی امتناعی است که عدم او در نزد عقل ضروری است . امتناع عادی : امتناعی است که در عادت وجود او ممکن نباشد .  
تفریع : در احکام شرعی هر چیز که از روی عادت ممتنع باشد ؛ حکم ممتنع

حقیقی را دارد . بنا بقاعده فوق هرگاه شخص عاقل و بالغ بر علیه خرد حق دیگر را اقرار میکند ؛ بنا باقرار خود ملزم و محکوم میشود . زیرا شخص هرگاه عاقل باشد برای دیگران اقرار کاذب و زور نمیکند .

تفریح : در مسائل دعوی : ثبوت مدعی به . یعنی مدعی به چیزی است که مدعی از مدعی علیه دعوی میکند - باید که در تحت احتمال باشد . (متمثل الثبوت) بنا برین قاعده تقاضائی که در نزد عقل و یا عادت خارج از احتمال و محال باشد ؛ صحیح نیست . مثلاً : شخصی بر علیه شخصی که نسب او معروف باشد و یا در عمر از مدعی کلان است ؛ هرگاه مدعی بگوید که « این شخص پسر من است » دعوی مدعی از طرف قاضی شنیده نمیشود . زیرا زیادت سن مدعی علیه دعوی مدعی را با احتمال عقلی ممتنع و معروفیت نسب مدعی علیه دعوی را با احتمال عادت ممتنع میسازد .

مثال دیگر : اگر یک مرد معروف بفقیر و ناداری دعوی بکند که « صد مایون روپیه افغانی در یک دفعه بفلان شخص داده ام » این دعوی نیز از طرف قاضی مسموع نمیگردد ؛ بسبب امتناع عادی .

### قاعده سی و هشتم :

انکار کرده نمیشود که بتغییر زمانه احکام تبدل میکند . آری احکام بسبب تغیر زمانه تبدل مییابد . بشرط آنکه این احکام « بعرف و عادت » مستند باشد . یعنی بتبدل زمان و استعمال ناس



در شکل و صورت آن تبدیل پیدا میشود ، آنوقت احکامیکه بعرف  
مستند است ؛ آنها نیز تبدیل مییابند .

تفریح : نظر برای فقهای متقدمین هرگاه کسی مسکنی خرید ؛  
مگر تنهایی از خانه هارا دیده بود ؛ پس از دیدن دیگر اوطاق ها  
شخص مذکور حق خیار رویت ندارد :

تعریف : خیار رویت حقی است که مشتری پس از دیدن مال  
بیع را باین خیار فسخ کرده میتواند . لیکن رأی فقهای متأخرین  
این است که سقوط خیار رویت مشتری وابسته بدیدن همه اوطاقهای  
خانه است این خلاف در میان دو صنف فقها مستند بدلیل وحجت  
نیست بلکه مستند بعرف و عادت است .

در زمان فقهای متقدمین چنین عادت بود که اوطاقها را بیک  
اندازه و شکل میساختند . ازین سبب دیدن اوطاق کافی بود ؛  
در سقوط خیار رویت مشتری . در زمان فقهای متأخرین در طرز  
ساختن عمارت ها تفاوت پیدا شده در میان اوطاقها نسبت بیکدیگر  
تفاوت زیاد بوقوع آمد . ازین رو رأی فقهای متأخرین مخالف  
برای فقهای متقدمین گردیده .

در حقیقت مقصد از خیار رویت علم آوری از حال مبیع  
و حاصل کردن یک فکر سالم در احوال مبیع است . بنا برین  
در قاعده شرعیه تغیر و اختلافات نیست بلکه تغیر در طرز عمارات  
است . احکام اجتهادیه بنا بر تبدیل طرز عمارات نسبت بسابق  
دیگر گونه شده .

فرع دیگر : در احکام فقهیه اگر کسی مال دیگری را  
بطور غصب گرفت و ازین مال بالاستعمال فائده کرد ؛ غاصب این  
فائده را بطور ضمان ضامن نمیشود . این حکم و قاعده بنا بر  
روایت حضرت امام اعظم (رح) است که در هیچ مسئله این حکم  
و قاعده استثناء ندارد . لیکن متاخرین فقهای کرام (رح) دیدند  
که مردم بگصب اموال یتیم و وقف منہمک اند ؛ برای زجر  
و جلوگیری از ضیاع اموال یتیم و وقف یک حکم استثنائی ساخته  
و گفتند که « غاصب منافع مال مغضوب را ضامن نیست  
باستثنای منافع مغضوبه مال وقف و یتیم مخفی مباد که این  
استثناء بنا بر تغیر اخلاق ناس است .



## قاعده سی و نهم :

معنی حقیقی بدلات عادت گذاشته میشود .

طرق بیان یعنی راه سخن در نزد علمای بیان سه است .  
حقیقت ، مجاز ، کنایه . ولیکن این سه راه در فکر دانشمندان  
اصول فقه راجع بدو قسم میشود . یکی حقیقت ؛ دیگری مجاز .  
ازین رو که علمای اصول بعضی از کنایات را حقیقت و بعضی را  
مجاز می‌شمارند . در شرح و تفصیل قاعده [ ۱۱ ] نوشته بودیم  
که « حقیقت » اصل و مجاز ، خلف آن است . بنابراین اگر کسی  
کلامی گفت در درجه نخستین مقصد گوینده معنی حقیقی این  
سخن است . لیکن هر گاه معنی حقیقی متعذر یعنی غیر قابل  
قبول و یا خارج از عادت و یا شرعاً ممنوع باشد ؛ آن وقت این  
سخن را بمعنی مجازی محمول میدارند . زیرا که اعمال يك سخن  
از اهمالش اولی تر است .

یکی از قرینه و دلیل هائیکه از قصد معنی حقیقی ما را منع میکنند ؛  
( تعذر ) است که در شرح ( قاعده ۶۰ ) تفصیل خواهد یافت .

دیگری خروج از عادت و یا به تعبیر دیگر مهجوریت از عادت است که مقصد ازین قاعده مهجوریت است بسبب اینکه عادت محکم است . با دلالت عادت معنی حقیقی متروک میشود . یعنی معنی حقیقی يك لفظ ؛ اگر با عادت مهجور گردد ؛ معنی مجازی آن اختیار کرده میشود .

تفریح : هرگاه شخصی « بخانه فلانی قدم نینمزم » گفته سوگند یاد کرد ؛ معنی حقیقی این سخن محض قدم زدن بخانه است . این معنی بدلالت عادت مهجور است . پس سخن در معنی مجازی این عهد و سوگند است .

آنوقت معنی این سخن همین است که « من بخانه فلانی نیروم » صاحب سوگند هرگاه بدون کفش و یا جورب و یا چپلی درون دروازه فلانی رفت ؛ از سوگند خود حائث ( مخالف ) نمیشود . لیکن هرگاه پشت دیگر کس و یا با بوط و یا بانعلین بخانه فلانی برود ؛ از سوگند خود حائث میشود .

تفریح : اقرار دین اگر معلق بشرط باشد ؛ باطل شناخته میشود . لیکن هرگاه بزمان حلول اجل در عرف مردم صالح معلق شود ؛



این تعلیق بمعنای مجازی « اقرار وام مؤجل » را داشته صحیح میشود .  
مثلاً : شخصی بدیگری گفت که « اگر من بفلان محل میروم  
یک هزار افغانی بشما دین دارم » اقرار باین صورت دین را باطل میکند .  
اما اگر گفت که « در ابتدای ماه حمل و یا اول نوروز یک هزار افغانی  
برای شما در ذمت من است » این سخن معنی اقرار دین مؤجل را  
داشته در آن زمان شخص مقر بدادن دین مقربه ملزم است .  
بسبب اینکه در کلام فوق معنی حقیقی بدلالت عادت متروک گردیده  
آنوقت کلام مذکور بمعنی مجازی که اقرار دین مؤجل است ؛  
محمول میشود .

### قاعده چهلیم :

عادت آنوقت معتبر است که مطرد و یا غالب باشد . این قاعده  
وقاعده آینده در مال متحد بوده کذا این دو قاعده ، قاعده  
« عادت محکم است » را تفسیر و تقیید میکند . یعنی عادت  
که برای ثابت کردن یک حکم شرعی تحکیم کرده میشود ؛  
باید که مطرد و غالب باشد ؛ نه نادر .

تعریف : عادتى كه در هر زمان واقع و جارى باشد ؛ آن عادت را  
مطرد و اگر باستثنای جارى باشد ؛ آن عادت را عادت غالب  
گویند . علاوه برین برای امتیاز کردن ، عادت را شرطى  
دیگر لازم است كه آن شرط را سابق مقارن میگویند . يعنى  
يك عادت در زمان يك كار مثل بیع و شرا و ایجار و استیجار  
و نکاح و طلاق الخ وهم پیش از زمان این کار اگر جارى باشد ؛  
این عادت سابق و مقارن است . اما هرگاه عادت پس از کار  
حاصل شود و تشکیل یابد ؛ داراى اعتبار نیست .

تفریع : در شهریکه آنجا چند رقم طلا رایج است ؛ هرگاه  
کسى از تاجرى بدون تعیین نوع و جنس طلا يك موثر تیز رفتار  
بچهار صد طلا خرید ؛ در میان طلاها رقمى كه نسبت بدیگر رقها  
تداول زیاد دارد - اروج - مبلغ را ازان رقم طلا مى پردازد .



## قاعدهٔ چهل و یکم :

اعتبار بر غالب و شایع است نه بر نادر .

تفریع : اگر صغیری قبل از رشید شدن جوان میشود ؛  
تأسیسیدن بسن بیست و پنج سالگی وصی آن جوان ؛ مال آن  
جوان را باو نمیدهد . لیکن بعد از رسیدن به بیست و پنج سالگی  
خواه رشید میشود ؛ خواه غیر رشید ؛ بقول حضرت امام اعظم  
( رحمة الله علیه ) وصی ؛ مالش را باو می سپارد . بسبب اینکه در غالب  
وقایع و شایع امثال رشد ؛ در سن ( ۲۵ ) سالگی حیات روی میدهد .  
اگر چه ، درین شیوع استثناءات موجود است . اما اعتبار بر غالب  
شایع است ؛ نه بر نادر . لیکن بقول امامین ( صاحبان ) بدون  
ثبوت رشد ، مال صغیر را باو نمیدهند . خواه آنکس به بیست و  
پنج برسد و خواه از بیست و پنج افزون شود .

تفریع دیگر : از زمان ولادت تا نود سال بموت مفقود  
قاضی حکم نمیکند . مرگ حقیقی او ثابت شود یا نشود . چونکه در حیات  
بشر مرگ در غالب و شایع بعد از این سال میآید . چنانچه بسا اشخاص  
درصد سالگی و یا زیاده بران رسیده اند ؛ مگر بطریق نادر . و اعتبار

بر نادر نیست . بلکه بر غالب و شایع است .  
تفریع دیگر : نهایت سن بلوغ ، پانزدهم سال حیات است . بجهت آنکه  
این سال را تمام ( پوره ) میکنند ؛ خواه بالغ شود و خواه بالغ نشود ؛  
حکماً بالغ شناخته میشود . چه ، درین سال بطور شیوع علامت و اثر بلوغ  
ظاهر میشود و بطور نادر اگر چه در بعض بجهت علامت بلوغ نادرأ ؛ تا  
هزده سالگی ظاهر نمیشود . مگر اعتبار بنادر نیست .

### قاعدهٔ چهل و دوم :

چیزیکه معروف بعرف باشد . مثل مشروط بشرط است . یعنی چیزیکه  
در میان مردم معروف و جاری است . شرع مبین احمدی (ص) گویا در  
معاملات مردم آن چیز را شرط کرده و معتبر شناخته .  
تفریع : شخصی در کار و انسرای و یا هوتل چند روز گذرانی کرد . اگر چه  
صاحب کار و انسرای و یا هوتل راجع به اجرت چیزی نگفته است . لیکن  
شخص مذکور باید که کرایهٔ کار و انسرای و یا هوتل را بدهد . زیرا  
درین نوع مهمانخانه‌ها اجرت بعرف مشروط است .

### فرع :

آنچه از توابع عمل باشد و با اجیر شرط آن نشده باشد ؛ عرف و عادت شهر  
در اینجا معتبر است . چنانچه تار و نخ ، نظر بعبادت در اکثر جایها عادت است



بخیاط . کذا طعام دادن باجیر لازم است بر مستاجر : اگر عرف شهر  
دادن طعام باشد .

مخفی مباد که هرگاه عرف برخلاف يك شی شرط کرده باشد ، آنوقت  
اعتبار بشرط است . مثلاً : خیاطی که در عرف باجرت بمردم دریشی میدوزد  
اگر بدون اجرت بدوختن دریشی شخصی : خیاط را متعهد ساخته بود ؛  
پس از دوختن اجرت طلبیده نمیتواند .

### قاعده چهل و سوم :

چیزی که در میان سوداگران معروف و مشتهر باشد ؛ در میان آنان مثل  
شرط صریح است . این قاعده در قاعده اول داخل و قاعده اول بر این  
قاعده شامل و جاری است . بناءً علیه فرعهایی که بزیر آن قاعده است ؛ برای  
اینقاعده نیز تفریع شده میتوانند .

### قاعده چهل و چهارم :

تعین بعرف و عادت ، مانند تعین بنص است . یعنی در یک  
چیز شرط و تعین باصراحت هر حکم که بیان میکنند ؛ تعین  
باعرف عادت قوت و حکم آن را دارد . این قاعده بقاعده های  
( ۴۲ ) و ( ۴۳ ) در مآل برابر است .

تفریح :

عرف عقد عاریت مطلقه را تقیید میکنند . عاریت مطلقه عاریتی است که با زمان ، مکان و بانوع ( مقدار ) انتفاع آن مقید نباشد . هرگاه عاریت بدون شرط بود ؛ مستعیر یعنی عاریت گیرنده مال عاریتی را برخواش خود خواه درروز ، خواه درشب خواه درکابل و خواه دربدخشان استعمال میکنند اگر عاریت مثل اسپ بود ؛ مستعیر اختیار دارد که بسر اسپ سوار شود و یا بدوش او بار بیندازد . مگر حریت استخدام و استعمال عاریت گیرنده باندازه عرف مقید و مخصوص است . فرضاً عاریت يك اسپ است ؛ عاریت گیرنده بسر اسپ سوار شده میتواند ولیکن درحلیکه نظر بعادت ؛ مسافه آن با اسپ دوساعت باشد ؛ آن محل را دريك ساعت طی کرده نمیتواند .

تفریح :

عاریت گیرنده دريك کوتی عاریتی اقامت کرده ؛ سامان خودش را در آنجا مانده میتواند ولیکن درمیان آن آهنگری نمیتواند بکند . چونکه تعیین با عرف مثل تعیین بانص است .



### قاعدهٔ چهل و پنجم :

هرگاه يك مانع و يك مقتضى بايكديگر تعارض كنند ؛  
تقديم بايد كرد مانع را بر مقتضى . يعنى در يك چيز هم مانع  
موجود باشد و هم مقتضى و هر دوى اينها بايكديگر متعارض باشند  
حكم رجحان بمانع است .

#### تفريع :

بنابراين قاعده و توضيح فوق مديون مال خودش را كه بطلور  
« رهن » گرو - بدست دائن مانده دائن بديگر كس اين  
مال را فروخته نماند . اگر فروخت بيع در حق مرتهن نافذ نيست  
و مرتهن رهن را بدست خود محافظت ميكند . چون مديون  
وام خود را بد اين داد رهن بدست تصرف مرتهن گذارده ميشود .  
چونكه مرتهن در رهن يكي « حق حبس رهن » ديگر « حق  
استيفاي دين يا رهن » دارد و رهن مديون « حق تصرف در رهن »  
دارد وليكن حق مرتهن در تصرف رهن - كه در مثال بيع  
رهن است ؛ مانع است و حق رهن مقتضى .

تفریح :

موجر ، بدون رضای مستاجر اگر مال ماجور را بدیگر  
کسی میفروشد عقد بیع در میان موجر و مشتری صحیح و جاری  
است و لیکن در حق مستاجر نافذ نمیشود . یعنی تأثیر نمی نماید .  
هر کس در ملک خود بهر صورتیکه میخواهد « کیف مایشاء »  
تصرف میکنند . لیکن وقتیکه حق دیگر کس بآن ملک تعلق گرفت ؛  
مالک از تصرف خودش بطور استقلال منع کرده میشود . مثلاً :  
اگر ملک یکی فوقانی و ملک دیگر تحتانی باشد ؛ صاحب فوقانی را حق  
قرار و صاحب تحتانی را حق سقف یعنی به پرده داشتن خود از باران  
و از آفتاب ثابت است . هیچ یک از ایشانرا نمیرسد که کدام چیز  
مضری را بی رضای دیگر بعمل بیارند و بنای خود را مثلاً ویران  
کنند اگر چه ملکیت صاحب فوقانی و تحتانی هر دو ملکیتی است  
با استقلال ؛ بنابراین جواز ، تصرف کیف مایشاء باید که جائز باشد ؛  
لیکن تعلق حق ها بملک یکدیگر مانع و تصرف کیف مایشاء مقتضی  
است . لهذا مانع بر مقتضی تقدم میکنند .



تفریع :

در احکام شرعیه : قاضی شاهدها را تزکیه میکنند . اگر یکی ازین دو مزکی برله شاهد و دیگری برعلیه شاهد سخن زد : قاضی بشهادت آن شاهد حکم نمیکند .  
در اصطلاح فقه گفتن مزکی برله وعلیه شاهدرا تعدیل و جرح گویند .

قاعدهٔ چهل و ششم :

چیزیکه در وجود بچیز دیگر تابع باشد : در حکم نیز باو تابع میباشد .

تفریع :

بنابرین قاعده اگر يك شخص حیوان آبتن را بکسی میفروشد و یا بطور هبه میدهد : چوچه که در شکم این حیوان است : در فروخت و یا هبه تبعاً داخل و بواسطهٔ مادرش ملك مشتری و یا موهوب له میشود . و پس از فروش و یا پس از هبه و تسلیم کردن ، صاحب مال نمی تواند چوچه را پس بگیرد .

تفریع :

آنچه در حکم جزو مبیع باشد : یعنی نظر بفرض خریدن آنچه را از مییعه قبول نکنند : در بیع بدون ذکر همان چیز داخل میشود . مثلاً : در فروش قفل کلید داخل است .

همچنان اگر گاو ماده شیرده را برای شیرخزیده بود؛ گو-سالة  
شیرخواره آن در مبيع بدون ذکر داخل میشود.

تفریع :

همچنان چیزهاییکه توابع متصله و مستقره مبيع؛ هستند؛  
بدون ذکر آنان در مبيع داخل میشوند. مثلاً: اگر سرائی را  
کسی فروخت؛ بدون ذکر داخل میشود؛ در فروش قفلهای  
میخ کرده شده در سرای و الماریهای مستقره. کذا باغیکه  
در داخل حدود سرائی باشد و راه های واصله براه عام. همچنین  
در فروختن عرصه درختانیکه بطور استقرار نهال شده باشد؛  
در مبيع عرصه داخل میباشد.

فرع : زیاده که متولد شود از مرهون؛ مرهون میشود؛  
با اصل. مثلاً: اگر گاو ماده مرهون حامل بريك چوچه گاو  
باشد. این چوچه با گاو مرهون میشود.

فرع :

منافع ودیعه بصاحب ودیعه عائد میشود. مثلاً: شیر و موی  
چوچه حیوان و دیعه مال صاحب حیوان است.



### قاعدهٔ چهل و هفتم :

بجز تابع حکم علیحده داده نمیشود . این قاعده از قاعدهٔ عربیه  
( التابع تابع ) مترجم است .

تفریع :

در شکم مادر چوچهٔ يك حيوان بدون فروش مادرش فروخته  
نمیشود . کذا چوچهٔ که در شکم حیوان است با استثنای مادرش  
هبه نمیشود .

تفریع :

چیزیکه در بیع بطور تبعیت داخل است ؛ از ثمن حصه ندارد .  
مثلاً : ریسمان اسپ پیش از گرفتن اسپ از طرف مشتری گم شود ؛  
مشتری از ثمن بمقابلهٔ ریسمان کم کرده نمیتواند . زیرا تابع حکم  
علیحده ندارد .

این قاعد چند استثنا دارد که بوجه ذیل بیان میکنم .

### استثنای نخستین :

وام ، بی اجل - یعنی بی مدت یا با اجل - یعنی بمدت میباشد .

اگر دین بامدت باشد؛ آن دین را « دین مؤجل » میگویند .  
اجل (مدت) بدین تابع است ولیکن بطور استثنا بدون اسقاط  
دین اسقاط اجل ممکن است .

### استثنای دوی مین .

حمل انسان در وجود تابع بمادر است ولیکن وصیت برله فی حمل ،  
صحیح است . مثلاً : « کسی اگر پس از مرگ من ثلث مال مرا  
برای بچه که در شکم فلان زن است » گفته وصیت کرده پس  
از وصیت مصرأ علی ایصاؤه مرد ؛ ثلث مال آن کس را اگر بچه  
در زمان وصیت در شکم مادر موجود باشد ؛ مال وصیتی را همان بچه  
میگیرد . در صورتیکه ثبوت ( موجودیت ) بچه در زمان وصیت بتولد  
بچه پیش از ششماه وصیت معلوم شود .

### استثنای سومین .

اقرار دین بحمل است .  
اگر کسی بشرط صالح برای بچه که در شکم مادرش بود ؛  
اقرار دین کرد ؛ اقرارش صحیح بوده بچه ، آن دین را از اقرار ، کننده



گرفته میتواند .

سبب صالح سببی است که برای شکل و وجوب دین صالح باشد .  
مثلاً : اقرار دین برای پدریچه . اگر سبب صالح نباشد ؛ اقرار  
معتبر شناخته نمیشود . مثل اینکه « من از یچه قرض گرفته بودم »  
بگوید .

### قاعدهٔ چهل و هشتم :

کسیکه مالک بیک چیز شود ؛ بضروریات آن چیز هم تملك  
میکند .

تفریح :

شخصیکه مالک بیک قطعه ارض باشد ؛ شخص موصوف بر بالای این  
قاعده ارض تافوق ثریا و بزیر آن تا تحت الثری مالک شناخته میشود .  
بناءً علی هذا صاحب ارض درین جا چاه کنده میتواند . چنانچه  
حق دارد که بالای آن عمارت عالی بسازد .

تفریح دیگر :

شخصیکه یک قفل بخرد بدون شرط بکلیدش نیز مالک میشود .

— ۸۰ —

تفریع دیگر :

شخصیکه خانه را خریده مالک شد ؛ بضروریات آن خانه مثل  
آشپزخانه و تحویلخانه و مکان آن مالک میشود . همچنان براه  
عبور و مرور آن خانه تملك میکنند .

قاعدهٔ چهل و نهم :

باسقوط اصل، فرع نیز ساقط میشود .

تفریع :

برائت اصیل مستوجب برائت کفیل میباشد . مثلاً : اگر  
کسی ذمت مدیون خود را از دین بری ساخت ؛ درین صورت  
کفیل مدیون هم از وام بری میشود و صاحب وام دین خود را  
از اصیل و از کفیل طلب کرده نمی تواند . چونکه صاحب دین  
از اصیل ابراکرد و اصیل بسبب ابراکرد بری شد ؛ کفیل نیز  
از سبب برائت اصیل بری می شود . لیکن عکس این قاعده  
صحیح نیست .

بناءً علیه : برائت کفیل مستوجب برائت اصیل نیست .



مثلاً : وام دهنده اگر کفیل را بری از وام بسازد ؛ کفیل با استثنای  
اصیل از دین بری میشود . وام دهنده و امش را از اصیل  
طلبیده می گیرد .

### قاعده پنجاهم :

ساقط پس نمی آید .

این قاعده از قاعده عربیه « الساقط لا يعود » مترجم است . یعنی  
اگر کسی حق خود را سقوط داده ساقط کرد ؛ دیگر این حق قابل  
سقوط بوده پس نمی آید یعنی حق رفته بود . در هر زمان رفته است .  
تفریع :

قاعده بیع ، تسلیم مبیع به مشتری از طرف بایع و تسلیم مبیع  
از طرف مشتری است . مشتری باید که ثمن مال فروشی را در بیع بی  
اجل ؛ قبلاً ببايع بدهد . پس بايع مبیع را بدست مشتری تسلیم  
بنماید . تا مشتری ثمن را ندهد ؛ بايع مبیع را در نزد خود محافظت  
میکند . و محافظه مال مبیع بخاطر گرفتن ثمن باسهم « حق حبس »  
یاد میشود . اگر بايع خوش برضاء پیش از گرفتن ثمن مبیع را

بمشتری بدهد؛ حق حبس او ساقط میشود و مبیع را از دست  
مشری برای حفاظت پس گرفته نمیتواند.

تفریع دیگر:

وصیت در ثلث مال موصی معتبر است. معتبریت وصیت زیاده  
از ثلث محتاج اذن ورثه موصی است. اگر ورثه بوصیت زیاده از ثلث مال  
اجازه داد؛ این وصیت صحیح و جاری میشود و اگر نداد؛ وصیت در زیاده  
باطل است. اگر ورثه وصیت زیاده از ثلث را اجازه داد، حقش ساقط  
گردیده از آن بعد نکول و رجوع کرده نمی تواند.

تفریع:

وام داده اگر از وام خود وام گیرنده را بری میسازد؛ وام ساقط و وام  
گیرنده از وام خلاص میشود.

تفریع:

هرگاه شخصی از صاحب زمینی که در آن زمین حق مرور دارد؛ اذن گرفته  
روی آن بنائی ساخت؛ حق صاحب مرور ساقط میشود و پس نیاید.

تفریع:

صلحی که حکم مبادله و معاوضه داشته باشد؛ قبول فسخ میکند. یعنی  
صلح کنندگان چنین صلح را فسخ کرده میتوانند. لیکن اگر صلح بمعنی  
اسقاط کردن حقوق باشد؛ این چنین صلح فسخ را قبول نمیکند. مثال



صلحی که حکم مبادله دارد .

يك شخص را شخص دیگر یکجائی (عرصه) را دعوی کرد و شخص دیگر که درین حادثه مدعی علیه است ؛ دعوی مدعی را اقرار و مدعی بیدل دوهزار روپیه از دعوایش ابراً کرد ؛ این صلح مساوی به (بیع) است ؛ اگر هر دو طرفی راضی باشند ؛ این صلح را فسخ کرده میتوانند .

### مثال صلحیکه حکم اسقاط دارد :

شخصی بر علیه شخصی دوهزار روپیه افغانی دعوی کرده در مقابل یکهزار و پنجمصد افغانی از دعوی خود مصالحه نمود ؛ این صلح بمعنی اسقاط پنجمصد افغانی است . بنا برین این صلح برضای مدعی و مدعی علیه فسخ را قبول نمیکند .

### قاعده پنجاه و یکم :

بطلان يك شی لازم دارد ؛ بطلان چیز را که در ضمن آن است .  
تفریع : شخصی بشخصی دیگر گفت که « نفس خود را در مقابل یکهزار روپیه فروختم . پس بکش مرا که اجازت است برای تو . » هرگاه شخص دیگر شخص مقرر را کشت قصاص می بیند ، چونکه فروختن نفس باطلست . کذا باطل است ؛ اجازتیکه در ضمن آن است .

تفریع :

مدعی و مدعی علیه متخاصم از دعوی خود مصالحه نمودند . بنا برین مصالحه

ذمت یکی ازین متخاصمها بری میشود . هرگاه صلح باطل شد ؛ در ضمن صلح ابرا نیز باطل شناخته میشود . درین حال مدعی بدعوی خود دوام میکند .

این قاعده دو استثنا دارد :

یکی : شخصی شفع بوده بامشتری عقار برای اسقاط شفعه خود صلح بکند ؛ صلح باطل گردد لیکن شفعه ساقط میشود .  
دیگری : اگر شفیع حق شفعه خود را بمقابل نقد میفروشد ؛ بیع باطل است ولیکن شفعه ساقط .

### قاعده پنجاه و دوم :

اگر ایفای اصل ممکن نبود ؛ بدل آن ایفا کرده می شود .  
یعنی اول باول باید بایفای اصل پرداخت . چون ایفای اصل ممکن نباشد ؛ آنوقت بدل آنرا ایفا بایستی نمود .

تفریع :

در مسئله غصب مال مغضوب را عیناً به مغضوب منته دادن اصلست . بنابراین اگر مغضوب موجود باشد ؛ بایدکه غاصب بصاحبش بطور « ادا » پس بدهد . این ادا از طرف علما باسم



(ادای محض کامل) نامیده شده . اگر مال مقصوب گم شده یا هلاک شده ادای اصل بصاحبش غیر ممکن گردیده ؛ درین حال غاصب بدل مقصوب را بصاحبش ادا میکنند . اگر مثلی بود ؛ ادای<sup>۱</sup> مثل و گر قیمی بود ؛ ادای قیمت حتمی است .

دانشمندان علم اصول فقه برای ادای مثل « قضای محض کامل بمثل معقول » و برای ادای قیمت « قضای محض قاصر بمثل معقول » نام میدهند . باین سبب که در ادای مثلی بدل مقصوب در صورت و در معنی مثل مقصوب است . لیکن در ادای قیمت بدلیت تنها در معنی موجود است نه در صورت .

#### تفریع در معاملات :

در احکام شرعی حساب ماهها برویت ماه است که فقها برای افاده کردن این مفهوم میگویند : « در ماهها اهله اعتبار دارد . » شخصی مکانی را برای یک ماه و در ابتدای ماه بکرایه گرفته باشد ؛ اگر چه ماه سی روز نباشد ؛ اجاره تا با ختم ماه دیگر دوام میکنند . و تمام کرایه سی روزه لازم است . ولیکن اگر بعد از مرور چند روز از ابتدای ماه یک جای را یک ماهه بکرایه گرفته

بود در اینجا ادای اصل از بسکه امکان ندارد : ماه را سی روز حساب کرده مدت کرایه سی روز اعتبار کرده میشود .

تفریع در عبادات :

هرگاه آسمان ابر بوده دیدن ماه نوممکن نشود : بعد از تمام سی روز از ماه شعبان قاضی بگرفتن روزه حکم میکنند .

### قاعده پنجاه و سوم :

چیزی که بالذات جائز نباشد ؛ بالتبع جواز داده می شود .

تفریع :

هرگاه مشتری برای قبض مبیع بایع را وکیل قرار دهد ؛ جائز نیست . با اینهمه بنا بر وکالت مشتری اگر بایع بنام مشتری مبیع را قبض میکنند ؛ این قبض بایع مثل قبض مشتری نیست بناءً علی هذا اگر مبیع در دست بایع تلف شود ؛ خساره و ضرر مبیع عائد مشتری نیست . بلکه عائد است ببایع . لیکن مشتری هرگاه بایع را « گندمی که از شما خریده ام تول بکنید و درین جوال بیندزاید » گفت و جوال را ببایع داد ؛ بایع بنا بر سخن مشتری



پس از تول کردن گندم و انداختن آن بدرون جوال قبض  
مشتري بطور ضمنی و تبعی حاصل شده مشتري قابض مبيع  
شناخته میشود. هرگاه پس از انداختن گندم در جوال گندم  
تلف شود؛ خساره و ضرر تلف، راجع ببایع نیست بلکه بمشتري است.  
تفریع دیگر:

در شرع بمقابل حقوق مجرده اخذ عوض جائز نیست. حقوق  
مجرده حقها بیست که تعلق باشیای مادی ندارد. چنانچه بدون  
ملکیت زمین، راه حق مرور و بدون ملکیت مجری، حق مسیل الخ.  
همچنین پیش از احراز و جمع کردن، فروش آب روان در نلها و قنوات  
جائز شناخته نشده است ولیکن باتبعیت ارض حق مرور و باتبعیت  
قنوات، بیع آب جاری جائز است.  
تفریع:

چوچه که در شکم مادرش باشد؛ علیحده رهن نمیشود ولیکن  
اگر يك حیوان آبستن را صاحبش رهن بکنند؛ چوچه نیز  
در شکم برهن می آید. برینوجه پس از جدا شدن آن از مادر رهن  
چوچه را گرفته نمی تواند.

### قاعده پنجاه و چهارم :

چیزی که در ابتداء جائز نباشد ؛ در بقا جواز داده می شود .  
تعریف : حصه شایعه : حصه ایست که در میان مال مشترك  
هر جزو آن شایع است .

تفریع :

هبه کردن حصه شایعه صحیح نیست . لیکن پس از هبه  
کردن کل مال اگر بیک حصه شایعه آن شخصی دعوی  
« استحقاق » حصه شایعه کرد و پس از اثبات با حکم قاضی  
حصه شایعه را ضبط میکنند و هبه باطل نمی شود و حصه باقیه  
در ملکیت موهوب له میماند .

.....

### قاعده پنجاه و پنجم :

بقا آسان ترست از ابتداء یعنی بقای يك چیز در حصول آن  
نسبت بابتداء آسان است . بتعبیر دیگر محافظت هر چیز از ساختن  
آنها آسان است . این قاعده دلیل قاعده فوق است .  
تفریع : حصه شایعه خواه از منقول و خواه از غیر منقول



اگر قابل تقسیم باشد؛ هبه آن حصه پیش از تقسیم کردن  
جائز نیست. زیرا که هبه بقبض کامل تمام میشود  
و در حصه شایعه قبض کامل بضم حصه های دیگر  
حاصل است. اما بشیء که حصه های دیگر آن موهوب  
نیستند؛ در «مشاع» قبض کامل کرده نمیشود. مگر کسیکه با آنچه  
خود را کاملاً بشخص دیگر بطور هبه داد؛ پس از دادن، شخص  
سوم در آنچه ادعای ملکیت به نیم حصه شایعه کرد و مطابق  
با دعای آن؛ قاضی حکم نمود؛ هبه باطل نمیشود و نیم حصه دیگر  
در دست موهب له بطور هبه میماند.

تفریح: واهب پس از هبه کردن و دادن موهوب بموهوب له  
اگر در نصف موهوب از هبه خودش پشیمان شده از نصف آن رجوع  
بکند؛ نصف دیگر در دست موهوب له میماند. چنانچه درین دو  
صورت هبه مشاعست. لیکن شیوع در ابتدای عقد هبه موجود  
نیست. بلکه شیوع پس از هبه و تسلیم کردن بموهوب له واقع  
شده است. درین صورت شیوع را اصلی میگویند بل «طاری»  
مینامند. بناءً علی قاعده فوق «بقا اسانتر از ابتداء بود» یعنی

شیوع طاری عقد هبه را ابطال نمیکند .

### قاعده پنجاه و ششم :

تبرع تنها بعد از قبض تبرع است یعنی تبرع بعد از تسلیم شدن تبرع است و پس . پس مالکیت بیک چیزی عوض پیش از قبض اعتبار ندارد . یعنی پس از قبض و تسلیم شدن معتبر شناخته میشود .

### تفریح :

شخصی بشخصی دیگر چیزی هبه یا هدیه یا صدقه بکنند ؛ پیش از قبض این عقد ها تمام نمیشود . یعنی موهوب له بمال موهوب و مهدی الیه هدیه و متصدق علیه بصدق مالک نمی گردند تا که تسلیم نشوند . برای آنکه تملیکها دو جنبه دارد . یکی تملیک عین ، دیگری تملیک ید است . اول این است که مالک یک چیز ملکیت چیز خود را بدیگری تملیک میکند . مگر در زمان تملیک و پس از تملیک آن چیز در دست تملیک کننده است ؛ آنوقت میگوئیم که « تملیک عین واقع است نه تملیک ید » هرگاه آن چیز را



بدیگری داد و آن شخص نیز قبض کرد ؛ درین صورت ملك عین  
و ملك ید هر دو در دست موهوب له میباشد .

هرگاه متبرع را بدادن يك چیز بطور تبرع مجبور بسازیم ؛  
این حکم مجبوری بر علیه او يك الزام بوده بدون تعهد واقع  
میشود . هیچکس بی تعهد ملزم شناخته نشده . زیرا در وقت  
هبه و .. الخ آن شخص ملکیت موهوب را اگر چه داده است ؛  
مگر فك دست از موهوب را تعهد نموده است .

بنابر ایضاحات فوق هبه کننده پیش از دادن موهوب هبه  
گیرنده بدون حکم قاضی و رضاء هبه گیرنده از هبه خود دست  
کشیده میتواند .

#### تفریع از مسله وقف :

عائد و قفیه که سالانه است ازین وقف کسی بمقابل يك خدمت  
وظیفه - یعنی تنخواه - میگیرد . مگر پیش از رسیدن عائد  
و گرفتن وظیفه ، شخص وظیفه خوار مرد ، وارثانش حصه  
که تا زمان مرگت اوست ؛ حق گرفتن دارند . چونکه  
این وظیفه تبرع نیست . بلکه اجرت خدمت است  
اما اگر کسی که وظیفه بدون خدمت مثل وظیفه اولادی ازان

وقف میگرفت چه پیش از ادراك محصول مرد . ورثه اش چیزی گرفته نمی توانند . باین لحاظ که وظیفه او بمقابل خدمت نبوده بلکه تبرع وصله بوده است و تبرعات بقبض تمام میشود و پس .

### استثناء و تنبیه :

اگر چه وصیت نیز یک نوع تبرع است ؛ لیکن قبض در آن لابدی نیست . پس از مرگ موصی بقبول وصیت از طرف موصی له ملکیت موصی به موصی له میگردد .

### قاعده پنجاه و هفتم :

تصرف بر رعیت ( تبعه ) بنا بر مصلحت است . یعنی دولت بر همه تبعه در کارهایی که متعلق برای عامه است « ولایت و نظارت عامه » دارد و بنا بر این ولایت تصرف میکنند . امام مقصد از این تصرف مصلحت است .

تفریع : شخصی بی وارث اگر از طرف دیگری بقتل عمد رسید ؛ ولایت او عائد پادشاه است . اگر پادشاه بملاحظه مصلحت قصاص میفرماید و یا بگرفتن دیت شرعی از قاتل اراده بکند ؛ هر کدام از این حکم پادشاهی



جاری و صحیح میشود .

تفریح :

اگر راهی تنگ باشد ؛ باراده پادشاهی ملك يك شخص را پس از دادن قیمت ملك - گرفته براه علاوه کرده شود صحیح است . مگر بدون دادن قیمت گرفتن ملك از دست مالك آن جائز نیست .  
کذا تصرفات قاضی و متولی و وصی در ترکات ، مال وقف و یتیم منوط بمصلحت است ، درین باب تفریعهها بسیار است . مگر برای این تفریعهها این کتابچه گنجایش ندارد .

### قاعده پنجاه و هشتم :

ولایت خاصه از ولایت عامه قوی تر است .

تعریف ولایت : خواه برضا خواه بی رضا نافذ کردن تصرف بردگری است که بدو قسم منقسم است . یکی ولایت عامه دیگری ولایت خاصه . ولایت متولی وقف و ولایت ولی و وصی از قسم خاص و ولایت قاضی از قسم عام است . دو ولایت تعارض کنند ؛ حکم ولایت خاصه راست . مثلاً : در احکام شرعیه : حق اداره و تصرف در مالهای صغیر اشخاص ذیل راست ؛ اولاً پدر . ثانیاً اگر پدر ترک حیات کرده باشد ؛ آنوقت وصی مختار پدر یعنی کسیکه پدر در حیات خود آن شخص را بوصایت انتخاب کرده است . ثالثاً اگر وصی مختار مرده بود ؛ وصی که از طرف وصی مختار در حیات خود

منتخب شده باشد . رابعاً جد صحیح یعنی پدر پدر و یا پدر پدر پدر .  
خامساً وصی که از طرف جد منتخب شده باشد . سادساً وصی وصی جد  
صحیح ؛ سابقاً قاضی و یا وصی که از طرف قاضی منصوب شده است .  
در نکاح درجه ولایت : عصبه بنفسه ، ۲ مادر ، ۳ همشیره از پدر  
و مادر یعنی همشیره اعیانی ؛ همشیره از پدر یعنی همشیره عیالی .  
۵ همشیره از مادر یعنی همشیره اخیافی . ششم ذوی الارحام . هفتم  
مولی الموالات راست . هرگاه یکی از این هفت درجه موجود نباشد ؛  
ولایت نکاح بعهدۀ حاکم ( قاضی ) میباشد .

بنابر ایضاح فوق : خواه در مال خواه در نکاح ولایت خاصه  
قوی تر است ؛ از ولایت عامه . اگر صغیری وصی داشته باشد ؛  
تصرف قاضی در مال صغیر نافذ و صحیح نیست . کذا در نکاح  
و مال وقف حکم همین است .

اینقدر دارد که هرگاه خیانت اولیا و اوصیا و متولیان ثابت شود ؛  
آنوقت قاضی آنرا از ولایت ، وصایت و یا تولیت عزل و بعوض  
آنها شخص باصلاح را نصب کرده میتواند .

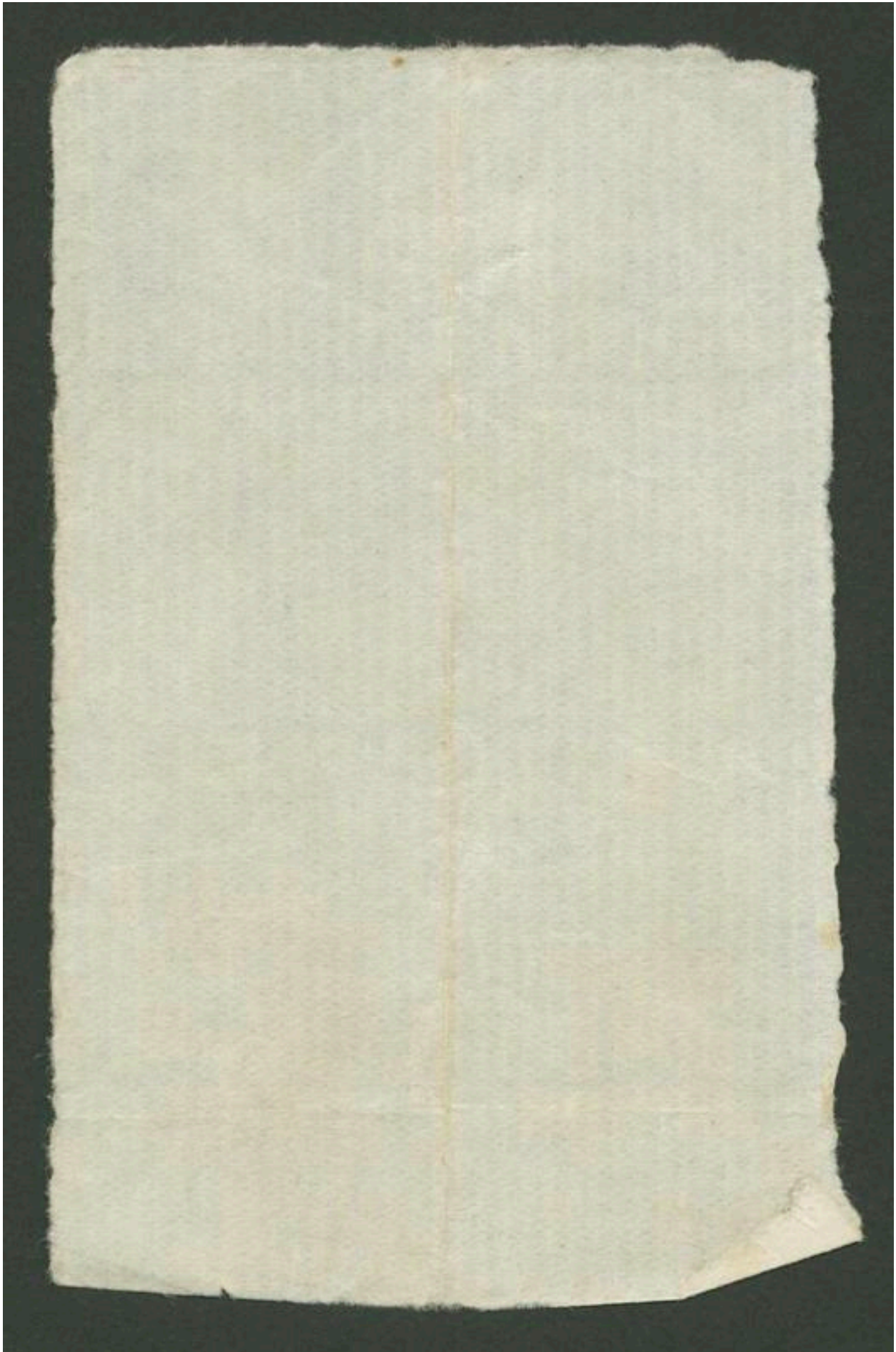


### قاعده پنجاه و نهم :

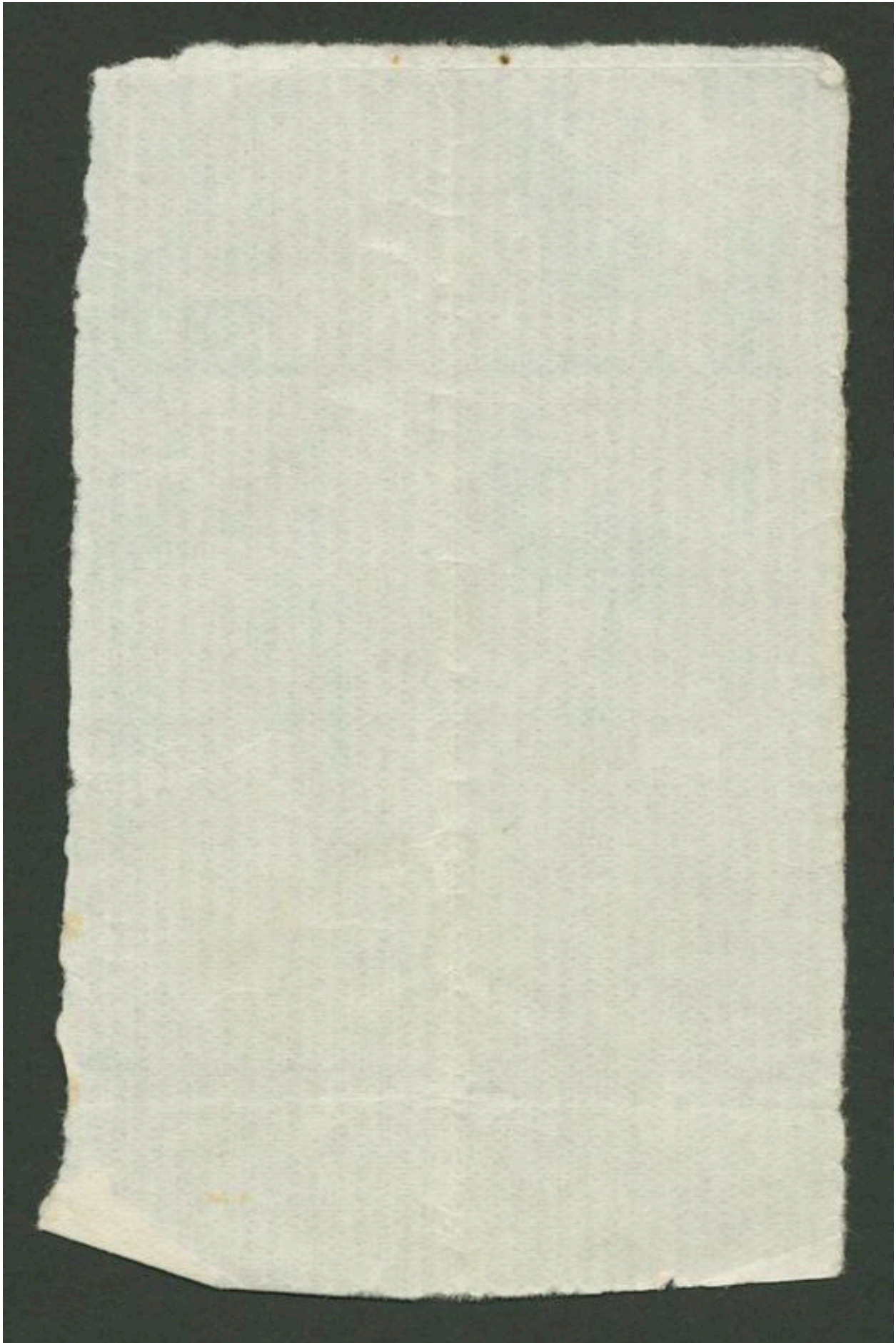
اعمال کلام از اهمالش بهتر است . یعنی اگر سخن شخصی را بمعنی حقیقی و مجازی حمل کردن ممکن باشد ؛ باید که آن سخن را اجمال نکنیم . اما اگر از یک سخن نه معنی حقیقی فهمید شود و نه معنی مجازی ؛ اجمال آن سخن ضروری است . یعنی آنوقت بیجا و بی معنی شمرده میشود .

#### تفریح :

واقفی که حاصلات و غله وقف را باولاد خود شرط بکند ؛ هرگاه پسر و دختر او موجود باشد ؛ غله را بآنها داده میشود . چونکه در اینجا حمل این سخن بمعنی حقیقی قابل است . اولاد اولاد - و پسر پسر از غله چیزی گرفته نمیتوانند . و اگر اولاد واقف موجود نبوده اولاد اولاد موجود باشند ؛ آنوقت اولاد اولاد گرفته نمیتوانند . چه ، کلام واقف درینصورت بمعنی حقیقی ممکن نیست . بل بمعنی مجازی حمل کرده غله وقف باولاد اولاد داده میشود . چه ، اعمال کلام بهتر است از اجمال آن .







### قاعده شصتم :

هرگاه عمل بمعنی حقیقی متعذر شود ؛ بطرف مجاز رفته میشود . مطابق ایضاحات قاعده (۳۹) یکی از قرینه هائیکه از قصد معنی حقیقی منع میکنند ؛ « تعذر » است . چون معنی حقیقی بدون مشقت و زحمت بدست نیاید ؛ آنوقت این کیفیت را « تعذر » گویند .

تفریع : شخصی بطور سوگند گفت که از این درخت من نمیخورم ، اگر این درخت عیناً خورده میشود مثل نی شکر آنوقت معنی حقیقی سخن ممکن و بخوردن نی شکر شخص مذکور حائث میگردد . و اگر این درخت عیناً ما کول نیست لیکن میوه قابل اکل دارد ؛ مقصد سوگند خورنده میوه است ؛ بخوردن میوه حائث میشود نه بخوردن ذات درخت . هرگاه درخت مثل سرو و بید نه میوه دار است ؛ و نه خودش قابل اکل است ؛ سوگند شخص مذکور ببدل و قیمت درخت مصروف میگردد .



تفریع:

شخصیکه وارث ندارد؛ اگر برای يك شخص که نسبت او معروف از دیگر باشد و یادرسن کلا تراست ازان شخص؛ گفت که «فرزند من است» اعمال معنی حقیقی این کلام قابل نیست. بنابراین مراد مقرر در معنی مجازی وصیت میشود و بحکم وصیت شخص فرزند خطاب شده از ترکه اقرار کننده حصه وصیت میگیرد. تفریع: کیفیت مهجوریت و ممنوعیت شرعیه نیز یکی از قرینه‌هایی است که اراده معنی حقیقی را منع میکند.

شخصی بدیگری گفت که «شمارا بر علیه فلان شخص برای خصومت توکیل کردم» معنی حقیقی خصومت، نزاع و دشمنی است؛ بسبب ممنوعیت دشمنی در شرع شریف معنی این سخن حمل میشود؛ باینکه در حضور قاضی مرافعه بکند؛ و محاکمه بشود با فلان.

قاعده شصت و یکم:

وقتیکه اعمال کلام ممکن نباشد؛ مهمل گذاشته میشود. یعنی اگر عمل کردن کلامی بمعنی حقیقی و یا مجازی ممکن نشود؛ درینصورت آن کلام مهمل و متروک گذاشته میشود.

تفریح :

شخصی زن خود را با وجود اینکه نسب آن زن از دیگر شخص ثابت و یا در سال از مرد زیاد است گفته که « این زن دختر من است » این کلام مهمل است . چه ، زنیکه نسبش ثابت باشد ؛ باین کلام اثبات نسب زن از مرد متعذر است و این کلام در ثبوت حرمت غیر کافی بوده باین علت و سبب در میانه طلاق واقع نمیشود .

قاعده شصت و دوم :

ذکر نمودن بعضی از يك چیز که متجزی نیست ؛ مانند ذکر نمودن کل آن چیز است . یعنی چیزیکه در شرع شریف تجزی - جزء و جزء قسم قسم شدن را قبول نمیکند ؛ ذکر جزء آن معنی ذکر کل دارد .

تفریح :

شخصی بقتل موجب قصاص مرد ، مقتول یکنفر وارث داشت . اگر وارث مقتول مثلاً دست قاتل را از قصاص عفو کند ؛ قصاص ؛ بالکل ساقط میشود . زیرا قصاص چیزی است که تجزی را قبول نمیکند . چه ، از الة حیات در يك جزء و ابقای آن در جزء دیگر ممکن نیست .

اگر وارثهای مقتول زیاده بر یکنفر بوده یکی قاتل را از قصاص عفو بکند ؛ قصاص ساقط می شود . باین لحاظ که يك جزء شایع قاتل از قصاص مستثنی است . اما حق ورثه دیگر بدیت شرعی تحول مییابد .



شفعه قابل تجزی نیست . بنا برین شفیع را نیرسد که مقداری از  
عقار مشفوع را بگیرد باقی آنرا بگذارد . هر گاه شفیع از یک  
مقدار مشفوع بگذرد ؛ کل حق شفعه وی ساقط میشود .

تفریع :

در طلاق نیز حکم فوق جاری است . مثلاً : اگر شخصی  
زن خود گفت که « شمارا بنصف طلاق مطلقه کردم » زن بیک  
طلاق مطلقه میشود . چونکه طلاق قابل تجزی نیست .  
اینقدر دارد که هر چیزیکه قبول تجزی میکنند ؛ ذکر جزء  
او معتبر است . مثلاً : شخصی بشخصی دیگر گفت که « نیمه  
خانه خود را بشما فروختم » و دیگری قبول کرد . نیمه خانه  
بفروش میرسد ؛ نه تمام او .

### قاعده شصت و سوم :

مطلق بر اطلاق خود جاری است ؛ در صورتیکه دلیل تقیید  
بطور نص و یا بطور دلالت موجود نباشد .

## تعریف مطلق و مقید :

مطلق لفظی است که بر مسمای آن قیدی زائد نباشد و ازین لفظ ماهیت مقید بوحدهت شایعه مقصود بوده مقید برخلاف آن است . یعنی در مقید مسمی مقصود است ؛ مگر باقید زائد . یعنی مطلق از قیودات صفت استثناء الخ علیحده است . مقید بیکی ازین قیودات مخصوص است . مثلاً : شخصی دیگری را گفت که « برای من يك اسپ خریداری بکن پول اسپ را بتومیدهم » این توکیل برای خریدن اسپ مطلق است و اگر آن شخص « يك اسپ وزیر سیاه بخر » گفت . این توکیل بخلاف توکیل سابق « باقیرد وزیر سیاه » مقید و مخصوص میشود . ( در مطلق قاعده و اصل جریان و عمل آن لفظ بروفق اطلاق و در مقید جریان با مطابقت تقييد است . ) مطلق باطلاق جاری میشود . اگر بانص و یا بادلالت دلیل تقييد موجود نباشد . و اگر نصاً یعنی باصراحت سخن دلیل تقييد موجود بود ؛ عمل باطلاق نیست . بلکه باصراحت نص جاری است .



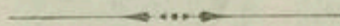
### تفریح برای تقیید بانص :

اگر کسی برای دوختن يك دریشی بادت خودخیاط  
مقاوله میکند ؛ خیاط باید که آن دریشی را خودش بدوزد  
برای دوختن بشاگرد خود داده نمی تواند .

### تفریح برای تقیید باعادت و عرف :

اگر عاریت مطلق باشد ؛ عاریت گیرنده مال عاریتی را  
هر طور که میخواهد استعمال کرده میتواند . اگرچه عاریت  
مطلق باشد ، باعرف و عادت مقید و مخصوص است .

توکیل بخريد چیزیکه مخصوص است بیک موسم پس از مرور  
این موسم وکیل آنچه را بحساب مؤکل خریده نمیتواند .  
اگر شخصی بدیگری درابتدای تابستان گفت که « برای من  
يك مرتبان شیرین بخريد » وکیل باید که در تابستان آن قطی را  
بخرد . پس از گذشتن تابستان و آمدن وقت برف و یخ ؛ آن  
مرتبان شیرین را خریده نمیتواند .



### قاعده شصت و چهارم :

وصف درحاضر لغو و درغائب معتبر است .

تعريفات : « وصف » عطف کردن صفت است : بيك چیز

يعنی بیان کردن صفتها و علامتهاي آن چیز است .

صفت : حالی است قائم بذات شی . لغو : کلامی است ؛ باطل

و بی معنی . بتعبیر دیگر گفتن و نگفتن آن مساوی است .

تفریح :

شخصی بشخص دیگر اسپ سفیدیکه درمجلس حاضر است ؛

قصده فروش آنرا کرده اشارت بآن نموده گفت که « من

این اسپ سیاه را بشما میفروشم » هرگاه مشتری سخن بائع را

قبول کرد ؛ بیع معتبر و وصف سیاه لغو شمرده می شود .

بسبب این که وصف درحاضر لغو است . اما اگر اسپ سفید

در زمان فروش میان بائع و مشتری حاضر نبود و بائع در وصف

اسپ ذکر سیاه کرد ؛ بسبب اعتبار وصف درغائب بیع بطور

لازم منعقد نمی شود .





- ۱۰۳ -

### قاعده شصت و پنجم :

سوال در جواب معاد است .

این ماده از قاعده علمای اصول که « السؤال معاد فی الجواب » است گرفته ترجمه شده است . یعنی اگر سوال از طرف جواب دهنده بتصدیق اقترا ن یابد گویا جواب دهنده سوال را در جواب خود تکرار کرده بحساب میرود .

تفریح :

کسی در حضور قاضی بر علیه دیگری دعوی میکند که « چهار هزار روپیه دارم » و حاکم از مدعی علیه می پرسد که « شما چه میگوئید » مدعی از شما چهار هزار روپیه طلب دارد یا نه ؟ هرگاه مدعی علیه بر سوال حاکم « بلی » یا که « بلی او دارد » گفت چهار هزار روپیه را اقرار کرد . زیرا سوال در جواب معاد است . اما اگر جواب دهنده سوال را تصدیق نکرد ؛ درین صورت سوال در جواب رد معاد نیست .

### قاعده شصت و ششم :

ساکت را سخنی اسناد نمیشود لیکن در معرض حاجت خاموشی بیان است. یعنی اگر کسی سخن نکند؛ برای آنکس نمیتوانیم بگوئیم که او فلان سخن گفت. مگر آن شخص در مقام و جای سخن بخود خاموش ماند؛ سکوتش بمنزله اقرار و بیان شناخته میشود.

این قاعده مرکب از دو فقره و دو قاعده است: تفسیر یکی از آن تا به کلمه لیکن بوده عائد بقاعده اول است. و بعد از لیکن تا با آخر تفسیر دیگر — است که عائد بقاعده دوم است.

قاعده دوم مقید بقاعده اول است. خلص کلام از دو قاعده « خارج از معرض حاجت بشخص خاموش سخنی اسناد نمیشود. »

### تفریعات راجع بقاعده اول :

خاموشی معیر — عاریت دهنده — را در مقام عاریت قبول اعاره شناخته نمیشود. بنابراین قاعده کسی از دیگری يك مال عاریتی میطلبد؛ درین اثنا با وجود اینکه صاحب مال هیچ سخن نگوید؛ هر گاه طالب عاریت مال عاریت را گرفت غاصب



شمرده می شود .

تفریع دیگر :

اگر کسی مال دیگری را بحضور صاحب مال فروخت و صاحب مال هیچ نگفت ؛ سکوت صاحب مال معنای توکیل بفروش ندارد . پس صاحب مال بیع را فسخ کرده می تواند .

کذا تفریع آخر :

اگر قاضی صبی را که وصی ندارد ؛ در بازار مشغول خرید و فروخت دیده سکوت کرد ؛ سکوت قاضی معنی « اذن تجارت بصبی » ندارد .

تفریع راجع بقاعده دوم :

در انعقاد بطور پیشکی ، بایع تازمان ادای بدل مبیع از طرف مشتری حق حبس دارد . هرگاه بایع پیش از گرفتن ثمن دید که مشتری مال را گرفت و هیچ سخن نگفت ؛ این خاموشی را رخصت و اجازه بگرفتن مبیع شناخته حق حبس او را باید ساقط شمرد . درینصورت بایع حق ندارد که مبیع را از دست مشتری مسترد بکنند . زیرا سکوت در معرض حاجت بیان است .

تفریع دیگر :

اگر کسی مال خود را بنزد دکان داری ماند ؛ دکاندار مانند مال را در نزد خود دیده هیچ نگفت ؛ این سکوت سبب عقد و دیمه و امانت میان او و صاحب مال میشود .

تفریع :

هرگاه هبه یا هدیه و یا صدقه کننده دید که هبه یا صدقه یا هدیه را  
شخص موهوب له یا مهدی له و یا متصدق علیه گرفت ؛ درین  
اثناء معطی سخن نگفته خاموش ماند ؛ سکوت معطی هبه... الخ  
بقبض هبه الخ اجازت شناخته میشود .

فرع : وقتیکه ولی ؛ صغیر میزرا دید که در بازار خرید  
و فروش میکند و مزعش نکرد . بلکه خاموش شد . وصی  
این خاموش ولی را برای صبی «دلاله بماذون التجارگی» شناخته  
میتواند . این مسئله بامسئله «دیدن قاضی صبی را در تجارت» در حکم  
مخالف است - بسبب اینکه قاضی حق ولایت عامه و وصی ولایت  
خاصه دارد . ولایت خاصه از ولایت عامه قوی است .

فرع : در دعاوی متعلق بمعاملات کسی که بسوگند خوردن  
از طرف قاضی مکلف است ؛ اگر بی عذر سکوت بکند ؛ این  
سکوت بطور دلالت بنکول از سوگند خوردن است و قاضی  
بنکول او حکم میکند .



### قاعده شصت و هفتم :

دلیل يك چیز در امور باطنی ، عوض آنچه قائم می شود .  
یعنی کارهایی که بحقیقت اورسیدن مشکل و سخت باشد ؛ بدلیل  
ظاهری آن حکم کرده می شود .  
تفریع :

يك مشتری پس از عقد بیع در مبیع يك عیب قدیم دید ؛  
حق دارد که یا مبیع را بقیمت عادلانه بگیرد و یا پس از فسخ بیع  
مبیع را ببایع اعاده بکنند . این صلاحیت را بنام « خیار عیب »  
یاد میکنند . هرگاه مشتری پس از اطلاع بعیب مبیع ، نظر  
بنوع و جنس مبیع اگر معالجه میکند و یا برای فروختن به بازار  
می آورد و یا می پوشد . الخ این کارها ، رضا بعیب است  
که حق خیار مشتری را ساقط می سازد . چنانچه رضای مشتری  
امری است باطنی . لیکن در خصوص های گذشته مثل معالجه  
کردن الخ دلیل ظاهری رضاست که بجای آن قائم میشود .

تفریع :

مثال نقطه گیرنده است که در شرح قاعده ( ۱ ) نوشته شده

### تفریع از عقوبات :

شخصی شخصی را « عمداً و قصداً کشت ؛ » قاتل بطور  
قصاص باید کشته شود . چون « قصد و عمد » يك امر باطنی است  
که رسیدن بحقیقت آن مشکل و سخت است ؛ بنابراین حواله  
کردن آلت جارحه از طرف قاتل بر وجود مقتول دلیل قصد  
شناخته شده است . هرگاه شاهدان قتل « این شخص بکارد  
و شمشیر و یا تفنگک و تفنگچه مقتول را زده و مقتول از اثر زدن آن  
مرده و ما این کار را دیده بودیم » گفتند ؛ این شهادت برای قصاص  
قاتل کافی است . در اینجا ذکر لفظ عمد و قصد لازم نیست چه ، دلیل  
يك چیز باطنی بجای آن چیز قائم میشود .

### قاعده شصت و هشتم :

نوشته مثل گفته است . بتعبیر دیگر مکاتبه مثل مخاطبه است .  
تعریف : مکاتبه مکتوبی فرستادن و گرفتن ، مخاطبه بشخص حاضر  
سخن گفتن است . یعنی مکتوب نوشتن دو کس بیکدیگر مطابق بعرف  
و عادات مثل مخاطبه معتبر است .  
تصرفات ؛ مثل بیع ، ایجار ، هبه ، اقرار مال ؛ چنانچه بسخن انعقاد



مییابد ؛ اینچنین بکتابت منعقد شده میتواند .

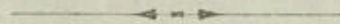
تفریع : در بیع ایجاب ، طلب خرید و یا فروش و قبول هم بسخن و هم بکتابت انعقاد مییابد . مثلاً : شخصیکه در غزنین مقیم است ؛ برای شخصیکه در هرات اقامت دارد ؛ موافق بر رسم و عادت اگر نامه نوشته باین مضمون که « یکصد خروار گندم للمی اعلای خود را بحساب فی خروار ( ۲۰۰ ) رویه افغانی فروخته بودم . » و پس از رسیدن مکتوب شخص غزنوی این ایجاب را اگر قبول کرد ؛ بیع در میان شان انعقاد مییابد .

تفریع از اقرار :

تاجری بتاجری دیگر بامکتوب « اقرار دین » کرد ؛ این اقرار با کتابت مثل اقرار شفاهی او معتبر شناخته میشود . زیرا مکاتبه مثل مخاطبه است .

تفریع دیگر از اقرار :

در میان اموال ترکه شخصی متوفی کیسه پر از طلا برآمد و سر کیسه بدسخط متوفی نوشته بود که این کیسه مال فلان است که در دست من امانت مییابد ؛ این کیسه را فلان شخص از میان مال ترکه ضبط کرده می تواند .



### قاعده شصت و نهم :

اشارت معهوده گنگ مثل بیان زبان اوست .  
تعریفها : اشارت عبارت است ؛ از تحريك يك عضو به قصد چیزی . معهود چیزی است که در نزد مردم معلوم و معروف باشد .  
اشارت معروف ؛ اگر بی زبانی خیرا با سر خواه با چشم و خواه باید باشد - نظر بضرورت و احتیاج خود اشاره بکند ؛ مثل بیان زبان او معتبر شناخته می شود و در همه بیع ، اجاره ، هبه و رهن طلاق ، ابرا ، یمین و نکول از یمین و وصیت اعتبار دارد . هرگاه بلحاظ ضرورت و مجبوری با اشارت گنگ اعتبار نشدی هیچ معامله دنیویه با او ممکن نبودی .  
لیکن اقرار گنگ بحدود شرعیه معتبر نیست . زیرا اشارت بدل سخن است . ازین رو اشارت شبه بدلیت دارد و حدود باشبهه ساقط میشود . و نیز شهادت گنگ مقبول نیست . زیرا شرط شهادت لفظ « شهادت میکنم » است که بی زبان این لفظ شهادت را نمی تواند ادا بکند .



اگر بی زبانی کتابت را یاد گرفت ؛ آنوقت کتابت او مثل اشارت مقبول است . اشارت معبوده بی زبانرا هرگاه حاکم بداند با این اشارت حکم میدهد و اگر نداند ؛ معنی اشارت او را از دوستان واقربای بی زبان میپرسد و اگر آنها این اشارت گنگت باین چیز و آن اشارت بدیگر چیز دلالت میکنند ؛ بگویند ؛ حاکم بتفسیر دوستان گنگت حکم میکنند . تفسیر دوست گنگت در اینجا بمقام ترجمه و دوست بمقام ترجمان شناخته شده است . ازین رو ترجمان دوست گنگت بقیاس مسائل شرعیه باید که عادل باشد . اما با اشارت شخص گویا بسبب عدم ضرورت و احتیاج اعتباری نیست .

در باره معتقل اللسان یعنی کس گنگت شده در احکام شرعیه تفصیلات موجود است . هرگاه اعتقال زبانش تا بوقت مرگ طول میکشد و مقصد اشارات او فهمیده شود ؛ اشارات معتقل اللسان معتبر است و اگر فهمیده نمی شود ؛ اشارت او اعتباری در حکم ندارد . در روایت دیگر اگر اعتقال زبان زیاده بر یک سال طول بکشد ؛ دارای اعتبار شمرده می شود .

### قاعده هفتم :

سخن ترجمان در هر خصوص مقبول است . ترجمان بفتح تا  
و ضم جیم و با ضمه تا و جیم و بفتح تا و جیم نیز لغت است .  
معنی ترجمان نقل کننده يك زبان بدیگر زبان است .  
تفریح : اگر قاضی در اثنای محاکمه بزبان يك طرف و یا  
شاهد آگاه نباشد ؛ بواسطت ترجمان محاکمه میکند و شاهد آنرا  
هم بواسطه ترجمان می شنود . قول ترجمان درین خصوص یعنی  
در یمین ، نکول از یمین ، اقرار دین و عین ؛ اقرار قصاص و  
حدود هم اعتبار دارد .

سبب معتبر بودن قول ترجمان در حدود و قصاص این است  
که قول ترجمان بطور بدلیت نیست . بلکه بطور اصالت است .  
یعنی گفتارش مثل گفتار مترجم علیه است . اگر گفتار ترجمان  
بدل گفتار مترجم علیه می بود ؛ باید که در حدود و قصاص اعتبار  
نمیداشت . زیرا اگر شبهه بدلیت موجود باشد ؛ حدود و  
قصاص باشبهه زائل میشود .



### قاعده هفتاد و یکم:

اعتبار نیست ظنی را که خطای آن ظاهر باشد. بنا بعدم  
اعتبار این ظن بر چیزهاییکه استناد باو دارد؛ نیز اعتباری نیست.

تفریح:

کسی گمان میکند که از فلانی مبلغی قرضدارم و بهمین ظن قرض  
مشتبه خود را بفلان شخص میدهد. بعد از آن ظاهر میشود که در ذمتش  
برله دیگر هیچ دین نبوده آن کس پولی را که داده است پس گرفته میتواند.

تفریح:

کفیلی بی خبر از ادای دین اصیل؛ دین اصیل را پرداخت و پس از پرداختن  
ظاهر شد که اصیل دین خود را داده است؛ آن زمان کفیل پول داده گی را  
پس گرفته میتواند. اصیل بیخبر از ادای کفیل اگر دین خود را بصاحب وام  
مشتبهاً بدهد نیز حکم همین است.

### قاعده هفتاد و دوم:

احتمالیکه مستند برسند و دلیل است حجیت ندارد. شخصی برله یکی از ورثه  
خود اقرار دینی کرد؛ هر گاه این اقرار در مرض موت واقع شود؛ حجیت شدنش  
بسته باجازه باقی ورثه - است. بسبب اینکه احتمال ابطال حق وارثها مستند

بسنده یعنی مرض موت است . بنا برین بی اجازه آنها این اقرار حجتی ندارد . مانع حجیت اقرار حق ورثه است . اگر ورثه حق خودشانرا باجارت اسقاط میکنند ؛ اقرار ناجوری مرگت صحیح میشود . اما احتمالیکه بسند و دلیل مستند نباشد ؛ احتمال مجرد ووهمی است . ازین رو مانع حجیت شده نمیتواند .

بنا بایضاح فوق اقرار دین از طرف مورث بر له يك وارث در زمان صحت مورث معتبر شناخته میشود . چه ، اقرار يك شخص تندرست در حال صحت اگر چه احتمال باطل کردن حق وارثهاست ؛ مگر توهم مجرد میباشد و توهم مجرد مانع حجیت اقرار نیست .

### قاعده هفتاد و سوم :

توهم را اعتباری نیست . یعنی احتمال مجرد و احتمالیکه مستند بدلیل نیست اعتبار ندارد .

تفریع شخصی از شخصی مالی خریده مال را گرفت ؛ لکن بعد از آن « احتمال دارد که این مال دیگر کس است ؛ ازین سبب زرکفیل ویاسرکفیل بمقابل این بدهید » گفته بایع را بدادن



چنین کفیل مجبور ساخته نمیتواند .

تفریع :

یکی از سببهای حکم قاضی قرینه قاطعه است . قرینه قاطعه  
اماره ایست که بنصاب یقین رسیده باشد .

شخصی هراسان و گریزان از خانه بایک تیغ خونین برآمد ؛  
فوراً دیگران درون آن خانه رفته دیدند که مردی فی الحال مرده  
و غرق خون افتاده است ؛ درین حال گمان اینکه شخص هراسان  
و گریزان قاتل این مقتول نیست و مقتول بخود کشی مرده است  
اعتبار ندارد . زیرا این احتمال وهم است و اعتبار دادن بروهم  
جائز نیست .

وصی یتیم با احتمال حریق ، عقال صغیر را بدون یک مسوغ  
از مسوغات شرعیه فروخته نمیتواند .

تفریع : شخصی در خانه بلندتر از قد خود بطرف همسایه روزنی  
دارد . همسایه او را نمیرسد که صاحب روزن را بیستن روزن  
مکلف گرداند . با احتمال اینکه زینه را نهاده بنشین زن همسایه  
نظر خواهد انداخت . زیرا این احتمال وهم است .

### قاعده هفتاد و چهارم :

چیزیکه ثابت با برهان است ؛ مانند ثابت با عیان شناخته میشود .  
ایضاح : برهان بضم با بمعنی دلیل و حجت است و مراد  
از برهان درین قاعده بینه عادلانه است . بنا باین چیزیکه برهان  
ثابت میشود ؛ گویا آن چیز ثابت بچشم است .  
تفریح : مدعی علیه مدعی به را بحضور قاضی اگر اقرار بکنند ؛  
قاضی بنا بر اقرار بر علیه مقرر حکم میدهد . کذا اقرار مقرر  
در حضور قاضی با شهادت دو کس عادل و یا با سند دور از تزویر  
ثابت شود ؛ قاضی بر علیه مقرر حکم میکنند .

### قاعده هفتاد و پنجم :

بینه بر مدعی و سوگند بر منکر است .  
تعریف و ایضاح کلمات :  
معنی بینه در لغت یک چیز آشکار است . کذا بینه بمعنی حجت ،  
برهان قباله نیز میآید . در اصطلاح فقه حجت قویه است که  
دعوی مدعی را اثبات میکنند .



یمین در لغت دست راست و طرف راست است و نیز بعلاقه  
زیادت قوت دست راست نسبت بچپ معنی زور؛ قدرت و قوت  
دارد. در زمان سابق عربها چون عهد و میثاق میکردند؛  
دستهای راست خود را بطور مصافحه بیکدیگر میزدند.  
ازین رو یمین بسوگند علم و معروف شده.

در فقه شریف یمین بردونوع است: یکی تقویت دادن چیزی  
بنام خدا و دیگری تعلیق و شرط است. مثل کسیکه بگوید:  
«اگر فلان کار را بکنم؛ صدروپیه صدقه میدهم» این هم  
یمین شناخته شده است. تعلیق کردن طلاق زن نیز نوعی  
است از یمین.

بر مقتضای این قاعده، بایدکه مدعی دعوی خود را باینه  
اثبات بکند؛ در صورتیکه مدعی علیه منکر باشد. اگر نمیتواند  
یمین بر مدعی علیه است.

تفریح:

مدعی چیزی را که دعوی کرد؛ اگر مدعی علیه آن چیز را اقرار  
نمود؛ قاضی مدعی علیه را باین اقرار الزام میکند و اگر مدعی علیه

انکار نمود ؛ قاضی از مدعی مطابق بهمان ادعا بینه طلب میکند .  
هر گاه مدعی باینه دعوی خود را اثبات کرد ؛ خوب . قاضی  
بر علیه مدعی علیه حکم مینماید . و اگر مدعی نمیتواند که دعوی  
خود را اثبات کند ؛ بطلب مدعی مدعی علیه را سوگند میدهد .  
چون مدعی طلب سوگند نکرد و یا مدعی علیه سوگند خورد ؛  
قاضی مدعی را از دعوی بدون بینه منع میکند .

### قاعده هفتاد و ششم :

بینه برای ثبوت خلاف ظاهر و اصل است و بین برای ابقای آن .  
بناءً علیه علی هذا کسیکه خلاف اصل و ظاهر را ادعا میکند ؛ باید که  
ادعای خود را باینه ثابت بسازد . اما کسیکه ادعای ظاهر میکند  
تنها سوگند میخورد . در عقد و اقرارها رضای عاقد و اقرار کننده  
اصل است .

و در خصوص عاریت و وکالت تقیید و در باب کفالت و مضاربه  
اطلاق اصل است . اما در عقود و اقرارات کراه ، یعنی بی رضاء  
و یا جبر در عاریت و وکالت اطلاق و در باب کفالت و مضاربه تقیید



خلاف اصل شناخته میشود. هر کس که خلاف اصل را دعوی میکند؛ در درجه اول قاضی ازان پینه میطلبد. اگر مدعی ادعای خود را باینه اثبات نمیتواند بکند؛ طرف دیگر نیز پینه ندارد. پینه میکند.

تفریح: یکی از متبایعین - یعنی از بایع و مشتری دعوی کرده بایع با اکراه واقع شده و دیگری ادعا نموده با رضاء است. چون در بیع اصل طوع است و پینه برای اثبات خلاف ظاهر؛ ازین رو پینه اکراه مرجح بوده سوگند برای مدعی طوع میباشد.

تفریح: معیر از مستعیر دعوی میکند که «اسپ خود را بطور عاریتی برای دوازده روز بتو داده بودم. لیکن تو اسپم را پانزده روز زیاده نگاه کرده سرش کار کردی و اسپ در دست تو تلف شد ضمان قیمت آنرا از تو میخواهم.» مدعی علیه مستعیر گفت که «نه خیر قید دوازده روز در عاریت نبود؛ ازین سبب عاریت مطلق است و در عاریت مطلق تا زمان نکول تو در استعمال کردن مال عاریتی حق دارم. ازین رو برای من ضمان واقع نمیشود.» درین دعوی قاضی پینه مستعیر را ترجیح میدهد.

بسبب اینکه اطلاق در عقد عاریتی خلاف اصل است . این  
قاعده تفریعات بسیاری دارد ؛ مگر در اینجا برای همه تفریعات  
گنجایش نیست .

### قاعده هفتاد و هفتم :

بینه حجت متعدی است و اقرار حجت قاصره .

ایضاح و تعریفات کلمات :

بینه را در قاعده (۷۵) تعریف کرده بودیم . حجت بمعنی دلیل است .  
متعدی بمعنی مسری ، متجاوز میآید . اقرار از جانب يك شخص  
بر علیه خود حق دیگر را خبر دادن است . خبر دهنده را  
مقر و صاحب حق را مقر له و حق را مقر به گویند . قاصره  
برخلاف متعدی است . بینه حجت متعدیه است . یعنی چیزیکه  
باینه ثابت میشود ؛ قاضی به ثبوت آن چیز بنا برین بینه  
حکم میکند . حکم قاضی خاص بر علیه مشهود علیه نیست .  
بلکه هم بر علیه او و هم بر علیه دیگران جاری است . بان لحاظ  
که حاکم دارای ولایت عامه است . اگر موافق به بینه حکم بدهد



حکم او بدیگران نیز ساری است . لیکن اقرار حجت  
قاصره است . یعنی مقصور و منحصر بمقر است . سرایت  
بدیگران ندارد . باین لحاظ که اقرار محتاج بحکم حاکم نیست  
و هم مقر ولایت عامه ندارد . مقر تنها بر علیه نفس خود  
دارای ولایت است . ازین سبب اقرار او بدیگران اثری نمی بخشد .  
در نتیجه یک حادثه و دعوی اشخاصیکه محکوم علیه شده  
میتوانند اگر حکم قاضی برینه مستند باشد ؛ آن کسان باین حکم  
محکوم علیه می شوند ولیکن حکم بر علیه دیگر اشخاص یعنی  
کسانیکه باین حکم محکوم علیه شده نمی توانند ؛ ساری نیست .  
مثلاً ؛ نسب اگر باینه ثابت شده قاضی بران حکم بکنند ؛  
هر شخص محکوم علیه است . ازین رو این حکم ساری بهر  
شخص است و پس ازان دعوی و شهادت هیچ کس برخلاف  
حکم نسب مقبول نیست . مگر کسیکه بر علیه دیگری دعوی  
استحقاق کرده گفت که : « مالی که شما از فلان شخص خریده  
بودید مال من است » و دعوی خود را باینه نیز ثابت ساخت  
و از قاضی هم حکم گرفت ؛ این حکم بهمه مردم ساری نیست .

اما بذی الید و کسانیکه مال را از آنها تملك کرده اند ؛ مثل بایع ؛  
بایع ، بایع و اهب ، بایع بایع الخ ساری میشود و آن کسانیکه  
حکم بر علیه اوساری شد ؛ اگر برخلاف دعوی اول دعوی میکنند  
دعوی شان مسموع نیست .

هر گاه مشتری دعوی مستحق را اقرار کرد و یا بسبب عجز  
مدعی از اثبات باینه بر مدعی علیه سوگند داد و مدعی علیه از  
سوگند نکول نمود ؛ آنوقت قاضی بر له مدعی حکم می کند .  
این حکم آنها بشخص مقرر و نکول کننده سوگند منحصر میباشد و بس .  
اینقدر دارد که نکول از یمین نوعی است از اقرار .

### قاعده هفتاد و هشتم :

مرد از اقرار خودش مواخذه میشود . یعنی اقرار یکه در نظر شرع صحیح  
و معتبر است و اقرار یکه از طرف قاضی رد و تکذیب نمیشود . مقررش مواخذه  
میشود . زیرا که اقرار مثل یمینه حجت ملزمه است . بنا برین در حقوق  
عباد نکول از اقرار جایز نیست .

#### تفریع :

شخصی گفته که « برای فلان اینقدر رویه افغانی دین دارم » و اقرار نمود .



پس از اقرار خواست که رجوع بکند؛ نمیتواند و حاکم آن شخص را  
بر موجب اقرارش محکوم بدای دین میکند. شرطهای اقرار در کتابهای  
فقه موجود است.

اقرار چنانچه حقیقی است قاصر؛ اینچنین دروغ در اقرار عادتاً امکان  
ندارد. از این سبب نظر به بینة اقرار اولی تر شناخته شده است. بنابراین  
در يك حادثه اگر بینة و اقرار جمع شود؛ حکم کردن باینه ضرورت ندارد.  
قاضی حکم دعوی را نه بروی بینة بلکه بروی اقرار مستند میسازد.

### تفریع:

مردی از مردی در حضور قاضی پنجهزار روپیه افقائی دعوی میکند و  
بروی انکار مدعی علیه دعوی خود را باینه ثابت مینماید. پیش از حکم  
دادن حاکم، اگر مدعی علیه بدعوی مدعی اقرار کرد؛ حاکم نه بروی  
بینة بلکه بروی اقرار مدعی علیه را ملازم میکند. زیرا در این دعوی بینة  
ضرورت نیست.

هرگاه شخصی از مال ترکه يك متوفی حقی ادعا نمود؛ باستثنای دیگر  
وارثها بحضور قاضی باوجود يك وارث دعوی کرده حق خود را اثبات بنماید؛  
پس از اثبات آن و پیش از حکم قاضی وارث حاضر اگر حق مدعی را  
اقرار نمود؛ قاضی درین دعوی نه بروی اقرار بلکه بروی بینة حکم میدهد.  
چونکه حاکم اگر بروی اقرار حکم نماید این حکم بوارثهای دیگر سرایت نمیکند.

صحت اقرار بعدم تکذیب از طرف قاضی است . اگر اقرار از طرف قاضی تکذیب شود . مقررش ملزم نمیشود و اقرار بی حکم میباشد . مثلاً : زید از عمرو مالی خرید و پس از گذشتن مدتی چند بکر از زید آن مال خریده را دعوی استحقاق کرد . در جواب دعوی او زید « این مال مال عمرو بود من از آن خریده بوده ام » گفته اقرار کرد ؛ آن مال مال عمرو است . اگر بکر مدعی بنا بر این انکار دعوی خود را باینه ثابت نماید ؛ مال را میگیرد مگر زید ثمن مال را از عمرو گرفته میتواند . چنانچه زید در میان دعوی استحقاق اقرار کرده بود که مال مال عمرو است ولی این اقرار از طرف قاضی بادروغ و کذب اقتران یافته باین لحاظ مقررش ملزم نمیشود .

### قاعده هفتادونهم :

حجت با تناقض باقی نمیند . لیکن حکمیکه بر علیه متناقض واقع گردد ؛ مختل نمی شود .

#### تعریف :

یکی از دو کلام ، مخالف و منافی دیگر بوده ابطال کرد ؛ تناقض میگویند . یعنی هر دو سخن متناقض حجتی ندارد .

#### تفریح :

هرگاه شهود پس از شهادت و پیش از حکم قاضی از شهادت خود نکول



ورجوع بکنند؛ شهادت ایشان حجت نمیشود. یعنی کان لم یکن است و قاضی بروی شهادت آنان حکم کرده نمیتواند. باین لحاظ که در میان شهادت سابق و رجوع لاحق تناقض واقع شده با تناقض عمل غیر جاثر گردید. درینصورت ضمان شاهدان لازم نمیشود. ازین رو که. شاهدان بسبب رجوع از شهادت بمال دیگری ضرر نرسانیدند. مگر حاکم شاهدان رجوع کننده را تعزیر میکند. باینهمه حکمیکه بر علیه متناقض واقع شده مغفل نمیشود. این حکم بر علیه شاهدان حکم تضمین است.

#### تفریع :

هرگاه شاهدان پس از حکم قاضی از شهادت رجوع بکنند؛ این رجوع بآن حکم تأثیر و تغیر داده نمی تواند. این قدر دارد که شاهد ها پول محکوم به و یا قیمت محکوم به را با وجود تعزیر دیدن تضمین میکنند. باین لحاظ که سخن دوم شاهدان یعنی رجوع شان نظر بدلات راستی مثل سخن اولی است و یکی از دیگر بالا نیست. ولیکن سخن اول که شهادت است؛ با حکم قاضی ترجیح یافته است. سخن دوم شان سخن اول شان را نقض نمی کنند و شاهدان مالیکه بطور تعدی اتلاف کرده بودند؛ ضامن می شوند.

### قاعده هشتادم :

بعضی اوقات بدون ثبوت اصل ، فرع ثابت میشود . این قاعده بقاعده ( ۴۹ ) مربوط است . یعنی فرع در سقوط و در اکثر احوال تابع باصل است . لیکن در ثبوت در همه اوقات باصل تابع نیست .

#### تفریح :

اگر شخصی : « فلان شخص از فلان شخص هزار روپیه دین دارد من برای فلانی کفیل هستم » گفت . و این شخص برانکار دین از طرف فلانی دعوی خود را اثبات کرده نمیتواند و فلانی اول از دعوی سوگند میخورد و قاضی بپرائت ذمت فلانی اول حکم میکند . و پس ازین دعوی اصیل از کفیل مطابق اقرارش ادعای هزار روپیه کرده میتواند .

درین مسئله دین اصیل اصل و دین کفیل فرع است . اما بی ثبوت دین اصیل فرع ثابت شده . زیرا که اقرار کفیل بر علیه خودش معتبر و کفیل با اقرارش ملزم است .



## قاعده هشتاد و یکم :

در حین ثبوت شرط چیزیکه معلق بشرط است ؛ لازم می شود . یعنی تصرفاتیکه تعلیق آنها بشرط جائز است ؛ هرگاه شرط معلق ثابت شود ؛ ثبوت تصرفات نیز حتمی شمرده میشود .

اما تصرفاتیکه تعلیق آنها بشرط جائز نیست ؛ در زمان ثبوت شرط ثبوت تصرف لازم نمی آید .

### تعریف و ایضاح کلمات :

شرط در لغت بمعنی علامت است . ازین رو علامتهای قیامت را اشراط ساعت گویند . در اصطلاح شرع ، شرط چیزی است که در وجود شی تأثیری ندارد . لیکن وجود آن شی محتاج بآن است .

تعلیق : حصول مضمون جمله را بحصول مضمون دیگر جمله آویختن و مربوط داشتن است . پس چیز مربوط را متعلق بالشرط و یا جزا و چیزیکه مربوط الیه است معلق علیه و شرط

گویند. مثلاً: شخصی بشخصی گفت که «اگر فلان مرد مال شمارا  
بسرت برد من ضامن اومی شوم» این کفالت کفالت معلقه  
است. یعنی مضمون جمله «من ضامن اومی شوم» که حصول  
ضمان کفالت است؛ بر مضمون جمله «اگر فلان مرد مال شمارا  
بسرت برد» است مربوط میسازد.

شرطیکه حصول سرت است؛ اگر ثابت شود؛ ثبوت چیز  
معلق بآن. یعنی ضمان و کفالت هم لازم و ثابت میگردد.  
در صحت تعلیق بشرط، بایست شرط در زمان تعلیق موجود نباشد.  
یعنی وجود و عدم آن در زمان استقبال متردد و مشکوک باید بود. بناء  
علی هذا هرگاه شرط پیش از زمان تعلیق واقع باشد؛ این تعلیق را تعلیق  
نمی‌شمرند. بلکه تنجیز میخوانند. یعنی بطور فوری بوقوع آن حکم میکنند  
مثلاً: شخصی بشخصی گفت. «اگر من از شما وام دارم ابرا کردم» اینجا  
در حقیقت شخص اول بر ذمه شخص ثانی دارای وام بوده مدیون از  
دین بطور فوری بری میشود.

تعلیق بر چیز بحال باطل است که این شرط یکی از شرطهای صحت تعلیق است.  
حکم تعلیق مانع بعایت تصرفی است. یعنی تعلیق مانع انعقاد عقد است.  
مثلاً: شخصی بدون تعلیق بشخصی «من شمارا بفروختن این اسپ وکیل



کرده ام» گفت. آن دیگر این وکالت را قبول کرد؛ درینصورت وکالت  
فی الحال و بطور فوری انعقاد مییابد.

هرگاه تعلیق کرده «فلان تاجر اگر اینجا بیاید من شمارا بفروش این اسپ  
وکیل کرده ام» گفت و شخص مخاطب نیز وکالت آن شخص را تعهد کرد؛  
درین صورت وکالت بعد از آمدن فلان تاجر انعقاد مییابد و تا آمدن  
آن تاجر عقد وکالت هیچ حکم ندارد.

اضافت کردن چندی از تصرفات شرعی به بزمان مستقبل  
صحیح است. دراضافت بزمان مستقبل تصرف از زمان عقد  
منعقد میشود و مانع بعلیت تصرف یعنی مانع انعقاد عقد نیست.  
بلکه حکم تصرف موجود میگردد. لیکن این حکم تا وقوع زمان  
مستقبل تاخیر کرده میشود.

یکی از مثال عقودی که اضافه آنان بزمان مستقبل صحیح است.  
اجاره مضافه است و پیش از آمدن وقت لازم میگردد. بناء علی هذا  
یکی از عاقدین بسبب نیامدن وقت عقد اجاره را فسخ کرده  
نمیتواند.

## قاعده هشتاد و دوم :

رعایت شرط بقدر امکان لازم است . یعنی شرطهاییکه در شرع معتبر شناخته شده است ؛ مراعات یعنی بموجب شرط عمل کردن با اندازه امکان لابدی است .

شرطهای غیر صحیح ، مثل شرطهای خلاف شرع که واقفها میکنند ؛ و شرطهای لغو اعتباری ندارند . شرطهاییکه در شرع مذنب مقبول و معتبر است ؛ زیاد از اندازه امکان مراعات کردن بچنین شرطها نیز لازم نیست . مثلاً : مودع یعنی ودیعت دهنده شرط میکند که مال و دیعه را مستودع در خانه خود همیشه باید که محافظت بکند و لوکان دران خانه حریق واقع شود . از بسکه وقت حریق نقل ضرور است ؛ مراعات این شرط (در خانه خود نگاه کردن ) لازم نیست . در صحت شرط باید که شرط در زمان عقد واقع شود و اگر شرط پس از عقد به عقد لاحق ، منضم گردد اعتبار ندارد .

## تفریح :

بیعیکه در يك شهر بشرط معروف و جاری باشد ؛ صحیح است و شرط نیز معتبر است . مثلاً : بشرط دوختن پوست و بشرط ترمیم خرقة کهنه و شاندن قلفك بدروازه بیع صحیح است و بایع را رعایت کردن بشرط مجبوری است .



-- ۱۳۱ --

تفریح :

اگر مالی را بشرط تسلیم در محل معین بفروشد ؛ باید که  
بایع مبیع را در محل معین بمشتری بدهد .

تفریح :

بشرط اختتام يك كار تا زمان معین اجاره صحیح شرط معتبر  
است . مثال : بشرط دوختن يك دریشی در يك روز باخیاط  
عقد اجاره کردن صحیح و شرط معتبر است .

تفریح :

در شرکتهای صحیح تقسیم سود تابع است بشرتیکه شرکاء  
معین یعنی تعلیق کرده اند .

قاعده هشتاد و سوم :

وعدها اگر در صورت تعلیق واقع شود ؛ لازم الایفاست .  
تفسیر کلمه وعد و وعده در لغت فارسی سخن دادن است .  
در اصطلاح سخنی است که بواسطه آن کاری را در زمان استقبال  
برای کسی در عهده خود گرفتن است .

خلص بمعنی این قاعده آنست که : وعد معلق بحصول مضمون  
یک جمله لازم میشود . یعنی در زمان ثبوت معلق علیه وعده‌هاییکه  
معلق هستند ؛ لازم و ثابت میگردد . ازین ایضاح فهمیده میشود که  
وعد برد و قسم است : یکی مجرد ، دیگری معلق . در وعد مجرد چیزی  
لازم نمیشود . یعنی وعد مجرد برای اثبات یک چیز بر علیه شخص  
وعدہ کننده اهمیت وقوی ندارد . مثلاً : شخصی بشخص  
دیگر گفت : « من وام فلان را بصاحب وام میدهم » بگفتن  
این سخن کفیل نمیشود . لیکن در وعد معلق چیز معلق علیه  
هر گاه بوقوع و ثبوت برسد ؛ مطابق بقاعده فوق لازم میگردد .  
تفریح :

هر گاه شخصی شخصی را گفت که « این مال را بفلانی  
بفروش ؛ چون فلانی پول آنرا نداد من میدهم » و اگر خریدار  
بدل مبیع را ببایع ندهد ؛ وعده کننده کفیل مشتری میباشد .  
درینصورت پول مبیع را ببایع باید که بطور کفالت تادیه بنماید .  
پوشیده مباد که : این وعد وعد مجرد نیست . بلکه بشرط  
مدادن مشتری معلق است . ازین رو پس از طلب کردن بایع



بدل مبیع را از مشتری وعدم تادیقه آن بایع بکفیل حق مراجعت دارد . نه پیش از آن .

### قاعده هشتاد و چهارم :

منفعت يك چیز در مقابل ضمان آن است . یعنی خساره و ضمان يك چیز در زمان تلف آن بر علیه هر کسیکه عاقد باشد ؛ آن چیز در ضمان او شناخته میشود و منفعت آن چیز بمقابل ضمان آن میباشد .

### تفریع :

شخصی بدون و قوف عیب ؛ حیوانی را خریده آن حیوان را استعمال کرد ؛ پس از و قوف بعیب حیوان ؛ مشتری حق دارد که بخیار عیب ببايعش بدهد . بايع در مدت استخدام حیوان کرایه حیوان را از مشتری طلب کرده نمی تواند باین سبب که اگر حیوان در دست مشتری بهلاک میرسید ؛ خساره و ضررش بمشتری عاقد میشود .

تفریع :

شخصی از کابل تابه پغمان اسپ به کرایه گرفته رفت ؛ هرگاه اسپ در راه بهلاکت رسید برای مستاجر تا بنقطه هلاک اجرت لازم میشود . و ضمان نیست . لیکن اگر مستاجر از حد پغمان بیرون رفت ؛ آنوقت اسپ در ضمان مستاجر داخل میشود . اگر اسپ از خروج پغمان تا زمان پس دادن هلاک شود ؛ اجرت مسافه خارج از پغمان بر علیه مستاجر لازم نمیشود . زیرا منفعت يك چیز بمقابل ضمان اوست .

تفریع :

چنانچه استحقاق به ربح ( سود ) گاهی بمال یا بعمل میباشد و گاهی بضمان . اینچنین در شرکت مضارب استحقاق صاحب مال به ربح بمال و استحقاق مضارب بعمل است . کذا استادیکه شاگرد هنرمندی را نزد خود بشاگردی گرفت ؛ برای کارهاییکه خلیفه شاگرد از مردم اجرت قبول میکند و شاگرد بنصف آن اجرت کار میکند ؛ جائز است . پس مزدیکه گرفته شود ؛ نصف آن حق شاگرد است . بسبب عمل و نصف دیگرش حق خلیفه است ؛ بسبب تعهد و ضمان آن عمل .



## قاعده هشتاد و پنجم :

اجرت باضمان جمع نمیشود . یعنی بنا بر سبب واحد ؛ در یکجا هم اجرت و هم ضمان جمع شده نمیتواند . زیرا شخص ضامن با تضمین ، مال مضمون را از زمان تضمین ، مالک شناخته شده است و مالک را اجرت مال خود بسبب استعمال لازم نمی آید .

### تفریع :

شخصی گاوهای دیگر را بزور و غضب گرفته بواسطه این گاوها قبله کشی کرد و بسبب زیادی کار ؛ گاوها از قوت افتاده بقیمت گاوها نقص رسید ؛ صاحب گاو مقدار نقص قیمت را از غاصب میگیرد . مگر بگرفتن اجرت کرایه حق ندارد . زیرا اجرت باضمان در یکجا مجتمع نمیشود . این قاعده هم با قاعده فوق مناسبتی دارد ؛ باین لحاظ که در تفریع فوق گفته میتوانیم که « گاوها از زمان غضب تا پس دادن بزیر تضمین غاصب اند . منفعت يك چیز بمقابل ضمان آنست » .

### تفریع :

شخصی زمینی را بشرط زرع گندم بکرایه گرفت . اگر دران زمین رشقه کشت ؛ درینصورت بسبب رشقه کشتن بزمین نقص میرسد ؛ مستاجر نقص ارض را بصاحب زمین بطور ضمان میدهد .

مگر اجرت بر علیه مستاجر لازم نمی باشد .

تفریع :

شخصی اسپ را برای مسافه محدود بکرایه گرفت و بدون رخصت از صاحبش تجاوز ازان حدود کرده می تواند . هرگاه خدمعین را تجاوز کند خواه در زمان رفتن و خواه در زمان پس آمدن ؛ اسپ در زیر ضمان مستاجر است . اگر تلف شود ؛ بر علیه مستاجر ضمان لازم است . لیکن بسبب بیرون رفتن از خدمعین اجرت لازم نمی آید .

در ایضاح همین قاعده گفته بودیم که بروی يك سبب در يك جا اجرت و ضمان مجتمع نمی باشد . مگر وقتی که سبب تعدد کند ؛ اجرت با ضمان مجتمع شده میتواند . در تفریع فوق سبب رفتن تا خدمعین برای مستاجر اجرت و بسبب بیرون رفتن از احد ضمان لازم است . درین تفریع هم ضمان و هم اجرت برابر است . مگر سبب اجرت عقد آمدن تا خدمعین و سبب ضمان بیرون رفتن ازان حد است .

ازین ایضاح منفهم می شود که اگر سبب و محل متعدد باشد ؛



اجرت بروی سبب اول و ضمان بروی سبب ثان لازم میگردد.

تفریع :

اسپی که جهت سواری بکرایه گرفته شود؛ بواسطه این اسپی بارکشی کرده نمی شود. هرگاه مستاجر بدوش آن بار میکشاند؛ ضامن میگردد. درینصورت اگر اسپی مرد، مستاجر قیمت آن را بصاحبش بایستی بدهد. این قدر دارد که صاحب اسپی کرایه اسپی را از مستاجر گرفته نمیتواند.

قاعده هشتاد و ششم :

مضرت درمقابل منفعت است. بتعبیر دیگر غرامت درمقابل غنیمت است. یعنی کسیکه منفعت چیزی ببیند؛ باید که بمضرت و نقص آن چیز تحمل بکند.

تفریع :

خانه که از طرف واقف به نشیمن طلباء مدرسه مشروط و تخصیص شده است مرمت و اصلاح این خانه را متولی از پول وقف نمیکند. بلکه از پول مخصوص طالب اصلاح کرده میشود.

باین لحاظ که مضرت درمقابل منفعت است . اما اگر واقف تعمیر آن  
نشیمن را بطور صراحت بوقف شرط کرده باشد ؛ آنوقت  
متولی از مال وقف تعمیر میکند .

تفریح :

در شرع قاعده ایست که : تکالیف یعنی محصولات حکومتی  
اگر برای محافظت نفوس باشد ؛ این محصولات یعنی مالیات را  
بعدد نفوس منقسم نموده زنها و کودکانرا در دفتر تقسیم داخل  
نمی نمایند و از اطفال و نسوان محصولی مطالبه نمیکنند و اگر  
تکالیف برای محافظت املاک وضع شده باشد ؛ پس بمقدار  
ملك تقسیم نموده بخورد و بزرگ زن و مرد شامل مینمایند .  
باین سبب غرامت که درمقابل منفعت است چون منفعت  
عمومی است غرامت نیز باید عمومی باشد .

تفریح :

هرگاه دیوار مشترکیکه در میان دو همسایه خراب شود ؛  
در این خرابی تهلکه متصور باشد ؛ چون یکی ازین دو همسایه



ترمیم دیوار را خواست ؛ دیگری ازان امتناع کرد قاضی  
امتناع کننده را جبر میکند بحصه ترمیم .

### قاعده هشتاد و هفتم :

کلفت باندازه نعمت و نعمت باندازه کلفت است . فقره  
نخستین این قاعده باقاعده گذشته و فقره دومش باقاعده (۸۴)  
در مال یکی است یعنی بهره منده شدن از چیزی هر قدر که باشد ؛  
کلفت و مشقت ازان چیز بهمان درجه است . بتعبیر دیگر  
فائده يك چیز باندازه مشقت کشیدن ازان چیز است .

تفریح : هرگاه ملك مشترك خراب شده محتاج  
تعمیر گردد ، شریکهای این ملك مشترك درمخارج تعمیر و  
اصلاح باندازه حصه خود اشتراك مینمایند . ازین سبب که  
چنانچه کرایه و منفعت های ملك باندازه حصه است ؛ همچنین  
مخارج تعمیر باندازه حصه مشترك میباشد .

تفریح :

حیوانی که میان دو نفر مشترك بوده یکی از ایشان از تربیت

آن حیوان امتناع بکند؛ هرگاه شریک دیگر بقاضی مراجعت نماید؛ امتناع کننده را قاضی یا بفروش حصه خود و یا بادای حصه تربیت حکم میکند.

.....  
قاعده هشتاد و هشتم :

حکم يك فعل بفاعل آن اضافه میشود. اگر امر کننده امر مجبر نباشد بامرش اضافه نمی یابد.

حکم فعل : اثری را گویند که عائد و مرتب باشد؛ بفاعل. مثل ضمان. یعنی اثریکه مرتب بفعل فاعل است؛ درجه اول بعليه فاعل آن فعل عائد و راجع میشود. و امر آن فعل اگر «آمر مجبر» نباشد؛ راجع باو نمیشود. بناءً علی هذا :

تفریح :

شخصی مال دیگری را بامریک شخص دیگر تلف کرد؛ ضمان راجع است بفاعل فعل هرگاه فاعل گفت که «من آن مال را بامر دیگر کس اتلاف کرده بودم» از ضمان بری نمیشود. چونکه بر موجب قاعده (۹۴) امر در تصرف مال دیگری باطل است.



امر امر بدرجۀ اجبار رسیده فاعل فعل را ازضمان خلاص کرده  
نمیتواند .

اکراه ملجی و غیر ملجی امر مجبر و غیر مجبر .

شخصی شخصی را بدون حق اجبار بترساند که این کار  
ناحق را بکن . شخصی ثانی را ( بفتح را ) مکره و شخص اول را  
( بکسر را ) مکره گویند . کسیکه جبر میکند ( امر مجبر )  
و آن کار را مکره علیه و چیزیکه موجب خوف است برای فاعل  
مکره به تعبیرکنند .

اکراه بردو قسم است : قسم اول اکراه ملجی است . اکراه  
ملجی اکراهی است ؛ باتلاف نفس و یا بریدن يك عضو و یا باضرب  
شدیدیکه مودی باتلاف نمودن نفس و یا عضو باشد .  
قسم دوم اکراه غیر ملجی است : این اکراه ترسانیدن است ؛  
شخصی را بچیزی که موجب غم و الم باشد و بس . مانند ضرب  
خفیف و حبس .

ازجمله شرطهاییکه درصحت اقرار لازم است : یکم : اقتدار  
مجبر باجرای تهدید آن . بنا بران کسیکه دراجرای تهدید خود

اقتدار و قدرت ندارد ؛ اکر اه او معتبر شناخته نمی شود .  
دهم : حصول مکره به است از هراس مکره . یعنی هرگاه  
مکره بمکره علیه اقدام نکند ؛ گمان قوی است که مجبر مکره به را  
بر علیه او اجرا خواهد کرد .

سوم : حاضر بودن مجبر و یا آدم آن در زمان اجرای کار  
مکره علیه . اگر در غیاب مجبر و یا گماشته او مکره آن کار را  
اجرا بکند ؛ غیر مکره شناخته میشود . این سه شرط شرط  
صحت اکر اه است . خواه اکر اه ملجی باشد ؛ خواه غیر ملجی .  
اکراه ملجی و غیر ملجی نسبت به مکره علیه از یکدیگر  
فرق دارد . مثلاً : بیع ، شرا ، اجاره ، کفاله ، هبه ،  
صلح ، اقرار و ابرا و قرض بوعده الخ . درین عقود اکر اه اعتبار دارد .  
خواه اکر اه ملجی باشد خواه غیر ملجی . ولیکن مکره پس از اکر اه هرگاه  
بعقد اجازت داد ؛ درین حال تصرفات فوق معتبر شناخته میشود .

اما ایضاح فرق در میان اکر اه ملجی و غیر ملجی بوجه ذیل است :  
اکراه ملجی در تصرفات قولیه و فعلیه - مثل اتلاف کردن ، کشتن يك  
مرد و یا يك حیوان الخ - اعتبار دارد . اما اکر اه غیر ملجی تنها در تصرفات  
قولیه اعتباری دارد ؛ نه در تصرفات فعلیه .



ازین رو اگر کسی دیگر برا گفت که « مال فلان را تلف بکن ورنه میکشمت و یادستت را میبرم » و مکره بعد از شنیدن این سخن مال کسی را تلف کرد ؛ اگر اه درین مسئله ملجی است .

ازین رو ضمان مال بتلف رسیده برعلیه مجبر می باشد . هر گاه مجبر مکره را گفت که « مال فلان را تلف بکن . اگر تلف نمیکنی ترا میزنم و یا حبس میکنم » اگر مکره بگفته او مال فلان را تلف بکند ؛ درینصورت اگر اه ، اگر اه غیر ملجی بوده ضمان مخصوص برعلیه تلف کننده میباشد .

### قاعده هشتادونهم :

چون مباشر فعل و متسبب در کاری جمع شوند ؛ حکم کار اضافه بمباشر یعنی بفاعل میشود . و مباشر آن شخص است که میان فعل و آن شخص اختیار و فعل دیگری داخل نمیشود . اگر تلف است بفاعل آن شخص واقع شود . متسبب شخصی است که فعل خود آن شخص سبب وجود واقعه میشود . لیکن در میان او و واقعه فعل دیگری داخل شود . اتلاف بمباشرت عبارت از هلاک کردن شی بالذات بوده . پس کسیکه اصل کار را بکند فاعل مباشر گفته میشود . اتلاف به تسبب عبارت از سبب شدن بتلف یکچیز . یعنی احداث کردن کاریست که آن کار بطریق جریان عادت سبب میشود به تلف آن چیز . و فاعل آنرا متسبب گویند . چنانچه کسی زنجیر قندیلی که بآن آویخته شده ؛ برود ؛ پس بریدن آن سبب افتادن قندیل بر زمین و شکستن آن میگردد .

پس این شخص زنجیر را بطور مباشرت و قندیل را بطور تسبب تلف کرد . همچنین هرگاه شخصی ظرفی را که در آن روغن بود خراب کرد و روغن تلف شد ؛ پس این شخص ظرف را بطور مباشرت و روغن را بطور تسبب خراب نموده است . پس از تفصیلات فوق آمدم بقصد : اگر در کاری فاعل مباشر با فاعل متسبب مجتمع شوند ؛ حکم بر علیه فاعل مباشر است . یعنی شخصیکه کاری کرده و آنکار در تلف چیزی بطور جریان عادت سبب شده باشد ؛ هرگاه در میان کار این شخص و تلف فعل اختیاری دیگری وقع شود ؛ یعنی دیگر کس آن چیز را مباشرةً اتلاف نکند ؛ ضمان بر علیه فاعل مباشر است ؛ نه بر متسبب .

#### تفریع :

شخصی حیوان دیگری را پچاهی که شخصی دیگر بدون اذن حکومت در میان راه کنده بود ؛ انداخته تلف کرد . این شخص ضامن میباشد ؛ نه چاه کننده . بسبب اینکه چاکنده متسبب و کسیکه حیوان را پچاه انداخته است فاعل



مباشر میباشد . چه ، فاعل مباشر بافاعل متسبب در يك فعل  
مجمع باشند ؛ ضمان برعلیه مباشر است هرگاه در کاریکه فاعل  
مباشر موجود نباشد ؛ ضمان برعلیه متسبب است . بشرط  
آنکه کار متسبب بتجاوز صلاحیت و بطور تعدی واقع شده  
باشد ضامن میشود والا نه . زیرا تسبب آنوقت موجب ضمان  
میشود که بتعدی باشد .

مثال : یکی بی اذن سلطان ( حکومت ) در سرك عام چاهی  
کند و حیوان شخصی بدرون آن چاه افتاده تلف شد ؛ درینجا  
تعدمی که ساختن چاه است بدون اذن سلطان موجود است .  
پس ضمان راجع است بگردن شخصی که چاه کننده است . لیکن  
اگر کسی در ملك خود چاهی کند و حیوان دیگری در میان  
آن چاه افتاد . بسبب عدم تعدی صاحب این چاه را ضمان لازم  
نمی باشد .

تفریع :

کسی سر حیوانی سوار بود و آن حیوان چیزی را پایش و یا پس خود  
یا بمال و تلف کرد . خواه آن چیز در ملك خود آن سوار باشد ؛

خواه در ملك كس ديگر . درينصورت سوار كارآن چيز را  
گويا بطور مباشرت تلف کرده است . ازین رو این شخص  
بهر حال ضامن شمرده میشود .

### قاعده نودم :

جواز شرعی منافی ضمان است . یعنی درجائیکه از طرف شرع  
جواز موجود باشد ؛ در آنجا ضمان نیست .

#### تفریح :

شخصی در میان ملك خود چاهی کنده بود ؛ دیگری افتاد  
و مرد ؛ بر صاحب چاه ضمان لازم نیست . بلحاظ اینکه ساختن  
چاه در ملك خود باجواز شرعی مشروع و جائز و جواز شرعی  
منافی ضمان است .

#### تفریح :

مستودع یعنی ودیعه گیرنده مال و دیعه را یابدست خود  
بصاحبش میسپارد و یا بواسطه امین خود . در صورتیکه ودیعه  
در دست امین مستودع بی تعدی و قصور امین مستودع



بہلاکت برسد؛ بر امین و بر مستودع ضمان لازم نیست. زیرا این کار مستودع با جواز شرعی است و جواز شرعی منافی ضمان است.

### فرع :

اینچنین عاریت گیرنده مال عاریتی را برای حفظ بدیگر کسی داده میتواند. اگر عاریت در دست کس دیگر هلاک شود؛ برعلیه عاریت گیرنده ضمان لازم نمیشد.

کذا وکیل بفروش مال؛ مالی را بوعده میفروشد؛ کفیل و یارهن از مشتری برای ثمن مبیع گرفته میتواند. هرگاه کفیل مفلس (دیواری) گشت و یارهن تلف شد؛ وکیل مسئول بضمان ثمن نمی شود.

### قاعده نود و یکم :

مباشر اگرچه متعمد نیست. اما ضامن می شود. یعنی فاعل مباشر اگرچه در ایقاع فعل تعمد و قصد نکرده مگر ضامن میشود. و اگر متعمد باشد « بطریق الاولویه » ضامن میباشد. زیاده از ضمان بر فاعل متعمد جائز نیست. اما بر فاعل غیر متعمد جرمی نیست. زیرا حکم خطا از امت محمد علیه الصلوٰۃ والسلام رفع شده است.

### تفریع :

شخصی مال دیگر را خواه در دست خود و خواه در دست دیگر بآید

بغير قصد تلف کند ضامن میباشد .

تفریح :

کسی در راه بسبب لغزش یا بحال دیگری برخورد کرده و مال را تلف نمود ؛  
ضامن میشود . در اینجا کس افتاده مباشر است و مباشر بی تعمد ضامن .

تفریح :

شخصی دیگر را بخطاکشت ؛ دیت مقتول برعلیه قاتل لازم میباشد .  
باین لحاظ که قاتل بخطا فاعل مباشر است .  
فرع : کسی مال دیگری را بظن اینکه مال خود اوست تلف کرد ؛  
ضامن میشود . باین لحاظ که خطای ظن او ظاهر است وظنی  
که خطای او ظاهر باشد ؛ اعتبار ندارد و هم او در اتلاف ؛ مباشر  
است و برای مباشر ضمان لازم میشود .

قاعدهٔ نود و دوم :

متسبب اگر متعمد و متعدی نباشد ضامن نمیشود .

تفریح :

حیوان يك شخص از شخصی تور خورده هر اسیده گریخت و تلف  
شد ؛ ازین شخص که حیوان از آن تور خورده تلف شده است ؛



ضمان گرفته نمیشود .

تفریع :

مردی شکاری بقصد شکار تفنگ انداخت و از آواز تفنگ شکاری حیوانی بهراس آمده گریخته تلف شد ؛ برای شکاری ضمان لازم نیست . لیکن اگر متسبب متعمد و متعدی بود ؛ یعنی اگر فعلی را که سبب ضرر است بدون حق برای گریختاندن حیوان کرد ؛ ضامن ضرر میشود .

تفریع :

شخصی حیوانی دیگری را قصداً تور داد (درهراس انداخت) حیوان گریخته گم شد ؛ ضامن قیمت حیوان میباشد .

تفریع :

شخصی در انشای گفتگو ( پرخاش ) آستین دیگری را گرفته کشید ؛ برینوجه از جیب های آن چیزی مثل ساعت وغیره بزمین افتاده شکست ؛ آستین گیرنده ؛ ضامن آن چیز است .

تفریح :

شخصی آب زمین شخصی را بدون حق بند کرده کشت  
آن شخص را خشک و تلف کرد ؛ آن شخص قیمت ضرروعات  
صاحب زمین را ضامن است .

تفریح :

یکی دروازه طویله دیگری را باز کرد و حیواناتها از آن جا گریخته  
گم شدند ؛ و یا سوراخ قفس مرغ دیگری را باز نمود و مرغ  
از قفس پرید ؛ فاعل این کارها ضامن است . باین لحاظ که در همه  
مسئله های سابق الذکر هم تعدی و هم تعمد موجود است که این  
دو شرط سبب ضمان متسبب می شود .

قاعده نود و سوم :

جنایت و مضرت از طرف حیوانات هدر است . یعنی باسنتهای  
انسان ضرر و زیان حیوانات بی تعدی و یا بی تقصیر و یا بی تسبب  
صاحب آنها هدر است . یعنی صاحب حیوان از ضرر مسئول  
شناخته نمی شوند .



تفریح :

یکی اسب خود را باذن صاحب ملك در ملك شخصی داخل کرد؛  
هر گاه این حیوان ضرری بآن ملك رسانید؛ صاحب حیوان  
از ضرر صاحب ملك مسئول نمیگردد.

تفریح :

اسب آهن خای کسی دویده سرشوری میکند و صاحب اسب از ضبط  
آن عاجز میباشد؛ درین حال ضرریکه از اسب بوقوع بیاید؛  
هدر است. لیکن ضرر حیوان هر گاه بخود اسب نرسیده باشد؛  
آنوقت این ضرر را بصاحبش نسبت کرده صاحب حیوان  
از ضرریکه حیوانش بدیگر رسانیده ضامن میشود.

تفریح :

شخصی حیوان خود را بکشت دیگری یلامیکند و حیوان  
زرع را اتلاف مینماید و یا حیوان خود را در اثنای اتلاف زرع  
دیده چیزی نمیگوید و منع نمیکند؛ درین صورت صاحب  
حیوان از نقص کشت ضامن میشود.

همچنان صاحب گاو زنده و سگ گزنده ضامن میشود؛

از تلفی که کرده اند : در صورتیکه پیشتر از وقوع ضرر کسی  
از اهل محله یا قریه بصاحب حیوان ؛ گفته باشد که حیوان خود را  
ضبط بکن مگر مذکور محافظت نکرده .

تفریع :

شخصی در سرک عام حیوان خود را ایستاده و یا بسته میکند ؛  
ضرریکه از پایهای پیش و یا پایهای پس حیوان بکسی برسد ؛  
صاحبش ضامن این ضرر است .

### قاعده نو دو چهارم :

امر کردن بتصرف در ملک غیر باطل است .

تعریف : ملک آنست که انسان مالک او باشد . خواه عین مثل :  
اسپ ، نان ، قلم الخ خواه منفعت باشند . در ملک کسی خواه  
عین خواه منفعت باشد ؛ از طرف آن کس بی وکالت و یا بر علیه آن کس  
بی ولایت تصرف دیگری باطل است ؛ همچنان بی وکالت و ولایت  
امر دادن بتصرف در مال دیگری از طرف دیگر کس نیز باطل  
شناخته شده است .



تفریح :

شخصی بشخص دیگر گفت که : « این مال را بدریای کابل بینداز »  
هر گاه مامور بداند که این مال آمر نیست ؛ با ایدهمه امر را اجرا بکنند .  
صاحب مال از کسیکه مال خود را بدریا انداخته بدل مالش را میگیرد  
اگر آمر مجبر نباشد ؛ بر علیه امر کننده هیچ ضمان لازم نمیباشد . باین لحاظ  
که امر هر شخص در ملک خودش صحیح است ؛ نه در ملک دیگران .

تفریح :

شخصی بمدیون خود گفت که « دینی که بر ذمت تو من دارم آن دین را  
بدریا بینداز » هر گاه مدیون چنین کرد ؛ از دین رها نمیشود . چه ،  
دین آنوقت خلاص میشود که مدیون مثل دین را بدین بدهد و از طرف  
مدیون نیز قبض باید . اگر مدیون بنا بر امر داین مثل دین را بدریا انداخته  
مال خود را هلاک بکند ؛ درینصورت نیز امر داین مصادف بملک دیگر بوده  
باطل شمرده میشود . چون تصرف یک شخص در ملک خود صحیح است ؛ امر  
دادن آنشخص نیز برای تصرف ملک خودش صحیح میباشد .

مثلاً : اگر شخصی دیگر یرا گفت که « این دریشی مرا بسوزان و یا قیچی  
بکن » پس از اجرا آمر پشیمان شود ؛ از مامور خود ضمان گرفته نمیتواند .  
کذا کسانیکه بسبب ولایت و یا وصایت و یا وکالت در تصرف

ملک دیگر قادراند؛ بتصرف در ملک دیگر بشخص ثالث  
امر داده می توانند.

قاعدهٔ نو دو پنجم:

در ملک شخصی بی اذن مالک تصرف دیگر کس جائز نیست.  
یعنی در ملک کسی بی اذن و اجازت و یا بی ولایت بر علیه مالک و یا  
بدون ضرورت تصرف هیچ کس جائز نیست.

تفریح:

هیچ کس بخانه دیگری بی اذن صاحب خانه و بدون ضرورت  
داخل شده نمیتواند. نفاذ عقد بیع، ایجار، هبه الخ مشروط  
با ملکیت مبیع، ماجور و الخ است و یا مشروط با ولایت بر علیه  
صاحب ملک است. لیکن در هر ملک شخص بصراحت و یا دلالت  
اذن همان شخص تصرف دیگری جائز است.

همچنان ولی و یا وصی در مال صغیر و دیوانه تصرف کرده میتواند.  
همچنان با ضرورت؛ تصرف در مال غیر جائز میباشد. مثلاً؛  
شخصی در عرض راه سفر مراد؛ رفقای متوفی میتوانند که اشیای



اورا بفروشد و به آن تجهیزات و تکفین بنمایند و باقی ثمن را  
بورثه بدهند . ضرورت از قواعد عمومیه مستثنی است .  
مثال دیگر ؛ شخصی زن خود را یا مادرش یا پدر و یا پسرش  
بدون نفقه ترک نموده بملکی رفت . آنان از پول و دیعه که بر نزدشان  
موجود است ؛ قدر معروف و مقدار کافی میتوانند ؛ برای نفقه  
خودشان بگیرند . درینصورت ضمان برعلیه شان استحساناً  
لازم نمی شود .

مثال دیگر ؛ پدر یا پسر مریض هر گاه ازال مریض بدون اذن  
آن چیزیکه برای مریض لازم است . بخرند جایز است .

### قاعده نود و ششم :

هیچ کس نمی تواند ؛ بدون سبب مشروع مال شخصی را  
بگیرد ؛ بناءً علی هذا کسیکه بی سبب مشروع مال دیگری را  
گرفته است ؛ غصب و سرقت و یارشوت شمرده می شود .  
هر گاه گرفت ؛ در نظر شرع منیف ظالم و غاصب و غیره شناخته  
خواهد شد و مالی که گرفته است هر گاه اگر بدست آن شخص

موجود باشد؛ پس دادن آن مال بصاحبش واجب است. هرگاه  
هلاک شده بود؛ اگر آن مال از مثلیات است؛ مثل آن مال  
و اگر از قیمیات است؛ قیمت آن مال را تضمین میکند و اگر مثل  
بیع و هبه یک سبب مشروع در میان باشد و بضرورت است مال  
دیگری را گرفتن جائز میباشد. مثلاً: شخصی از گرسنگی  
بدرجه هلاکت رسیده باشد؛ جائز است که مال دیگری را بی  
اذن صاحبش گرفته بخورد.

### قاعده نو دوهفتم:

تبدل سبب تملك، قائم مقام تبدل آن است. یعنی اگر در سبب  
تملك تغییری حاصل شود؛ آن چیز متبدل شناخته میشود.  
سبب های تملك در احکام شرعی سه است:  
یکم: نقل ملك است از ملکیت يك مالك بملك دیگر. مثل  
بیع و هبه.  
دوم: خلیفت است که يك شخص و یا اشخاص متعدد را  
در اموال خلف می سازد؛ مثل ارث.



سوم : دست نهادن بر مالیکه مالک اون باشد . مثل احراز  
اموال مباحه : احراز - دست نهادن - نیز بردو قسمت  
یا حقیقی است مثل دست نهادن حقیقی باموال مباحه . یا حکمی  
است . مثل خزانه کردن آب باران در ظروف مسی و یا حلبی .  
کذا برای شکار دام نهادن . این نوع تملك بتهمیه اسباب  
حاصل میشود .

تفریح :

شخصی مالی را هبه و تسلیم کرد ؛ چون اسباب مواع رجوع  
از هبه موجود نباشد ؛ از هبه خود رجوع و مال موهوب را  
از موهوب له پس گرفته میتواند . اما اگر موهوب له مال موهوب را  
بشخص ثالث فروشد ؛ و اهب از هبه رجوع کرده نمیتواند .  
زیرا بیع سببی است از سببهای تملك . چون سبب تملك  
بیع شد ؛ مال موهوب نیز تبدیل مییابد ؛ گویا عین موهوب در حقیقت  
متبدل شده . پس بروهب بعد از بیع موهوب له حق رجوع نمییابد . ازین رو  
در مال موهوب تبدیل سبب تملك مانع رجوع میشود . کذا اگر بسبب مردن  
موهوب له مال موهوب بورته ماند ؛ و اهب از هبه خود رجوع کرده نمیتواند .

### قاعده نود و هشتم :

شخصی که پیش از وقت رسیدن چیزی استهجال کرد ؛ محروم کرده میشود ؛  
از نفع آن چیز .

#### تفریع :

شخصی برای نائل شدن میراث ، مورث خود را قتل کرد ؛ خواه قتل عمد ،  
خواه قتل شبه عمد ، خواه قتل بخطا باشد از میراث مقتول محروم میگردد .  
لیکن قاتل به سبب بلحاظ اینکه این نوع قاتل حقیقتاً قاتل نیست ؛ از  
میراث محروم نمی شود .

همچنین اگر قاتل صبی و یا مجنون باشد ؛ از میراث محروم نخواهد شد .  
کذلك اگر شخصی که مورث خود را برای مدافعه نفس بکشد ؛ از  
میراث محروم نمی ماند .

### قاعده نود و نهم :

کسیکه بخرابی و شکستن کار بانجام رسانده خود سعی بکند ؛ سعی این شخص  
مردود است . یعنی چیزی که از طرف يك شخص بتمای رسیده بعد از تمامی آن  
اگر این شخص بنقص آنچه سعی نماید سعی او مردود شمرده میشود .

#### تفریع :

شخصی گفت « من فلانی را از همه دعوی ابرا کردم یا در زمه فلانی هیچ



حق ندارم « و فلانی بهمین گفته خود فلانی را بابرای عام ابراً کرده است .  
درینصورت ابراً کننده پیش از تاریخ ابراً از فلانی هیچگونه حق طلب کرده  
نمیتواند . اگر طلب بکند ؛ دعوایش شنیده نمیشود .

تفریع دیگر : وقتیکه يك همراهی یا همراهی در حضور قاضی دعوی  
بلوغ خود را نمود ؛ درین حال دیده میشود که آیا جثه و بدن  
مقرر متحمل بلوغ هست یا خیر ! هرگاه ظاهر حال مکذب او  
نباشد ؛ عقود و اقرارش نافذ و معتبر است . اما اگر وجود  
و بنیه آن متحمل بلوغ نبود و ظاهر حال او را مکذب شمرد ؛  
دعوی بلوغ او مسموع نیست و حاکم ببلوغ او حکم نمیکند .  
اگر بعد از حکم قاضی ببلوغش خواهش کرد که تصرفات قولیه  
خود را فسخ بکند ؛ مثلاً : بگوید که « من دران وقت یعنی  
در زمانیکه ببلوغ خود اقرار کرده بودم بالغ نبودم ، بگفته  
او التفات کرده نمی شود .

### تنبيه :

مبداء سن بلوغ در حق پسر دوازده سال و در حق دختر  
نه بوده انتهای آن در حق هر دو پانزده سال است . اگر پسر

بدوازده سالگی و دختر به نه سالگی رسیده باشند بالغ گفته  
نمیشوند بل مراهق و مراهقه شمرده می شوند . یعنی مدت مراهقی  
در جنس مرد سه و در جنس زن شش سال دوام کرده میتواند .  
و قتی که صغیری بسن بلوغ نرسیده باشد ؛ دعوی بلوغ نماید  
قبول نمی شود .

فرع :

شفعه بطور جبری تملك از مشتری است بیبهاییکه مشتری  
بآن خریده باشد . شفیع کسی است که دارای حق شفعه باشد .  
در احکام شفعه نوشته شده است که :  
شفیع خواه بطور صراحت خواه بطور دلالت بعقد بیعی  
که واقع شده است راضی نباشد و در زمانیکه شفیع عقد بیع را  
شنیده « مناسب است ، یابسیار خوب » بگوید ؛ حق شفعه او  
ساقط می شود و بعد از آن دعوی طلب شفعه از وی شنیده نمی شود .  
همچنین شفیع پس از شنیدن عقد بیع اراده کند که عقار را بخرد  
یا بکرایه بگیرد ؛ نیز حق شفعه وی ساقط میشود . کذا شفیع  
و کیل بایع عقار باشد ؛ حق شفعه بر له او ثابت نمی شود .



تفریع :

شخصی اقرار کرد که عقد بیع بات صحیح شرعی از من صادر شده  
و این اقرار بسندی نیز نوشته شد ؛ باز دعوی کرد که آن عقد  
بیع وفا و یا عقد باطل و یا فاسد بود ؛ دعوایش شنیده نمی شود .  
باین سبب که هر کسی بشکستن چیزی که از طرف خود او اتمام  
یافته بود ، سعی بکنند سعی او محدود است .

— ( \* ) ومن یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین ( \* ) —



والتعاليم التي هي في كتابه  
منها ما هو في كتابه  
منها ما هو في كتابه  
منها ما هو في كتابه  
منها ما هو في كتابه

(في كتابه ما هو في كتابه)





( غلطنامه )

صفحہ	خط	خط	صفحہ
کلمہ	کلمہ	۸	۶
حوالہ	حوالہ	۱۰	»
مراہم	مراہم	۱۱	»
بیعی	بیع	۱۵	»
میگردد	میگردد	۹	۷
(۶۰)	(۲۰)	۱۳	۲۲
استصناع	استصناع	۲	۲۸
اجتہاد	اجتہاد	۳	۲۹
جنس	جنس	۷	۳۲
باضرورت	باضرورت	۵	۳۶
اندازہ	اندازہ	۱۱	۳۸
بیع	بیع	۷	۶۳
فتح	.	۱۲	۷۰
بیع	مبیع	۵	۷۶
گرفتہ	گرفتہ	۱۰	۷۷
قاعدہ	قاعدہ	۱۳	»

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳	۱۴	.	اگر
۹۷	۲	نسبت	اسب
۱۲۱	۱۴	استحقاق	استحقاق
۱۳۲	۱	بمعنی	معنی
۱۳۷	۱۰	چیز را	چیز را
۱۳۸	۱۱	غرامت که	که غرامت
۱۳۹	۵	بهره منده	بهره مند
»	۱۲	منفعت	منفعت
۱۴۰	۶	بامرش	بآمرش
۱۴۴	۱	مباشرت	مباشرت
۱۴۵	۹	تعدمی	تعدی
۱۵۳	۱۱	قبص	قبض
۱۵۶	۱۴	خلیفت	خلفیت



